

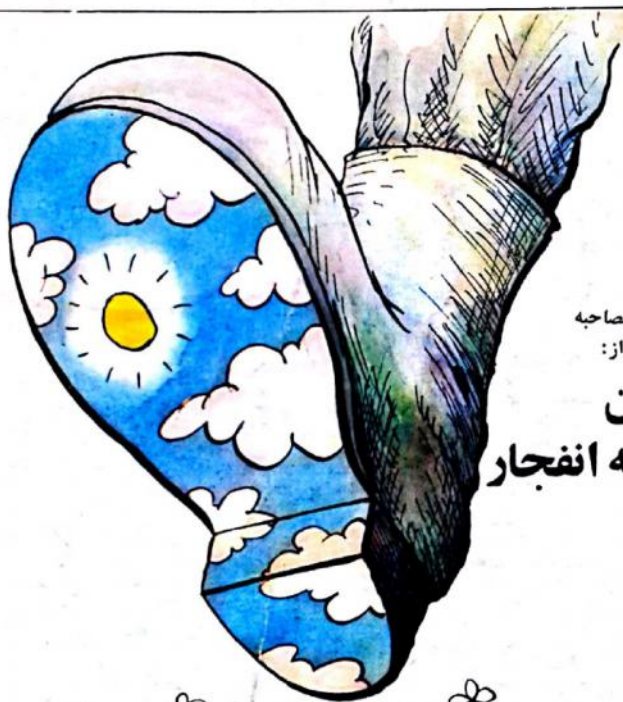
کرستان
شماره مخصوص

۵۰ ریال

تهدید من مهور

جمعه ۲۹ تیر ماه ۱۳۵۸ - شماره ۲۶ - سال سی و هفت

در بهار آزادی...؟!!



۱۳ صفحه عکس و مصاحبه
و گزارش اختصاصی از:

کرستان
در آستانه انفجار

Ketabton.com

KOCHAN

تلفن خوانندگان



آقا . من يك كاركرم ، بگذريد اعتراف كنم كه دارم چپ ميشوم . حال آن كه ناگون با اعتقاد كامل به انقلاب اسلامي و رهبري آن درهههه لحظات انقلاب حضور مداوم داشته ام .

چرا . چه شده است ؟

متأسفانه است . فقط بنويسيد تا همه بدانند كه آقاي فروهر مرا «چپ» كرد ، گاردی كه برای سرکوب ما درست كرد و

آقا . چرا شما در برابر حرفهای يك آدم بی مسئولیت كه به آزادی می بارد واكنش نشان عیدید و شور و وایلا برامی اندازید ، ولی در باره آنها كه مستقیماً انقلاب ما را هدف قرار داده ، به آن می تازند . چیزی نمی گوئید .

مثلاً

همین مجله تایی كه زیر عنوان «خمينی واقعی» فحاشی به رهبر عزيز ما كرده بود ، راستی چرا به این قلم فروخته های پدر حمله نمی كنید . چرا نمی نويسيد اينها قصد آن دارند كه ما را لجن مال كنند . چرا ...

آقا . كوسه و ريش بهن كه می گویند ، شماييد ؟

چسرا ؟

چون هم سردبیرتان در تدوین لایحه مطبوعات شركت داشته و ما هم تصویرش را در تلویزیون دیدیم و بعد از ماهها لذت بردیم - افسوس كه صدایش نبود - بعد می نويسيد كه با این لایحه موافقید . چطور ؟ در كلام نخست هفته ی پیش توضیح داده بودیم .

من يك زنم . نام فاطمه ... نه طاغوتی ، نه از بستگان طاغوتیان ولی اجازه بدهید ، مثل يك آدم حق داشته باشم بگویم كه من دارم از اعتقاداتم برمی گردم .

چسرا ؟

شما نمی دانید چقدر این آقایان ... می تربیت شده اند ، خودشان با آن ریش و آن هیأت گفتنی . مدام ما را آزار می دهند ، متلك های شیخ می گویند و ...

خانم شما استنهاها را به حساب قاعده نگذارید . اینها نباید شما را از اعتقاداتتان برگردانند .

آقا . ممكن است يك راهنمائی بفرمائید ؟

خواهش می كنم .

بالاخره ما از نامزدی آیت الله طالقانی برای ریاست جمهوری شرفداری بكنیم ، یا نه . چون وقتی طرفداری نمی كنیم بعضی ها می گویند : چرا ؟ وقتی اعلام جانبداری می كنیم ، گروهی می ریزند و پلاكاتوهایمان را پاره می كنند و می گویند شما منافق و مخالفید . چه كنیم ؟ به دلتان رجوع كنید .

آقا . از دولت می پرسم چرا اعلام نمی كند بعضی از احزاب با بیگانگان در تماسند . مگر مدرك ندارد . ما كه دولت نیستیم مدرك داریم .

مدرك چی ؟

مدرك این كه حزب نوده و حزب دمكرات كردستان با شوروی

در ارتباط است .

مداركشان را در اختیار دولت بگذارید .

آقا چرا نمی نويسيد دولت با انتخاب آقای صادق طباطبائی به سمت معاونت نخست وزیر و بجای امیرانتظام سخنگوی دولت چه كار خوبی كرده است ؟

نوشتنايم . بازهم چشم !

آقا . دیدید كه امام آنچنان كه دشمنان تصور می كردند ، پسیبان آقای مطهرانه نیستید . و آقای موسوی را فرستادند برای رسیدنی به شكایات مردم . پس لطفاً از مخالف خوانی دست بردارید .

مخالف خوان نیستیم ، واكنش منطقی رهبر انقلاب در برابر شكایات مردم امری بود كه پیش بینی می كردیم و امیدوار بودیم .

آقا . لطفاً در مجله بنويسيد برسر خلبان آزما چه آمده است ؟ چون شایع است كه او را دستگیر كرده اند .

در همین شماره خبری در باره ایشان می خوانید .

آقا . از قول من كه يك استاد پیر دانشگاه هستم كه مشغول تصفیه هم نشده ام ، خطاب به آقای وزیر علوم ، یا نخست وزیر بنويسيد آنچه شوراهای تزكیه و تصفیه در دانشگاهها می كنند : « عملی ضد علم و ضد آزادی است . طرد دانشمندان ، خیانت به آینده این كشور است .

چشم !

آقا . من يك سرهنگ ارتشم ، از يك ماه پیش با غرور لباسی نظامی را می پوشم ، گرچه همه سفارش می كنند ، اینكار را كنم ، ولی خواستم به شما بگویم . ما داریم از دست می رویم ، بنویسید تا مردم بدانند كه ارتش دارد از دست می رود و این منتهی مطلوب بیگانگان است . با این حوادث كه هر روز می شنوید این گوشه و آن گوشه مملكت رخ می دهد ، ما باید نوید باشیم . من دیگر تحملش را ندارم كه یكی دستور بدهد : از ایرانخواهی حرف زن . ماسیونالیسم غربی است . ماسیونالیستها طاغوتی اند . فردوسی بخوانید . و ... من وطن خود را دوست دارم ، به كه بگویم .

به همه آنها كه وطنشان را دوست دارند

من نادر اكشافی ، دیروز برای كاری به فرودگاه رفته بودم ، چه غلغله ییست و از خداحافظی كردنها در می یابید ، آنها كه می روند قصد بازگشت ندارند . نرا بخدا از قول من بنویسید . خانها ! آقایان ! فرار نكنید ، این مملكت شامت ، شما باید بسازیدش .

چشم ! اما در عین حال عرض كنم آنكس كه به این راحتی مملكتش را رها می كند ، تصور نمی رود ، بود و نبودش آنقدرها اهمیت داشته باشد كه می گوئید !

آقا . من منتقدم شما از جایی تفضیه می شود .

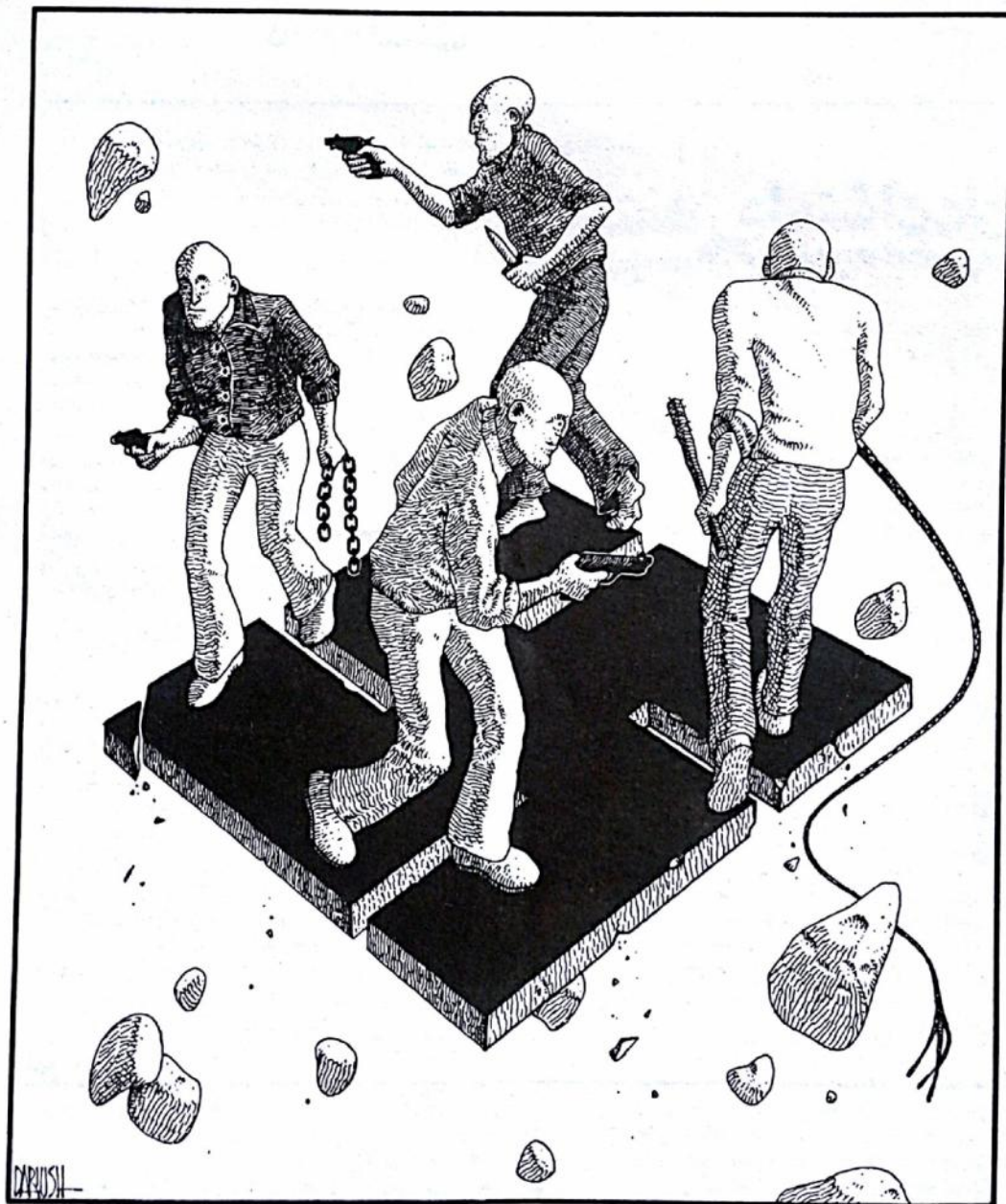
مثلاً كجا ؟

سیا . یا كا.ك.ب . یا موساد ...

بله . حالا سؤالتان ؟

سؤال نداشتم خواستم فقط بگویم ، بدانید ؟ می دانیم .

خیلی ممنون !



کلام نخست

تهرانی

مسابیاز و مدیر مسئول : عبدالشوالا

هفته‌نامه مستقل سیاسی و اجتماعی

شماره مسلسل ۲۲۹۱

نشانی هیات تحریریه : خیابان جردمد جنوبی -

کوچه نقوی شماره ۲۹

تلفن : ۸۲۳۴۲۸

نشانی قسمت اداری : خیابان لاله‌زار - گراندهل

تلفن شهرستانها : ۳۱۳۸۳۸-۹

آگهی‌ها : ۳۱۱۵۱۵

مسعود بهنود

سردبیر

سروس علی‌نژاد

معاون تحریری

نهیلا شریعتمداری

دبیر صنعت‌های جهان

کاوه گلستان

دبیر عکس

محمد صیاد

عکس‌ها از

داریوش رادپور

طرح

فرشیده ایاذری

گزارشها :

ناهید موسوی

مصاحبه :

حسن رهرو

سینما و موزیک :

محمد رضا شاهی

در درگیری با رهبران حزب توده ، « تهران‌مصور » موضع دفاعی داشت - یعنی آنها جنگ را آغاز کردند ، با وسایل عقب‌افتاده‌یی چون تهمت و افترا ، ما را متهم به تحریف سخنان یکی از اعضای کادر رهبری این حزب کردند ، ما پس از تحمل بسیار ناگزیر پاسخ دادیم و اسناد خود را در اختیار ملت ایران گذاشتیم . . .

در این درگیری زاویہ‌یی وجود داشت که به احترام آن چند تنی که از این زاویہ مقاله را دیده بودند ، مطرح کردنی است :

- درگیری ما با رهبران حزب توده ، برخلاف بعضی تهدت‌ها ، به جهت موضع موافقی که این حزب در ارتباط با جدوه‌ی اسلامی دارد ، نبوده است . صفحات دوره تازه تهران‌مصور ، خود بهترین شاهد است که هابسیاری از گروه‌هایی را که در ارتباط فوق‌العاده نزدیک با نظام حکومتی کنونی قرار دارند ، هرگاه دست به کار پسندیده‌یی زده‌اند ، تأیید کرده‌ایم . و این اصولا سیاستی است که تهران‌مصور به جهت اعتقاد به « مستقل و ملی » بودن خود ، دنبال می‌کند و در مورد دولت و فرادولت نیز به کار می‌گیرد . پس حزب توده که خود را به زور به جدوه‌ی اسلامی چسبانده نمی‌تواند از این طریق برای ما پرونده سازی کند !

- از سوی دیگر این درگیری ناگزیر بود و یک موضع گیری مشخص و از پیش ساخته به قصد مقابله « با نیروهای مرفقی چپ » نبود و نمی‌توانست باشد . کافی است از سر انصاف ، دوره تازه تهران‌مصور بررسی شود و حذاتی که به ما می‌شود و استدلال مخالفان را .

حزب توده از آنجا با ما چپ می‌افتد که بی‌پرده‌پوشی آنچه را که به مذاق رهبران‌شان خوش نمی‌آید ، درباره آنها ، پیشینه‌شان و امروزشان مطرح می‌کنیم . حال اگر آنها انتظار دارند که اگر شخصیتی در مصاحبه‌یی با تهران‌مصور چیزی از این دست گفت ، ما به جای چاپ آن ، نوار را به دفتر دبیر کل حزب بفرستیم . این از ما بر نمی‌آید و بر هیچکس دیگر از جمله همکارانمان در نشریات ارگان آن حزب - و هر حزب و گروه دیگری نیز - نمی‌پسندیم .

باری ، استقبال عظیمی که در این دو هفته از نوار تکثیر شده آقای ایرج اسکندری در مصاحبه با همکاران ما ، به عدل آمد ، خود ما را از هر نوع توضیح و تذکری بی‌نیاز می‌کند . رو سیاهی به عدیمان و تهدت زندگان و آنها که تهدید می‌کنند ، می‌هاند . اعضای حزب توده و کادرهای پائین آن بخوبی در جریان بی‌پایه بودن استدلال آنها قرار گرفته‌اند !

به امید روزی که برای همدی ما بی‌توجه به مسلک و مراممان ، اصل وحدت ایران باشد .

هیات تحریریه

فهرست

۴۶	مقاله بزرگ پورجعفر	۱۶	مقاله کرامت پورسلطان	۳	کاریکاتور داریوش رادپور
۴۸	سنگ و صخره	۱۸	مقاله هادی اسماعیل‌زاده	۵	یادداشت‌های هفته
۵۰	نانه زندانی	۲۰	نگاهی به مطبوعات	۶	شایعات
۵۱	پراکنده‌ها	۲۲	گزارشی درباره طب ملی	۸	ساوانک تازه
		۲۷ - ۳۹	صفحات ویژه کردستان	۱۰ - ۱۳	خبرهای ایران
		۴۰	بازیهای پنهان . . .	۱۴	مقاله مسعود بهنود

یادداشت‌های هفته

□ دختر ساله همکار مطبوعاتی ما، در نامه‌ی سرگنده که مویا با توجه به وضع پدرش و تلفن‌هایی که می‌شود، بحث‌ها و ... نوشته شده، همی آنچه را برگزیده بر زبان می‌آورد، و هم بر قلم، نوشته است.

نادره می‌نویسد: ... چرا آنروزها که پدر روزهای به جای رفتن به روزنامه، به راه پیمایی می‌رفت و شما صاحب روی بام دوربین می‌کشید و نانکها را شمارش می‌کرد و به دوستانتان تلفنی خبر می‌داد، هر شب يك نوار می‌آورد که یواشکی گوش می‌دادند، کسی به او نمی‌گفت: منافق! من ناره فهمیده‌ام، منافق کیست. روزی از معلممان پرسیدم گفت: آنها که ضد جامعه‌اند، علیه مردم کار می‌کنند، خطرناکند و ... و ... و دریایان بایبختی گفت: ها! منافق؟ پدرت مثلا پدرت ... و بچه‌های کلاسی خندیدند و من یادم افتاد که پدرم پرچم کوچکی به دستم داده بود که یکسوی آن پرچم ایران بود و سوی دیگرش شکس امام خمینی و برای این که آن جمعیت را نسیم، به دستم می‌گرفت، قلمدوش نشاند. روز راهپیمایی عاشورا ... روزهای دیگر هم یادم آمد، دعوی پدرم با همسایه‌مان نیز یادم بود. همسایه می‌گفت: شما روزنامه نویسی‌ها کی انقلابی شده‌اید، پدرم می‌گفت: از همانروز که ملت انقلاب کرد، کی روزها یادم می‌آید ... دعوی خانوادگی، روزهای اعصاب. پدرم مرا مامور رساندن بولتن اعصاب کرده بود ... حالا. پدر! حطور تو منافق شده‌ی. حطور باز خانه نشین شده‌یسی، می‌گویند بیگوار شده‌ی!

□ برادران خاضا، برای من شایسی از بوجوانی همه‌ی آمده‌های نسل ما هستند. آرام می‌آید، برادر بزرگتی دست به قلم می‌برد، خوب هم می‌نویسد، منطق را با احساس خوش درآمیخته است. اصرار دارم که سختگیری کنم، همچنانکه با ما می‌کردند! هر آنچه به قلممان می‌آید، زود در هیات سرب ننشیند. دیروز به چند مقاله‌ی که پیش من دارند



نگاهی می‌انداختم، دیدم چه خط سیری را طی کرده‌اند، از نخستین روزهای انقلاب تاکنون، و این تصویر صمیمی و روشن همه‌ی آنچه‌ی است که در ذهن این نسل می‌گذرد. مقالات اول اگر نازیانه‌ی برکنیده بود بیشتر برگرد آن سفاک و رژیمش فرو می‌آمد، حالا کم‌کم نازیانه هدف دیگری دارد.

حالا می‌نویسد: به چهره آنها که از خیابان می‌گذرند، به بازار می‌روند، در خانه می‌زنند و در پشت تیرهای چهارگوش می‌خوزند و در رختخواب می‌خواوند و تیرهای سقف می‌شمرند؟ خیره شوید، اینها آماده می‌شوند که برخیزند، چون می‌دانند اگر مرخصی‌زند، لاشخورها امانشان نخواهند داد ...

نسل امروز، گرچه همه‌شان پدری چون برادران فاضل نداشته‌اند که از میراث او قلم به دست کردند، ولی او کتا بچه‌های تنهایی خود،

هین‌ها را می‌نویسد. که ما از امکاس آن بیم داریم.

□ انبوه طرح‌ها بر سران ریخته است: آوار هنری! همه جوان، همه خوشنکر، گرچه هنوز آنقدر قلب در دستان پخته و آزموده نیست. این یکی از سنج آمده است، خجالتی و آرام، با چهره‌های منهور گردان، آفتاب سوخته. آن دیگری از گیلان، چندتایی از آذربایجان، یکیشان کارهای دوران زندان را آورده است - سال کینه خود را از نظام آن سفاک بر صفحه کاغذ ننانده.

هنه در يك خط حرکت می‌کنند، از راه‌های مختلف و با سرعتهای نامهان.

راستی هر انقلابی ما دارد یا می‌گیرد؟ از آن روشنفکران و نقاشان جنت‌مکان که در گالری‌های محل نابلوه‌های چند هزار تومانی می‌فروختند و در مراسم نمایش نمایشگاه‌های کارت‌های دعوت محل از رضائی‌ها و وزیرها و لاجوردی‌ها دعوت به حضور می‌کردند و ... که همه سوراخی بر سر زده در آن خریده‌اند، اثری ندارند، هر اصل و مردمی از طبق انقلاب، از خیابان به خون خفته، از میان فرساده شهیدان به خون خفته، از اعتراض، از فریاد بر می‌خیزد.

شاید روزی نتوان در قلب شهر، نمایشگاهی از آثار آنها برپا داشت که لک‌رسان درخشان است، گرچه قلشان پخته و آزموده نیست.

□ در هیاهوی سالن انتظار فرودگاه‌ها، چشمها یکدیگر را می‌یابد. تا در آن گام می‌نهد، از چشمها می‌خوانی که می‌رسند: کجا؟ و دلت می‌خواهد توضیح بدهی: هیچ‌جا. قصد فراری نیست. آمده‌ام به بدرقه، یا پیشواز! و چه خوشحال میشوی وقتی يك تن از میان جمع تیرش چشمها را بر زبان می‌آورد و به تو امکان پاسخ می‌دهد.

در فرودگاه، خوشا بدلمان، از آنها که باید باشند، کسی را نمی‌بینی که بگریزد. آنها می‌روند که باید.

شایعات

خلبان آزما

خلبان آزما که چندی پیش اسرار تکلفی را پیرامون افعال صادق قطب‌زاده سرپرست موقت سازمان رادیو تلویزیون جمهوری اسلامی، با نوشتن مقاله‌ای در «آیندگان» افشا کرد، اینک می‌رود تا به افشاهای خود ابعاد تازه‌تری بدهد.

آزما که تاکنون از چندین سوء قصد و حمله جان بدر برده است «هفته‌ی گذشته توانست اسناد منتشر نشده‌ای را که دارد؟ در اختیار چند تن از مقامات مملکتی قرار دهد و چه بسا که فرمان امام به حجت‌الاسلام موسوی برای حضور در رادیو و تلویزیون؟ نیز از اثر همین‌ها باشد.

خلبان افشاگر؟ که استاد و مدارکن مهمترین و مؤثرترین حمله مطبوعات به قطب‌زاده بوده که بیشترین مخالفت‌ها را در جمهوری اسلامی باعث آمده است؛ هر جا که برای استخدام رجوع می‌کند با سدی روبرو می‌شود که بعداً آشکار می‌گردد قطب‌زاده در ایجاد آن سهم داشته است. مدیر عامل هواپیمائی ملی ایران از آنجمله است که با وجود برنامه دولت در مرخص کردن خارجی‌ها و جایگزین کردن ایرانی‌ها به جای آنها؛ نتوانست - جرات نکرد؟ - آزما را جای یک همسر از خارجی‌اش بگذارد. همین‌طور سازمانهای دیگر.

نظاره! از میان همه‌ی تهدیدها که شده بود، قطب‌زاده موفق به انجام این یکی - بیکار کردن - شده است.

قطب‌زاده

صادق قطب‌زاده، از منصوبان حاج برجعلی و نوه قطب‌الواعظین و فرزند آقا حسین و قطب اصفهانی از بختین روزی که نامش در نیوزویک - گویا - نوشته شد، به عنوان یکی از کسانی که از سرانجام امام خواهد بود، بیش از هر کسی دیگر هیاهو به راه انداخته، مخالفت علیه خود و حکومت خریده و از این جهت چه سا گوی سبقت از شیخ صادق خلخالی ربوده باشد - چرا که شیخ صادق پشت به دادگاههای انقلاب دارد که - کاری اساسی بود، ولی این صادق، آن نمره مثبت را نیز ندارد.

قطب‌زاده که مدتی بود آرام گرفته بود و مطبوعات نیز براساس یک تدبیر درست، او را در سایه قرار داده بودند و از مطرح نگهداشتن مداوم او پرهیز می‌کردند، هفته‌ی گذشته دوباره در اخبار و شایعات جا گرفت. به دو دلیل، نخست مسافرت نا هلی‌کوپتر و محافظان به

اینگ او، به قول دوستانش، به یکی از آرزوهای خود رسیده است: قلدری کردن و مطرح بودن و نام در کردن.

عزیزالله امیررحیمی، فرمانده دژبان مرکز، که شاید تنها مرکز منظم و تحت فرماندهی ارتش باشد، با یک سری برنامه‌های از پیش مدارک دیده شده، خود را در جای د تنها راه حل ارتش، قرار داده بود. هفته‌ی گذشته با مطرح کردن ماجرای برکناری و سپس ابقایش، بحال برانگیخت.

امیر رحیمی



برکناری او توسط وزیر دفاع - تیمسار ریاحی - صورت گرفت و ابقایش توسط امام. وقتی خبر رسید که امام گفته‌اند: بماند! ریاحی گفت: او خیلی حرف می‌زند از همین رو برکنارش کردیم، بهرحال فرمان امام مطاع است، ابقا شد!

امیر رحیمی گفت: من به فرمان امام آمدم؛ به فرمان ایشان می‌روم!

ولی آگاهان گفتند به این ترتیب یک اختلاف دیرینه به رسمیت شناخته نشد. امیر رحیمی با تیمسار ریاحی از سالهای ۳۰ در نفاق بود. آنزمان، وقتی شاه قرار بود از ایران خارج نشود و دسیسه‌ها چید و به کمک خواهرش قصد داشت تا دکتر مصدق را بکشد، ریاحی - رئیس ستاد ارتش دکتر مصدق بود و طرفدار او - امیررحیمی سرگردی بود و شاهدوست - او با حبیب به خانه دکتر مصدق حمله برد. درخانه را شکست. و به این ترتیب، در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ امیررحیمی درجه و مدال از شاه گرفت و ریاحی به زندان رفت و همراه دکتر مصدق محاکمه شد.

به این ترتیب آنها نمی‌توانند در این زمان همکار شده و بی‌هیچ کدورت و اختلاف به کار بپردازند.

امیررحیمی غیر از این جنجال که بنظر ناظران علاوه بر همه‌ی عوارض ناگوارش، در روحیه و اندیشه‌ی جوانی ارتشیان اثر منفی دارد، هفته‌ی گذشته از جهت دیگری هم بر سر زمانها بود. پس از انفجار خط لوله نفت آبادان و خرابکاریهای دیگر، تزیه مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران، برای جلوگیری از تکرار این حوادث از امیررحیمی - که فعلاً تنها نیروی متشکل ارتش را دارد، مدد گرفت و قرار شد حفاظت از تاسیسات و پالایشگاه نفت به او سپرده شود که فرمانده دژبان مرکز است.



فارس و خطای جنوب و سخرانی‌هایی در آن دیار . دیگر اعزام نماینده امام به تلویزیون .

در آن سخرانی‌ها ، آنچنان که خبرگزاری پارس و دیگران منعکس کردند - همدی خبرنگاران حاضر شهادت دادند ، قطب‌زاده در حمله به مطبوعات گفته بود آنها مخالفت می‌کنند تا تیراژشان بالا برود. - این استدلال عجب مضحک است . چرا که اگر آنرا بپذیریم، ناچاریم قبول کنیم تعداد مخالفان حکومت بیشتر از موافقان آنست که تیراژ نشریات مخالف بالا می‌رود . حال آن‌که آمار و ارقام ، با همدی نارضايتی‌هایی که در این دو ماهه پدید آمده نشان می‌دهد که جمهوری اسلامی و بیروان امام ، هنوز اکثریت مطلق دارند - . ظاهراً پس از انعکاس این سخن همدارهایی به او داده شد و قطب‌زاده در مقابل آن‌ترین راه را برگزید : تکذیب !

اما دو روز پس از آن اعلامیه دفتر امام خطاب به حجت‌الاسلام موسوی منتشر شد که نشان می‌داد امام ، وی را برای از بین بردن شکایات مردم به رادیو تلویزیون مأمور فرموده‌اند . گفته می‌شود این موضوع و الحاکمیهایی که خلیان آزما کرده - که سرجه به حضور امام پذیرفته نشده ، ولی با اولیای دولت در میان گذاشته - موقعیت قطب‌زاده را متزلزل کرده و شایعه سفارت او در بلژیک باز بر سر زبانها افتاده است !

پرنسس ثریا

ثریا اسفندیاری ، همسر سابق شاه مخلوع ایران ، از روزی که محمدرضا پایش را از ایران بیرون گذاشت و همه می‌دانستند دیگر باز نمی‌گردد - پس از ۲۰ سال به عنوان سوزده اصلی مطبوعات ، در رأس افسانه‌پردازی و داستان‌سازی مجلات جنجالی قرار گرفت .

ثریا ، دختر خلیل اسفندیاری ، از یک مادر آلمانی ، ازدختران سنی ایلانی - بخصوص ایل بختیاری - بود ، به عقیده بسیاری از محافل زیبا پسند جهان ، از اغلب سملهای دبستانی جهان - مثل الیزابت نایلور و سوفیالورن و... - زیباتر و جذاب‌تر است .

از حدود ۳۰ سال پیش که او از شاه مخلوع ایران طلاق گرفت و در اروپا ساکن شد ، مطبوعات ایران از پرداختن به او منع شدند . بطوری که حتی کلمه‌یی از او ننوشتند . در مقابل ، مطبوعات خارجی مدام از او نوشتند ، خاطراتش را منتشر کردند ، از زندگی خصوصی‌اش نوشتند و ...

نامه تهدیدآمیز به سردبیر تهران مصور :

در موضوعات سیاسی دخالت نکنید * آقای بازرگان ! چشم شما روشن

ساواک تازه متولد شد !

از تصمیمات دادگاههای انقلاب نیست که دولت از آن بی‌خبر باشد. بعد دوباره فکر کردم باید نوشت : چشم ملت روشن ! چند دقیقه بعد عنوان : این خیانت به شهیدان راه آزادی است ! منظره درست تر رسید . تا این که ماند به اینجا ...

از نخستین روزهای پس از به ثمر رسیدن انقلاب و انقراض سلسله منحوس و روشن شدن بعضی از زوایای چهره بعضی از دولتمردان تازه . و هم روشن شدن وظیفه ما به عنوان روزنامه نگار . تحریکات از اینسو و آنسو آغاز شد . نخست اعلامیه‌های دیواری علیه هر آنکس نفس کشید سپس جمع‌آوری مدارک . همه و همه آن‌ها روش انتقادی داشتند : ما دست کم ۷ همه چیز را به آسانی مقیحه تحمل نمی‌کردند !

هدف اقترافا بودند . نامه جملی درباره شاملو ، عسکرها و نامه‌های خطاب به این و آن درباره رضا مرزبان مدیر مسئول پیام امروز ، پرونده سازی برای گوران و نائینی - اعضای مؤثر شورای سردبیری آیت الله عزالدين حبیثی نامه جملی ساواک درباره آیت الله عزالدين حبیثی و ... درباره من نخست سخنی از وابستگی به رژیم سابق رفت ، سپس نوشته‌ها و نوارهای موهوم در تجلیل رژیم شاهنشاهی آنگاه وابستگی به ساواک (آقای قطب زاده در مصاحبه با یک مجله گفتند) ، آنگاه دریافتی‌های سرسام آور (ساعتی ۱۸ هزار تومان در درادینویزیون) ، سپس صحبت از نوار صدایم که در اجتماع طرفداران قانون اساسی سخنرانی کرده‌ام ، به میان آمد و ... این آخری از همه بانگ تریب بود ، چون از روزی سخن می‌رفت که من فقط در اجتماع امجدیه نبودم ، بلکه به شهادت هزارها نفر که شنیدند و دیدند ، در بهشت زهرا و در آئینی برای اعتراض به آن رژیم بودیم .

به ۶۵ هزارتن که بانسار جان خود ، آزادی ما را ضامن شدند ، داریم . آنچه باقی می‌ماند تشویقی است که از سوی خوانندگان تهران مصور منتار ما می‌شود . ما تنها به این تشویقها مانده‌ایم ، از شما نیرو می‌گیریم که از تهدیدها و از خطرات راه نمی‌هراسیم ، امیدمان فقط به شجاعت . شانی که مدام با تلنن و نامه و حضوری و گاه با به خطر انداختن خود ، این شعله را روشن نگه دارید . هم از این رو ، پستی برای هیات تحریریه « تهران مصور » همیشه بیشتر خوش‌خبر است . گرچه در میان انبوه نامه‌هایی که در تائید راه ما می‌رسد ، نامه‌های ناسرا و فحش نیز وجود دارد که بیشتر آن‌ها منعکس می‌شود .

هفته گذشته در میان نامه‌هایی که برای من و بنام من رسیده بود ، پستی بود که تکان خوردم ، و هنوز از حیرت ناشی از خواندن آن بیرون نیامده‌ام . و شرم نخواهم آورد که بگویم شب هنگام اشک به چشمم آورد و به یاد آوردم ، آخرین بار روزی اشک در آمده بود که برای دادن خون به مرکز انتقال خون رفتم و صحنی دراز دیدم و ساعتی بعد در مقابل بیمارستان هزارتخت خوابی صحنی دراز دیدم از کسانی که داوطلبانه برای دادن « والیوم » « باند » و ... آمده بودند ، اواخر بهمن .

مفاد نامه آنقدر مهم نبود که آدم آن : سازمان اطلاعات و امنیت ملی ایران ! ! در همان زمان نامه‌ی نوشته به عنوان مهندس بازرگان که سالها به عنوان مرد مبارزه می‌شناسیم . مردی که بیشترین صدمه‌ها را از ساواک و دستگاه اختناق خورده است . با عنوان : چشم شما روشن ! آقای مهندس بازرگان . بعد فکر کردم باید نوشت : چشم ما روشن ! چرا که لابد نخست وزیر از تشکیل یک سازمان اینچنین باخبر است ؛ این که دیگر

در این هیاهوی سوءنماهیهای بزرگ که روزی نیست نوشته‌ی علی‌بهی مطبوعات آزاداندیش و مدافع آزادی شکل نگیرد ، یا در میان آن فشر مشخص نشیند ، که مدام آزادی ما و جان ما و کار ما در معرض خطر است و همه - به جز دولت - ما را زیر فشار می‌گذارند ، در این هنگامه هنگامه‌ها که از هر سو مدام تیرهای تهمت و افترا می‌بارد . از تلفن‌های مدام ، از قلم نویندگان خود فروخته چه در نشریات بعضی احزاب و گروهها و چه در نشریات دولتی - و وابسته به حکومت - چه از رادیو ، چه تلویزیون ، چه بر سر مناسر ، به ... در این منظره تاریخی که گویی گروهها گروه آمده‌ها هر کدام زبان‌بندی درست دارند و بسوی ما می‌آیند ، هیچ می‌دانید چه چیزها ما را دلگرم می‌دارد که ما تمام مصائب راه از رفتار نماییم ؟ برخلاف تصورات مالخولیائی افسراد بی اطلاع کاری که ما می‌کنیم ، تیراژی بیشتری برایمان نداشته و ندارد ، تمام محلاتی که راه بی‌دردسر و مردمی !! پرداختن به مایل دیگر - از جمله عکس‌های سکی خاندان کثیف سلطنت را برگزیده‌اند ،

نیرازی چندین برابر ما دارند . - اتهام « وابستگی به رژیم سابق و بیگانگان برای توطئه علیه انقلاب ایران » نیز ارزانی آنها که آنقدر مغروران کوچک است ، که خود فروخته و حساس و توطئه‌گر را باز نمی‌شناسد ، صفحات دوره جدید « تهران مصور » که ما پاسخگوی آن هستیم ، شاهد و بهترین نشان‌دهنده مأموریت « و « رسالت » ما است . آنچه باقی می‌ماند ، تهدید است که هر صاحب قلمی نسبت به جامعه خود دارد . تهدید است که ما نسبت به انقلاب ملت داریم - که ناززترین تحلی آن را در روزهای ۲۰ تا ۲۲ بهمن دیدیم و حالا نمی‌بینیم - تهدید است که نسبت

آنها را نکته بود یعنی از آنها از رهبران فعلی می شدند !!

به این ترتیب شاید لازم باشد، در قانون اساسی جدید آنجا که محرومان از فعالیت های سیاسی واجتماعی توضیح داده می شوند، بعد از ذکر مشخصات آنها اضافه شود «... آنها که آقای قلیزاده و سرگرد گلیایانی را می پندند و رسا به آنان ابلاغ می کنند».

راستی این به عهده تمام سازمانهای دمکراتیک و ملی، تمام آزادخواهان و تمام مدعیان آزادی اندیشی است که درباره این نامه، سازمان اطلاعات و امنیت ملی ایران (لایه ساواهان!)، رهبرش و سرگرد گلیایانی که «از طرف» رئیس امضا کرده است، سوال کنند.

و اما متن نامه تهدید سازمان مربوطه (که ناشی گری فرموده و مدرک دست ما ضد انقلابی های، بوطنه گر و نوکر اجنبی و مامور سیا داده اند، در حالی که می توانستند مثل ساواک مرحوم پایک نفن قضیه را حل کنند، ترسانان ما که کاری ندارد - راستی مگر کارشناسان سابق را به کار برگردانده اند، از آنها بپرسید!):

توضیح ۱

بر دولت است که پاسخ بدهد، آیا این سازمان را که می گویند زیر نظر یکی از معاونان تازه نخست وزیر فعالیت آغاز کرده، به رسمیت می شناسد، یا نه. آیا اینهم از افعالی است که فردا دولت انجام می دهد و دولت از آن بی خبر است؟! و باینکه اصلا، به امید خدا، نامه جعلی است و واقعی نیست. انشالله!

توضیح ۲

کتابی که در متن به آن اشاره شده، بهترین نشانه برای شناختن شباهت های ناگزیر بین ایران دو سازمان (ساواک و ساواهان!) است. چرا که کتابی است که در اسفند ۱۳۵۶!! توسط ساواک نوشته شد زیر عنوان «گفتمان های دانشجویان ایرانی» و در تمام صفحات آن، چنان که افند و دانی، تمام جریانهای مخالف رژیم در خارج از کشور را به جانی دردناک بند کرده اند. و معلوم نیست اینها که کتاب ساواک برایشان مستندی است که همراه نامه منتشر شد چرا صفحات ۵۰ تا ۵۵ آنرا بریده اند. مگر میشود کتابی تمام صفحاتش درست باشد، جز چند صفحه اش؟! توضیح ۳

مطلبی که ظاهرا باعث نوشتن این نامه شده، مقاله وار آقای کاوه گلستان بود در شماره ۲۴ تهران مصور زیر عنوان «اتحاد ناقص با ساواک» در باره «شو امنیتی» آقای تهرانس و شرکا. فاعث و او....

کسی نیست بگویند: حضرات! از من روزنامه نویسی که حرفام حضور درم نمی چاهسا را ایجاب می کرد. و هیچگاه نیز ادعای مبارزه و قهرمانی و دارا بودن تخصص «مبارزه با رژیم» نداشتم. در سالهای ۵۰-۵۰ نیز که اوج قدرت شاه مخلوع بود، نوشته های یا تفسیری یا گنتاری درباره آن سفاک و رژیمش نیافتم، تا تکثیر کنید و در سطح کشور پخش. حالا چطور ممکن است در روزهای آخر که همه - از جمله خود آن سفاک - فهمیده بودند آفتاب عمرشان بر لب بام است، به جمع آنها پیوسته باشم؟

تبیصره -

میرم این اتهام (سروند تحریر برای طرفداران قانون اساسی) درست بود، به کدام مجوز آقای سرگرد نویخانه نورالدین گلیایانی بخود این

روزهای بعد جستجوی در حسابهای بانکیم را شنیدم و هم حسابهای سری نخست وزیری در ۱۵ سال اخیر و چند وزارتخانه دیگر و رادیو تلویزیون - برای دوره روزنامه هایی که در آن می نوشتم یا مسئولان بودم. چون همه این تیرها به سنگ خورد. شایعه سازی بی مدرک آغاز گردید و داستان گزارش تلویزیونی از سفر سادات به اسرائیل (که به زعم آقایان من و همه آن ۴۰۰۰ خبرنگار که در آن رویداد حضور داشتیم، از جمله ظهیرالدین نماینده آژانس فلسطینی وفا، از عوامل سرسپرده اسرائیل از آب درآمدیم!) و آخرین آنها نامه ی جعلی ۶۰ تن از روشنفکران متعرض به شاه مخلوع در آماج گسی حمایت از فرزندش! که نام من را نیز به اشتباه در کنار نام بزرگانی که کوچکترین تردیدی در مبارزاتشان نیست - آورده اند!! و بطوری که در نامه

سازمان اطلاعات و امنیت ملی ایران

محرمانه -

تاریخ ۱۳۵۶/۱۱

شماره ۱۳۵۶-۱۳۵۷

از - اداره جسی - ۱۳۵۶/۱۱

به - آقای محمود پهلوی سرپرست جبهه تهران سور -

موضوع - (اتحاد ناقص با ساواک)

سازمان اطلاعات و امنیت ملی ایران بر خود واجب می داند در پاسخ مثاله مطرح در مجله شماره ۳۳ تهران سور مورخ ۱۳۵۶/۱۱/۸ کتاب همیست را بطور آن تقدیم تا با مطالعه آن نسبت به طایفه موجود آگاهی بیشتری با به شناخت اطلاع اعلام می شود که عصر ما در مورد از بین رفتن جسی و زور دیکتاتور و یکجمله و با تعین غنن دیکتاتور و نمکین که به آقای پهلوی نامه بنده سابق مجلس در آذربایجان سکون ایفان نامه بنده و در مراسم تظاهرات ارتقاء افسران قانون اساسی در میدان احمیه توافقت خود نمود بعضی کنگده اتحاد ناقص شما با ساواک بوده است. انشالله با توجه به مطالب بالا می خواهم نمود دیگر در موضوعات سیاسی فعالیت نکنید و از خط و کلامی به جناب آقای مادی قلیزاده نامه بنده برگزیده امام خمینی خواناری بفرمائید.

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت ملی

از طرف - سرگرد توپانده نورالدین گلیایانی

گهرندگان:

اداره کل دوم ستاد ارتش جمهوری اسلامی ایران -

اداره خد اطلاعات نیروهای:

الف - مساواتی

ب - نریانی

ج - هوا پرنویزه

اجازه را میدهد مرا از «مداخله در امور سیاسی» محروم کند و از پرداختن به آقای قلیزاده بر حذر دارد! اینست بهار آزادی؟! راستی چشم همه روشن! پس چرا نصیری و پاکروان و مقدم را کشتید - در اینجا است که باید گفت اگر خلغالی

«سازمان اطلاعات و امنیت ملی ایران» در دولت موقت جمهوری اسلامی ایران می بینید، حالا یک اتهام تازه سروند شهر! برای اجتماع طرفداران قانون اساسی، حتی پاکتف محل سروند شهر!

اخطار آقای نخست وزیر به مردم!



محمد منتظری

وزیر خارجه را متهم به همدستی با «سیا» کرد که اگر راست باشد وای به حال ملت ایران!

در مورد وزیر خارجه شایعه همدستی با «سیا» تازگی ندارد. از زمانی که «رافائیل» در تهران آن مصاحبه های پرسروصدا را راه انداخت، این شایعه بر سر زبانها افتاد که دکتر یزدی احتمالاً مأمور آمریکا است اما در مورد بازرگان که عمری را به مبارزه در همین مملکت گذرانده چنین شایعه ای هرگز وجود نداشته است.

سخنگوی دولت البته سخنان آقای منتظری را تکذیب کرده: «اما این ارزش ندارد چرا که طبیعی است هیچکس نمی آید بگوید اعضای دولتی که من هم عضو آنم، سیائی هستند» اما روبهرفته سخنان محمد منتظری در مورد بازرگان در بین مردم جدی تلقی نشده است.

روز دوشنبه ۲۵ تیر - هنوز حل نشده است، در حالی که هر روز بر تعداد متحضان همافزوده می شود و اکنون به تقریب همه همافران در حال تحمن سر می برند.

جالب است که همافران برخواستهای خود پای می فشارند و مقامات دولتی و ارتش نیز از آنجا که حرف همافران را «حساب» می یابند، ناگزیر چاره را در نوعی مصالحه می بینند و می خواهند هرطور شده این تحمن را به پایان برند.

حتی همین اندازه حن نیت نیز از دولتیان - دولتیانی که نخست وزیرش اعلام می کند در برابر فشار تسلیم نمی شود - استودی است، ولی متأسفانه تاکنون ثمره حاصل نشده است. همافران که در طول انقلاب و در مبارزه با طاغوت رشادتها نشان داده اند، از حمایت ملت برخوردارند و همچنین از حمایت بسیاری از گروه های سیاسی، نظیر سازمان چریک های فدائی خلق که در حمایت آنها بیانیهای صادر کرده است و جبهه دمکراتیک ملی علاوه بر سازمانها، نیروهای روشنفکر و حتی برخی مقامات دولتی نیز مانند استاندار آذربایجان شرقی از خواست همافران حمایت کرده اند.

با این ترتیب امید آن است که با وجود همه توطئه ها همافران بتوانند به برخی درخواست های خود برسند ولی اگر به همه خواسته های خود جامه عمل بپوشانند، ملت ایران به هدف های اساسی انقلاب يك گام نزدیک می شود.

بازرگان همدست سیا؟

قضیه آقای محمد منتظری به جاهای باریکی کشیده است، او که از فرودگاه مهرآباد نه با گذرنامه بلکه به زور اسلحه خارج شد، در مصاحبه ای در پیروت پایتخت کشور جنگ زده لبنان بازرگان نخست وزیر و دکتر یزدی

در حالی که آشفتنگی و هرج و مرج در سراسر کشور ادامه دارد و دولت عملاً در مقابل آنها ناتوان مانده است، نخست وزیر درپیمای خطاب به ملت از آنها خواسته است که از تحمن، تجمع و تظاهرات خودداری کنند. به زبانی ساده آقای بازرگان از مردم می خواهد تا از پی گیری خواسته های خود که از زمان طاغوت تاکنون جریان دارد، سرباز زند ریزا که دولت مصمم است در برابر فشار تسلیم نشود.

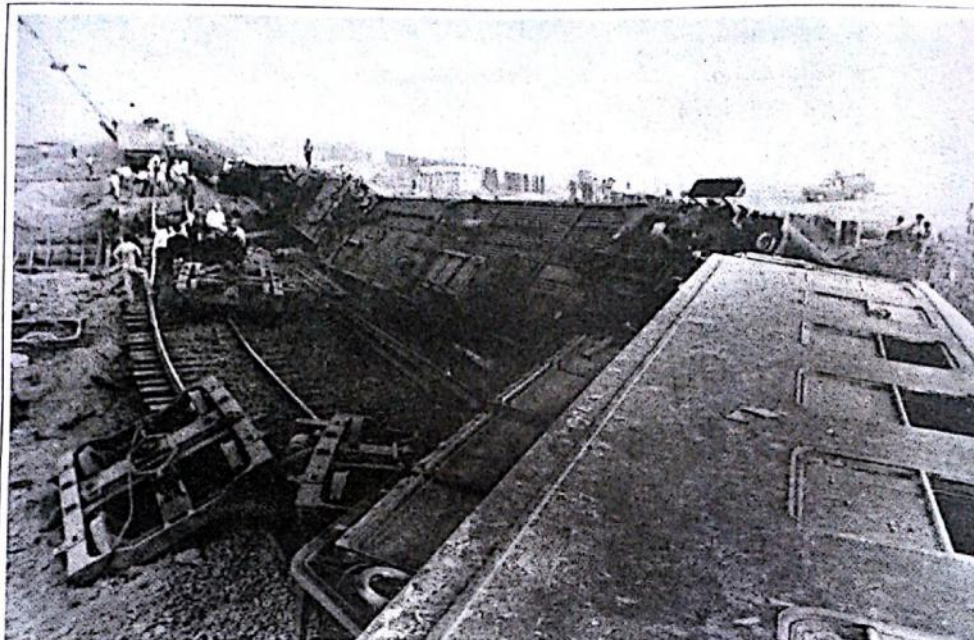
در پیام بازرگان آمده است: «بدین وسیله به هموطنان عزیز اعلام می کند و از همگان تقاضا می شود که از تجمع و تظاهر و تحمن در مقابل وزارتخانه ها و موسسات یا در محوطه ساختمانهای مربوط به خود، خودداری کنند و به طریق معمول و معقول خواسته ها و نظرات خود را با ارسال نامه یا معرفی نماینده ابراز دارند.»

آنگاه می افزاید: «چنین اجتماعات علاوه بر آنکه محل نظم و آرامش مورد نیاز عموم می باشد و زبیده ملت که با وحدت کلمه برای سرنگونی نظام استبدادی و استقرار جمهوری اسلامی انقلاب کرده است و دولت مورد اعتماد منتخب رهبر خود را بر سر کار می بیند، نمی باشد، مانع انجام وظیفه مسئولین و پیشرفت کار کشور نیز می گردد.»

بدین ترتیب آقای بازرگان اکنون مردم را به همانگونه متهم می کند که نخست وزیران پیشین می کردند: در حالی که به جای اینگونه اتهامات یا مثلاً توصیه های پدران بهتر است ببینند چرا مردم همچنان دست به تظاهرات و تحمن و تجمع می زنند و این چرا راحل کنند.

کشاکش همافران

ساله همافران پس از دهر روز تحمن تاکنون



حادثه قطار تهران مشهد که در حوالی گرمسار از خط خارج شد، دهها تن را کشت و زخمی کرد. این هنداری است به دولت که اگر به جاده‌ها و راه‌آهن بی‌اعتنا بمشاهد کشتار تصادفی و حادثه در ایران زیاد خواهد شد.

ناآرامی در شهرستانها

مريوان مشکين شهر خرمشهر

داشتند، در مقابل فرمانداری اجتماع کردند و این عمل باعث دخالت پاسداران شد و در نتیجه چند تن کشته و بیش از ۵۰ تن مجروح شدند. در زمانی که این خبر نوشته می‌شود، میگویند که اوضاع مشکین‌شهر آرام است.

خبرهای شهرستانها در هفته گذشته چنان سرعت و پشت‌سرمه اتفاق افتاد که هر بامداد و هر شامگاه خبر از زد و خورد در شهر تازه‌ای می‌رسید. آخرین درگیری تا روز دوشنبه مربوط به خرمشهر است که از چندی پیش حوادث خطرناکی در آن روی می‌دهد. در زمانی که این خبر نوشته می‌شود هنوز کیفیت حادثه خرمشهر به دقت روشن نشده ولی مطابق معمول يك طرف درگیری پاسداران هستند. در خرمشهر روز یکشنبه به مناسبت سومین روز شهادت پاسدار انوشیروان رضایی از سوی مردم راهپیمایی و نظارانی انجام گرفت.

راهپیمایان به هنگام ظهر وارد مسجد شده و قصد نماز داشتند. در این هنگام نارنجکی از بیرون پرتاب شده و چهارتن را در دم میکشد و ۵۰ تن را زخمی می‌کند، و درگیری از همینجا آغاز می‌شود. گزارش دیگری می‌گوید گروهی از پاسداران با معارضه‌های مردم برجهاد، سرگرد

از يك وسیله ارتباطی مهم آشکار بود. (شب هنگام تلویزیون هم البته حدوداً همانگونه رفتار کرد) ولی مردم بوسیله روزنامه‌ها خبر شدند که در يك راهپیمایی که به منظور اعتراض به خبرهای رادیو تلویزیون انجام گرفته بسوی مردم تیراندازی شد و کار به خشونت کشید و در این جنگ مغلوبه از هر دو طرف کشته شدند.

آنطور که روزنامه‌ها از قول یوسف اردلان عضو اعزامی شورای شهرسندج به مریوان گزارش داده‌اند قبلاً توطئه چیده شده بود و پاسداران يك روز قبل از حادثه مسلح شده بودند. باوجود همه این حکایت‌ها، سرانجام مریوان در روز دوشنبه آرامش خود را باز یافت و مقرر شد شورایی مانند شورای شهر سندج به انتخاب مردم آنجا را اداره کند.

مشکین شهر اما شاهد چنین حوادثی با انگیزه‌های دیگر بود، حتی بنابر گزارشهای رسمی مردمی که بر سر آب در روستاها اغتلا

در این هفته شهرستانها، ناآرامتر از هفته های دیگر بود.

آبادان حوادث خونینی داشت. خرمشهر انفجار و کشتار، گرمسار حادثه قطار، مشکین‌شهر زد و خورد و کشت و کشتار، مریوان برخورد بین پاسداران و مردم و خوزبری بسیار.

چنین به نظر می‌رسد که پس از کردستان، اکنون خوزستان و آذربایجان و یحتمل دیگر نقاط کشور آستان حوادث تازه‌ای است. حوادثی که تنها حاصل به‌ثمر نرسیدن انقلاب است.

صبح روز یکشنبه مردم از رادیو خبسر تحریف‌نده‌ای در باره مریوان شنیدند، بعد که به روزنامه‌ها مراجعه کردند هیچکدام چنان نوشته بودند که رادیو گفته بود. ظهر همان روز مردم نگران که هر لحظه حوادث تازه‌ای را انتظار می‌گفتند، باز همان خبر صبح را از رادیو شنیدند ولی در پایان آن تکذیب خبر را هم پخش کرد، بگونه‌ای که نهایت سوءاستفاده

محاکمه محمدرضا سعادتی، که به زعم دادسرای انقلاب اسلامی تهران جاسوس شوروی است، ولی مردم و حقوقدانان و سازمان مجاهدین خلق ایران و سازمانهای انقلابی دیگر این نظر را مردود می‌شمارند، روز دوشنبه در تهران آغاز شد.

پیش از آغاز این محاکمه عبدالکریم لاهیجی حقوقدان مشهور، اعلام کرد که به دلایل متعدد این محاکمه غیرقانونی است و بنابراین او در آن شرکت نخواهد کرد. حسن نریز رئیس کانون وکلای و رئیس هیات مدیره شرکت نفت نیز محاکمه ساعدی را مجاهد را به شان انقلاب ندانست. علی اسفندیجی حاکم دادگاه نیز که این روزها رهجو پیشتر وفادارش به آرمان های انقلاب روشن می شود به عنوان رئیس کمیسیون حقوق بشر محاکمه ساعدی را به این شکل مردود اعلام کرد. او گفت: «ساعدی بیمار است و در هیچ چاه دنیا بیمار را محاکمه نمی کنند. آدمی که چهل روز در اعتصاب غذا بسر میرود چطور میتواند از خود دفاع کند؟»

لاهیچی که از طرف سازمان مجاهدین خلق ایران به عنوان وکیل مدافع سعادت برترزیده شده است، بیشتر به این خاطر اعلام کرد در محاکمه شرکت نمی‌کند که تا روز محاکمه به او اجازه ندادند برپه روئند. موکلش را بخواند به این ترتیب دفاع چگونه ممکن است ؟

نریه اما سخنان محتاطانه‌تری گفت (انگسار که آقای نریه است از احراز پست مهم دولتی محافظه‌کار شداند !)

به این شکل که : « به هر حال به احتمال می‌توان گفت که محاکمه غیابی در مورد شخصی که گفته می‌شود بیمار است و قادر به استفاده کامل از حق دفاع نیست مطلقاً نمی‌تواند قابل توضیح باشد . »

توطئه سوء قصد همچنان از سوی گروهها
با افراد بی مسئولیت ادامه دارد. در هفته گذشته
پاش شد که قرار بوده است به جان امیرانظام
مختگی سابق دولت سوء قصد شود و در ر

مردانی، مرگِ عرب و حزبِ فتنه حزب‌الله در خیابانهای شهر راه‌پیمایی کردند و به مسجد رفتند. در آنجا قطعنامه هم خوانده شد. و در هجس زمان نارنجکی منفجر شد و نارنجک منفجر شده در دست یکی از یادداران بوده است. پس آن یادداران به منزل آیت‌الله شبیر خاقلی حمله می‌کردند و خانه را در محاصره می‌گیرند. می‌گویند اکنون ارتباط تلفن خانه آیت‌الله هم قطع است. رویهم‌رفته روایت دوم چندان درست به نظر نمی‌آید ولی به‌رحال گزارشها متفاوت و ضد و نقیض است و درسی فضای هوز روشن نیست.

سراجام محاکمه شیخ الاسلام اراده وزیر -
طاغوتی بیداری هم شروع شد . هنوز کسی
نمی‌داند در حالی که همه هیپاک های او را
کنشاند ، او چرا ناکون محاکمه نشده است .
در شهر مدتها شایع شده است که شراکت او با
دکتر اسماعیل زیدی در بیمارستان پارس که
برادر وزیر چنانچه است ، بس شده ناکون .
را محاکمه کردند

به حال اکنون نوبت است . وزیربهداری
برپایه‌ی هویدا در مذاکرات خود گفته است که
خود را «وصله ناجور» حکومت حس می‌کند ،
یعنی که مانند حکومتیان فکر نمی‌کرده وصادفا
در میان آنها به اصطلاح «ر» خورده است .
ولی کشف‌خواستی که برای او تهیه شده خلاف
این را می‌گوید ، موارد اتهام او را جنس
شده است :

۱ - سوء استفاده و غارت بیت‌المال ...
۲ - کوشش و شرکت مسموم در تحکیم مام،
حکومت ضد مردمی ... ۳ - شرکت در جنایات



آن به جان حجت الاسلام شیرازی سوء قصد شد ، اما حجت الاسلام از این سوء قصد جان بدر برد و مزارعها حاکیست که حال ایشان رضایتبخش است . در این سوء قصد به آیت الله به غلوله اصابت کرده است .

در پی این حادثه پاسداران انقلاب اسلامی که به موتورسواری در منطقه حادثه مظنون شده بودند، اینست دادند ولی او توقف نکرد و با شلیک گلوله یکی از پاسداران به قتل رسید.

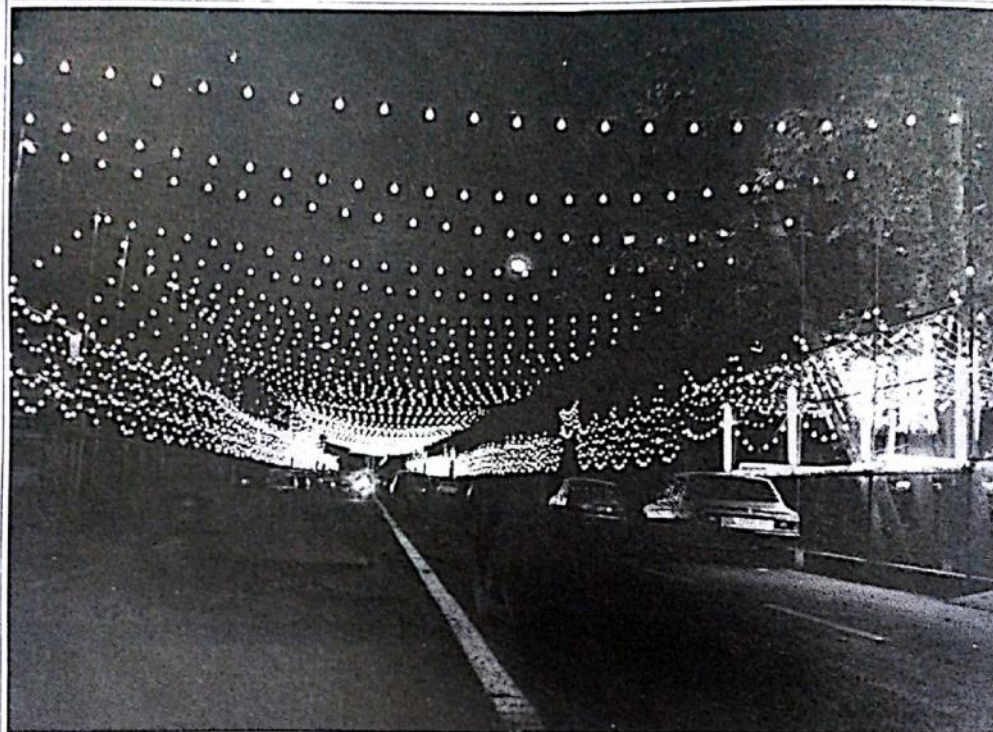
آیت الله سید صادق روحانی در یک مصاحبه در باره عدم لیاقت دولت سخن گفت و یادآور



آیت اللہ سید صادق روحانی

شد که آقای بازرگان باید کابینه خود را اصلاح کند و در مورد خود بازرگان گفت: چون آقای خمینی گفته‌اند بازرگان باشد، ما هم تسلیم هستیم.

بدین ترتیب ناراضی‌های قشری از روحانیت
از اعمال و رفتار دولت آقاء بازارگان آشکار شده



جشن نیمه شعبان

نیمه شعبان سالروز تولد امام زمان (عج) امسال باشکوه هرچه نهادمتر در تهران و شهرستانها برگزار شد. عکس یکی از خیابانهای تهران را نشان می‌دهد. بیاد بیاوریم که سال گذشته در این روز بخاطر گرامیداشت خاطره شهدا و نیز به علت آنکه مردم به انقلابی خونین دست زده بودند، هیچگونه جشنی برگزار نشد.

توضیح و پوزش

در صفحه «نگاهی به مطبوعات پس از انقلاب» قسمتی از مطلب مربوط به روزنامه «نظام» اشتباهاً در دنباله مطلب مربوط به روزنامه «انقلاب اسلامی» (صفحه ۲۱) چاپ شده است. با پوزش از خوانندگان می‌خواهیم به این نکته توجه داشته باشند.

خرسندی را سر خود برداشتند و بجای آن مطلب دیگری چاپ کردند. همچنین شرح يك كاريكانور را که به وریر کار حمله داشت عوض کردند و حمله را متوجه مصاحزاده صاحب پیشین موزه غمسی کیهان کردند. هیات تحریریه و در راس آنها سردبیر مجله به این وضع اعتراض کردند و شکایت نزد سردبیر کل کیهان آقای مینری بردند. آقای سردبیر کل - توجه داشته باشید که قبلاً وزیر دادگستری بودند - در کمال عدل و داد بجای هر نوع رسیدگی به ساله هسات تحریریه جدید زنروز را که متشکل از زنان جادری است به سردبیر معرفی کردند. سردبیر و هیات تحریریه زنروز طبعاً نپذیرفتند و اکنون در اعتصاب بسر میبرند. به همین علت زنروز هفته پیش منتشر نشد و از طرف سردبیر و هیات تحریریه اعلام شده است که اگر مجله زنروزی منتشر شود، آنها در آن دخالتی ندارند و حاصل کار آنها نیست.

است. و آقای بازرگان چه در مقابل فشار تلیم شود و چه نشود؟ ناراضائی وجود دارد و بسا حرف و تهدید هم از بین نمی‌رود.

در همین مصاحبه آیت‌الله روحانی محمد منتظری را از ایادی فذائی و لیبی خواند و گفت که دولت در حادثه فرودگاه ناتوانی به‌خرج داده است. در مورد رادیو و تلویزیون هم آیت‌الله گفت: «مثلاً ما در باره تلویزیون حرف زدیم آقای خمینی هم پی بردند و شخصی را به تلویزیون فرستادند. این منایش این است که ایشان هم معتقدند که نتوانسته اداره کند. بعضی دیگر هم هستند که من شنیده‌ام خود آقای خمینی هم آنجور که باید، نسبت به آنها نظر ندارند.»

ماجرای مجله زنروز

ماجرای روزنامه کیهان به مجله زنروز هم سرایت کرد و کارکنان تحریری این مجله نیز با اعتراض به سانسور خودسرانه دست از کار کشیدند.

قسمه از این قرار است که در شماره پیشین مجله زنروز کارگران يك مطلب طنز از هادی

مسعود بهنود

همترین کار حکومت تازه حفظ آرامش و قدرت گرفتن است تا بتواند از رویدادهای احتمالی جلوگیری کند. اجرای برنامه‌های اسلامی و آزاده‌ودن تجربه‌های نیازمندی را می‌توان به بعد گذاشت، تمامیت ارضی را، نه.



کردستان آستان حوادثی است، در جنوب غوغاست، در بلوچستان اسلحه توزیع می‌کنند

ضرورت نیرومند شدن دولت و حفظ آرامش

می‌گویند کردستان آستان حوادث تازه‌یی است. از جنوب نیز خبرهای بدی می‌رسد. از سوی دیگر شنیده‌ایم که در بلوچستان اسلحه مارک شوروی فراوان دیده می‌شود. این چیزی است که از تابستان پیش، همزمان با افول قدرت شاه مخلوع، نیز می‌دانستیم. راستی چه خوابی برای ما دیده‌اند؟ چقدر در برابر دسیسه‌های دیگران، با این مرزهای باز، با این مملکت بی‌ارزش، با مسایلی که در پیش رو داریم، با خرابکاریهایی که می‌شود، آسیب‌پذیریم؟ این سؤالی است که این روزها، اگر بر زبان نیاید نیز، در ذهن‌ها جا دارد و خاطرها می‌آزارد.

در پاسخ این سؤالات، معمولاً کمتر کسی پاسخی دارد. کمتر کسی می‌تواند گفت: چه باید کرد. چه باید کرد تا از هرج و مرج روزهای پس از انقلاب، ماههای پس از جابجا شدن کانون قدرت، رژیم و سیستم اداره کشور، در امان باشیم. مهمتر از آن، در برابر تاریخ شرمند نشویم. فرزندانمان سرزنشمان نکنند که شاهد خدای ناکرده - تجزیه ایران بوده‌ایم. نسل امروز ایران که تحمل شداید بسیار داشته است. روزهای سخت دیده است، کشته داده است و روزهای ناآرامی در پیش دارد؛ اینک در قطعه حساسی از تاریخ قرار گرفته، پشت سر افتخار انقلابی مردمی است که در اوج خود، شکل انقلابی واقعی داشت، پیش‌رو...؟ راستی پیش‌روی ما چیست؟ پیش‌روی ما جنگ خانگی و نا امنی و خشونت و خون است، یا پیش‌رویمان آزادی و استقلال است و حفظ این خاک و خوشبختی ساکنانش که چندان دور از دسترس نیست؟ کدامیک، ما به سمت کدام آینده کشیده می‌شویم؟ چه کنیم، تا آینده ما آنگنان روشن و امیدبخش باشد که می‌خواستیم؟

بلوچستان از تابستان پیش‌میزبان، میهمانی ناخوانده بود که ظاهر؟ دانشجویان دانشگاه کابل بودند و برای گذراندن تابستان پیش اقوام خود آمده بودند، بعضی این بهانه را نیز لازم نداشتند. اما واقعیت این بود که در زیرلباس بلوچی آنها سلاحهایی بود و در بقیه بسته‌شان کلاشینکوف. هرچه آنها برای جنگ نیامده بودند، اما پیش‌قراولان پیاده کردن نقشه «بلوچستان آزاد» بودند، که شوروی در برابر دسیسه ایجاد هلال اسلامی امریکا، به عنوان «پل» اندیشیده بود.

همایه شمالی ما که بعد از جنگ جهانی دوم، با وجود دستیابی‌اش به یک نیروی دریایی پیشرفته همواره خاطره آن جنگ را پیش نظر داشت، و می‌دانست دسترسی نداشتن این نیروی مهیب دریایی به آبهای آزاد، آنرا از ارزش می‌اندازد، در پی ایجاد یک راه زمینی بوده که خاکش را به آبهای آزاد و پر آمدودند ویرانیت خلیج فارس (یا دریای عمان) برساند و از آنجا هم نظارت بر گذرگاه انرژی غرب برایش آسان باشد و هم امکان حضور یافتن در اقیانوس هند که امریکا در آن ترکاری می‌کند. اینجسند تئوری ملوی نیروی دریایی شوروی را که پنجه‌های ناتو که از خاک ترکیه و دو گذرگاه باریک کنار آن را می‌فشارد، رهایی بخشد - بنابر آنسوی شوروی نیز بشتر فصول سال یخ بسته‌اند. کرم‌لین، به ویژه وقتی این راه‌حل را پیشنهاد می‌دهد که تره‌کی - با حکومت متعادل به شوروی‌اش - در کابل نشسته بود و انقلاب ایران نیز محیط را آنچنان متشنج کرده بود که نه ارتش ایران پاسدار بلوچستان بود و نه فرعون ایران بود تا هزینه نگهداری ارتش را در بلوچستان پاکستان نیز بپردازد. پیش‌قراولان بلوچستان آرام، خطر بالابود

يك تجربه‌طلبی شوم را در چشمها می‌نشانند و در همان حال متحد قدیمی شوروی - انگلستان - نیز با هم میل داشتن خیرنگارانی در منطقه هوشیاری خود را نشان می‌داد!

این مقدمه خود کافی است، تا یکی از خوابهائی را که برای بخشی - تمکین ارزش‌تر از بقیه خاکبان - دیده‌اند، نشان دهد. گرجستان و جنوب و احیاناً آذربایجان حکایتی هستند درها نگران کننده را به یاد می‌آورد.

به این مطامع، تحریکات منطقه‌ای را نیز بیفزاییم. آنها که همواره ایران ضعیف را پسندیده‌اند و آنهایی که از بیم صادر شدن محتوای انقلاب - و حکومت پس از انقلاب - ایران به داخل مرزهایشان، پسندستی کرده، انگولک می‌کنند و باج می‌طلبند.

در برابر همی‌گروایای این تصویر، یجر بی‌وطنانی که تجربه ایران یا تجاوز بیگانه به این حالت نگران‌انسان نمی‌کند، هر ایرانی به اندیشه می‌افند که: چه باید کرد؟ و شاید فوراً به این نتیجه برسد که تنها راه حفظ آرامش داخلی است و قدرت گرفتن پیش از آنکه دیر شود - قدرت گرفتن با داشتن يك ارتش نیرومند ملازمه دارد - و اما چاره‌ها:

۱- آرامش

برای رسیدن به آرامشی که جز چند روز و در چند نقطه، هنوز چندان به خطر نیفتاده است، باید حکومت مرکزی قدرتمند، از موضع قدرت و نه ضعف، خواستهای حقه اقدام و استانه‌های کشور را پیش از آنکه نیاز به خنثوت پیدا شود، به رسمیت شناخته و با حفظ قدرت کامل، یکپارچگی کامل و تمامیت ارضی و حاکمیت کامل، حقوقی در حدود خودمختاری برای آنان قایل شود.

جواب خواستهای منطقی خودمختاری معلوله نیست. توپ نیست و بمباران نیست. در مواضع بحرانی باید افرادی وطن‌دوست، منطقی، مسئول و آرامش‌طلب شجاعت و مگر نه آتش هر لحظه بیشتر شعله می‌گیرد - مثال: جنوب و مدنی که ماجراجویی‌اش انتحار را و دلگرائی و ناآرامی را در آن منطقه پرخطر تداوم بخشید.

اگر کلی‌تر نگاه کنیم حکومت مرکزی ایران باید اولویت‌های سیاسی را در نظر بگیرد. مهمتر و اساسی‌ترین برنامه‌ها - بکار دیگر هم نوشته‌ام - اقتدر فوریت ندارد که ما یکپارچگی و آرامش خود را برایش به خطر اندازیم. در این برهه از زمان باید از هر آن تصمیم نند -

روانه‌ی که بین گروهها، یا طوایف و یا اقوام تفرقه می‌افتد و با مال آنان را به رویارویی با - و هم ناراضی از - دولت و حکومت می‌کنند، پرهیز کرد.

در این زمانه‌ی که بیشتر از هر زمان دیگر به اتفاق و همبستگی - بگوئید وحدت کلمه - نیاز داریم، نباید برنامه‌هایی که گروهی هر چند کوچک را در صف مخالفان جا می‌دهد، پیاده کرد. باید سازندگی و بالا بردن سطح تولید کشاورزی و صنعتی را آغازید. باید چرخه‌ها را به راه انداخت. بهترین راه مقابله با ناراضیان به کار انداختن چرخه‌هاست - چه در کارخانه‌ها و چه در مزارع - رکود اقتصادی، تورم، گسادی، بیکاری و ... بدر مناسی است برای رویاندن نهالهای ناراضی و دامن‌زدن به بحر آنها. باید بخشیده بود، روحیه انتقام‌جویی را از خود و از حکومت دور کرد و به اصل ماجرا پرداخت. برای جدا کردن زنها از مردها، پوشاندن زنها، اسلامی کردن محیط‌های زندگی مردم و ... فرصت‌ها باقی است. همچنین برای عنوان کردن تجربه‌های تازه و نازآموده حکومت و ... اکنون مهم‌ترین مساله آرامش است و بهترین راه آن به راه انداختن چرخه‌ها و تأمین آزادیها و پرهیز از تدریجها.

۲- قدرت

قدرت گرفتن دولت (حکومت) و برخوردار شدن از يك ارتش منظم و تحت فرمان، اصلاً بدان معنی نیست که این ارتش باید چون بیشتر دموکلس بالایی سر آزادخواهان و جنبش‌های خلقی قرار گیرد، همچنانکه آرامش بدان معنی نیست که بر سر هر آنکس که سخنی می‌گوید، ناپالم بریزیم! این هر دو برداشت آریامهری از آرامش و قدرت است!

ارتش مردمی ایران که بهیچ روی در داخل مرزها نباید بکار گرفته شود، بی‌نی نیز از داشتن ایدئولوژی ندارد. ارتش بی‌تفسیر، ارتش بی‌اندیشه و فرمانبر ارتش خدایگان شاهنشاه!! بود. اینجنین ارتشی چون فرانسیس، ماموریت‌های سرگویی درون مرزی پیدا کند، می‌تواند در برگیرنده طبایع و همراهی‌های گونه‌گون باشد، به شرط آن که بتوان از آن يك مخرج مشترک به دست آورد و آن وطنخواهی است.

آنها که از نوسازی و بازسازی ارتش می‌هراسند، بی‌همان رنگی به کفش دارند! ورنه کدام میهن‌پرستی است که نداند در دنیای جنگلی امروز بی‌ارتش زیستن، بی‌بالابوش به

جنگ سرما رفتن است. خوشخانه ارتش ایران و ارتشیان ایران، پس از انقلاب و به شهادت رویدادهای روزهای انقلاب، با داشتن زیربنای ناسیونالیستی، سرشت مردمی دارد. مشروط بر آن که حکومت نکوشد تا با نفی ناسیونالیسم به عنوان شرک! - رسالت‌های تازه و ماموریت‌های بدیع بر این ارتش تحمیل کند.

هتداری است که در این برهه‌ی از زمان تکرار آن نیز بی‌فایده نیست، اینست که: جنگیدن با روحیه وطنخواهی ارتشیان يك و مانع شدن از رسوخ برداشتهای دمکراتیک که چون به اندازه کافی جاذب و برانگیزاننده می‌تواند بود، بی‌تردید ارتش را همواره در حلقان نوع خطرناکی از فاشیسم قرار می‌دهد که در تاریخ نمونه‌های آن را دیده‌ایم.

هر نوع کوشش برای ایجاد محیط خوف و خفقان و بی‌اعتنادهای بخود در ارتش، زمینه را برای رسوخ افکار فاشیستی و خطرناک در آن باز نگه‌می‌دارد. خطرناک‌تر اینست که مدام حکومت احساس کند، باید یکی از روحانیون را بالای سر ارتش قرار دهد و به آنان بفهماند که سرانجام و باسداران این حکومت دیگرانند. در عین حال حمایت گرفتن از سرکشی‌های فلدرماس و خودنمایانه و تمایلات فردگرایانه‌ی مشغرب روحیه آزادمندی است که از برکت انقلاب، در میان ارتشیان نیز، چون دیگر احاد این جامعه پیدا شده است - نمونه آن: بازمدنی و این اواخر امیر رحیمی که هر دو نمره را به ارتشیان تازه‌النیام‌یافته می‌آموزند.

ارتش آینده ایران، نه یکسوتر که انتخاب کننده و آزاداندیش خواهد بود و به این ترتیب بی‌هیچ نگرانی نیرومند و ضامن استقلال کشور و لشکر دموکراسی و نگهبان نهاد های خلقی و دمکراتیک.



و اینهمه فرض‌های ماله‌ی بود که باید ما را به نتیجه دلخواه‌همون شود: تقویت روحیه وطنخواهی در ایرانیان، آنچنان که تصور باطل تحزیه و سرسردگی در ذهن کسی نقش ببندد. ناسیونالیسم - نه آنچنان که آذای‌هایش رفسخانی می‌گویند - يك بهانه است و نه يك خطر، بلکه بخشی از روان هر ایرانی است. برای ما خطرناک‌تر از دشمن خارجی، دوست‌نایمان داخلی‌اند که با این افکار مسموم محیط رامشج و گل‌آلود نگه‌می‌دارند تا از آب ماهی بگیرند!

ما را به مسلخ می کشانند

وقتی آنطور شیفته وواله
اینجا شده بودید، نهی دانستید
وقتی به قدرت برسند ... ؟

کراحت پورسلطان

دقت نکردید و در دام افتادید، و کتابهایی را که باید مرور میکردید، یا نخواندید و یا دیر به فکر خواندنش افتادید. اینار کردید و نردبان ترفی شدید. از گروه شما، و فدائی، و مجاهد، و نفکر، و دانشگاهی، و همار بار کشیده شد، و چه خوب کشیده شد، تا برنامه‌هایی به اجرا درآید که نه آن زمان می‌دانستید چیست، نه حالا می‌دانید، و نه هیچگاه خواهید دانست.

آنکس که امروز فریاد برمیآورد پرچم ایران کجا است، و چرا نام وطن بر زبانها نیست، آیا آنروزها شاهد به پالین کشیده شدن پرچم ایران، و فریادهای «خاموش شعارها را ما تنظیم می‌کنیم» نبود؟

آنکس که امروز بر سر میکوبد که چرا جماعت‌دارها و قداره‌بندها به اجتماعات سیاسی ما حمله می‌کنند و نمیگذارند ما حرفمان را بزنیم، آیا آنروزها شاهد این بود که گروههای غیر همرنگ منکوب میشوند و شعارها و سرودهای «غریبه» سرعت محو و خاموش می‌گردند؟

آنکس که امروز فریاد میکند چرا شعار یا روسری یا توری، و چرا مطالبی از این فاش در ردیف مسائل خانمانه «آیا آنروزها شاهد نبود که به‌زور بر سر زنان روسری می‌رود و زنان در صفوف جداگانه سام بر میدارند؟

دوستان، میدانم که عاشق، عیب معشوق را نمی‌بیند، حتی برای سالک صورتش ضرر می‌رساند و داستان میگوید، و بوی عرق تش را حریصانه فرو می‌دهد. اما این بی‌انصافی است که پس از به عرق نشستن لب عشق، عاشق رو به معشوق کند و او را متهم سارد که سالک صورتش و بوی تش را پنهان کرده بود. او باید میدانست که معشوق چها دارد. عیب را باید از عاشق دانست که کور عشق بود و عیبها را نمی‌دید.

دوستان، من حتی باور میکنم که پاره‌ای از شما آنقدر هم محو معشوق نبودید، و حتی لکر میکردید آنگاه که اراده کنید، خواهید توانست سالک صورت یار را محو کنید و نزد بدبویش را خوشبو سازید. ولی شما، بیش از آن یکی‌ها مقصرد، زیرا که فی‌الواقع پهلوان پنبه‌هایی بیش نبودید و حداقل، صداقت يك عاشق دل‌باخته را هم نداشتید.

و حالا، بر سر میکوبید و شیون می‌کنید، که ما نمی‌دانستیم که چنین و چنان خواهد شد. اما من میدانستم و دانسته‌ام را هم نوشتم: «ایده‌آلیست‌ها نطفه‌ی ذوبین جهت‌جویی‌کنند، که در آن، عدالت اجتماعی و اقتصادی و سیاسی حکمفرما است، ولی در عمل دیده می‌شود که پاندول، یکبار دیگر

هیچ، و جای گله ندارید.

دوستان، شما را به مسلخ می‌برند، و ماراهم. دست‌وپایمان باز است، و نیز دهانمان. میتوانیم بالا و پالین ببریم و فریاد بکنیم، ولی ما را کتان گشان به‌سوی مسلخ می‌برند. همانها که تصور میکردید در روز موعود، چون موم در دستپان نرم خواهند بود، و سر به‌ریتان، رهبری‌روشنفکران و تحصیل‌کرده‌ها و کارشناسان، خواهند ساید، همانها سلاخ‌های ما خواهند بود. روزی که آلمان نازی به چنگل‌واکی حمله کرد، دنیا متحیر شد. روز دیگر، پس‌از آنکه لهستان به اشغال آلمان درآمد، باز دنیا به‌تجیر نشست. آنگاه که جبهه غرب مورد حمله قرار گرفت، بار دیگر دنیا متحیر گشت. حمله آلمان به شوروی، بیش‌از همه، دنیا را انگشت‌به‌دهان کرد. اماراتی چه‌جای حیرت بود؟ هر چه ممکن است که یکبار نگاهی به کتاب «نبرد من»، همان به اصطلاح ورق‌یاره‌های سرخوخته اتریشی انداخته بود، میتوانست همه این اتفاقات را بسراحتی پیش‌بینی کند. هینلر، هر عیبی داشت، لاف‌ل در آن‌سایه‌های سرخوختگی دروغ نمی‌گفت، و حتی با بی‌احتیاطی، برنامه‌های آینده‌اش را می‌نوشت و بدست چاپ می‌سپرد.

دوستان به‌ت‌زده! عیب از شما بود که

هر کس که نمیتوانست تصور کند، و به مخیله‌اش خطوط نمیکرد که این چنین خواهد شد، یا از ساده‌لوحی‌اش بود، یا که خود و خط‌سیر فکری‌اش را فویر از جریان روز می‌بنداشت و در این توهم بود که سرانجام، او است که برنده خواهد بود، و هنوز هم پس‌از گذشت ماهها که اوضاع روشن شده است، باز می‌توان تک‌و نوکی را اینجا و آنجا یافت که انگشت حیرت به‌دهان گرفته‌اند و آه حسرت می‌کنند، که بی‌گمان اینها از شماره ساده‌لوحانند.

دوستان صاحب قلم و اندیشه، همانها که اصطلاحاً روشنفکر خوانده می‌شود، در آن زمان که در مسیر جنبش قرار گرفتید، و بعضی صادقانه و از روی خلوصیت، برخی به تقلید و پیروی از مد روز، و بعضی برای بهره‌گیری از آنچه که بدست خواهد آمد، هم و غمان را تحقّق این هدف قرار دادید و در واقع، «فرار دادی» بستید، در مقابل چه تضمینی خواهید که روز موعود، آمال و آرزوهای فردی و اجتماعی‌تان برآورده شود؟ بعبارت دیگر، در این قرارداد، که چون هر قرارداد دیگری حداقل دوطرف دارد، سهم شما معلوم بود: اینار، تحمل ندانند و خطر طرف دیگر قرارداد، همانکه الان آنسوی میسر نشده است، در برابر تعهد شما، چه‌تعهدی کرده‌

نیست ؟ دوستان ، میخواهم به خودم بقبولانم که راست میگویند و واقعاً آرزوها نمی دانستید که فراموش نمیشد رژیم ، مجلس خبرنامه ، طرح قانون اساسی جدید ، زورمویی گروههای فشار و چمادار ، فتریگری و تخریب به من و شما تحمیل خواهد شد . اما نمی توانم . من میدانم : « نقص را باید در چیز دیگر جستجو کرد ، و مردم را که هوای پاکسازی محیط سیاسی و اجتماعی خود را دارند دنبال نخود سیاه نفرستاد و تغییر قانون اساسی را آب حیات وانمود نکرد . کم آگاهی عمومی ملت ایران عامل اساسی اینهمه بدبختی و ناراحتی است . من فریب شعارهای دراز و سرودهای فریبنده ... را نمی خورم ... فریادهای مرگ بر این ، و فریادهای زنده باد آن دیگری ، حتی اگر نشانه ای هم از آگاهی باشد ، تازه یک آگاهی بسیار سطحی و کم عمقی است . » (خواندنیها ۱۲ اسفند ۵۷) آیا تصور نمیکردید که توده ۱۳۲۸ (تعارف را کنار بگذارید و هندوانه بزرگ ببل توده نگذارید ، آقای بازرسان اینکار را کرده و استفاده ایشان از داستانهای ملانترالدین هم به همین علل است) همانی است که بنا به نوشته معروف ، صغیری است که باید قیض بود ، و صغیر نگاه بدست بزرگترش می کند و ادا درمی آورد ؟ دوستان ، آیا تصور میکردید (و می کنید) که مقامها و منصبها تصادفی تقسیم شده اند و گفته ها حساب نشده اند ، و علامت و نشانی های مردار رد و بدل نمی شوند ؟ من که تصور نمیکردم و هیچگاه نتوانستم خود را قانع کنم که لقبزاده نامی از روی اتفاق ، تلویزیون را تصرف کرد ، یا بنی صدر نامی اتفاقاً در بیرون از حوزه اجرایی باقی ماند ، یا وزارت خارجه یزدی نامی الله بختی بود ، یا سوء قصد های روزانه به شاه توسط شیخ خلخال فقط برای خنده است ، یا هزار چیز دیگر همه از سر نادانی باعث سرو صدا می شود ، و حرکت چماق دارها و جاقوکن ها اتفاقی و خلق الساعه است . دوستان ، حتی مادر رضایی ها با دادن چهار شهید مبارز ، خنجر پدر سارشی ها که پنج فرزندش را در آتش خوری سیم رگس از دست داد ، بهرکار از آن درآمده اند و مهجور به مارک ضد انقلاب شده اند . سنا که با ۶۳ روز نوشتن کاری نکرده است . و یک جمله مفرضه : مگر نه آنکه سنا به درمده ۲۹	تعجب می کنید ؟ کیهان در روز ۱۸ بهمن ۱۳۵۷ نوشت : « مهدی بازرگان در ۱۸ ساعت گذشته مذاکرات وسیعی را با مقامات و رهبران گروه های مختلف ... آغاز کرده است . منابع مطلع گفتند که در این مذاکرات کوشش شده است که برای تغییرات بنیادی رژیم در ایران ، راه حل های مسالمت آمیز تهیه شود ... » و چه کسانی این کوشش های مسالمت آمیز را در هم ریختند ؟ جز همافران و مجاهدین و فدائیان که از صبح جمعه ۲۰ بهمن ۵۷ تلاطمهای خود را برای جنگ مسلحانه آغاز کردند ؟ و مگر نه اینکه همین ها باز مایه دردمر خواهند شد ؟ چرا از اسیر شدن نفعگرایانی که جلودار اعتصاب صنعت نفت بودند تعجب می کنید ؟ مگر تیر خلاص رژیم قبل را همین اعتصاب نفت نکرده ؟ و مگر نه اینکه باز هم ممکن است اینها خیالاتی بفرمان بزنند ؟ و بهر اعتصابون کنهائی ، و کائوسی و تلویزیونی هم ؟ اینروزها می بینیم که از غصب کیهان ، و تلویزیون و مناصب دانشگاهی سخن می رود ، ولی چه جای تعجب است ؟ آیا انتظار اینها را ندانستید ؟ من داشتم : « در ادارات و سازمانهای دولتی و خصوصی و مدارس و مؤسسات فرهنگی دیگر ، عناصر مذهبی و غیر مذهبی با هم بر سر بدست گرفتن رهبری جانش به رقابت و مبارزه برخیزند خاست و این برخورد ها ... بخصوص در دانشکده ها و وسائل ارتباط جمعی به یکدیگر و مصیبت بار خواهد بود . » (خواندنیها ۵ اسفند ۱۳۵۷) دوستان عزیز ، که قلم بدست دارید و می نویسید ، همیشه نوشته ایید ، و با قلمتان ، آهنگ قلمها را سریعتر گردانید و راه و چاه را حتی الامکان نشان داده اید آن زمان که جاعلین و جاهلین ، اسامه ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی را اختراع کردند و با استفاده از موقعیت بدست آمده ، به بهانه آنکه تحت نام شاهی ، هر چه بود ، بد بوده ، تاریخ ایران را یکسره به کنار نهادند و با آن ، فرهنگ ایران زمین را هم دفن کردند ، کجا بودید که بانگ برداشتید و گذاشتید کار به جایی بکشد که یک تفکری یا صراحت و وقاحت فریاد بزنند « من ایرانی نیستم » ؟ آن زمان که کار تغییر عناوین خیابانها ، میادین و مدرسه ها و اماکن عمومی با حذف نام کوروش و داریوش شروع شد ، آیا نمی دانستید که نوبت به ابرسنینا ، خواجه نصیر طوسی و فردوسی هم خواهد رسید ؟ که همه اینها عناصر ایرانی اند و ایرانی بودن باب طبع تفکری ها	در حال حرکت به جهت دقایب است و افراطیگری از نوع دیگری دارد جایگزین افراطیگری قبلی می شود . نو گوئی در تنها افراطیگری است که کارها را رو برآه می کند . آنها که رفتند و دارند میروند اختناق را غذای روزانه مردم ساخته بودند ، و اینها که فکر نظم نوین را در سر میروراند در حال تدارک آشی با هوان مواد اولیه هتیه در دیکدیگرند ، و نمیدانند آنچه که فساد را گسترش داد همین اختناق بود ... آیا نظم نوین نظامی است که افکار در آن به آزادی شکل می یابند و به تلواری می شوند و یا آنکه باز تخفاتی سانسور و کنترل و تهدید و ارعاب از نوع دیگری جای تاریخی خود را خواهد یافت ؟ » (خواندنیها ۳۰ دی ۵۷) آیا این گفته کانت را هرگز نشنیده یا خوانده بودید که « من شک می کنم ، پس هستم » ؟ آیا در آرزوها و در سرمه گرم راه رفتنها شک نکردید که سانسور و کنترل و تهدید و ارعاب ؟ جای تاریخی خود را باز خواهد یافت و برای مدود کردن راه بازگشتی باید تضمینی در دست داشت ؟ « فکر میکنم که رهبری ملی نیز هانند سایر مشاغل و حرفه ها سرفقلی داشته باشد . » (همان تاریخ) و حالا پس از شش ماه ، دوستان عزیز من ، می بینید که چنان است ، و در بهمان پاشنه میچرخد . هر زمان که کسی دهان باز کرد که چرا ؟ فوراً جوابش را شنید که در آرزوها ، که ، چنین و چنان (کذا) میگردیم ، تو کجا بودی ؟ که یعنی ما ، سرفقلی داده ایم و صاحب این ادعا هستیم ، ولو آنکه در واقع امر ، ما بیکاره بوده ایم و اکنون از برکت خنجرهای عماد و روی زبادهایمان ، چنان عمل می کنیم که مردم میخواهیم جلودارمان شود . و هر کسی که اینرا ناورد ندارد ، بردارد کلمات عصار کاروانسارهایمان را بخواند و با کلمه شان مقایسه کند ، که البته اگر ناباورش را با صدای بلند ابراز دارد ، نصیب زنده خوارهایش خواهند کرد . دوستان خوشبین و خوش خیال من ، چرا از شنیدن نام « خلیج اسلامی » از دهان شیخ صادق خلخال تعجب می کنید و از بیشکشی چرا خلیج فارس نه « برادران » « همکشی » عرب توسط آقا داماد ، بهت زده می شوید ؟ یادتان نمی آید که همین حرفها را چند ماه پیش هم شنیده بودید و طوطیان شکر شکن مافقط دارند ادا درمی آورند ؟ چرا از در بند کشیده شدن مجاهد و فدائی و همافران
---	--	--

پیش نویس قانون اساسی، آتش مسموم خاله!

ایزادهای متعدد يك حقوقدان به پیش نویس قانون اساسی

۲

دکتر هادی اسماعیلزاده

نمایندگان کارکنان رادیو تلویزیون - جمعیت‌ها و کانونهای مترقی غیرسیاسی نظیر کانون نویسندگان، کانون وکلا، جمعیت حقوقدانان و سازمان دانشجویان باشد.

۶- ارتش و سیاست خارجی

در دهه‌های اخیر ارتش به جای حراست و پاسداری مرزهای ایران چیزی جز وسیله سرکوب مردم و حافظ منافع امپریالیسم و نوکران وابسته به آن نبوده است. بدین دلیل ارتش شاهنشاهی سازمانی از پایه ضد مردمی و امپریالیستی است که هدف از سازماندهی امریکائی آن چیزی جز زاندارمری منطقه، ایجاد خط دفاعی امریکا و غرب در برابر شوروی و سرکوب آزادیخواهان نمی‌توانسته است باشد. به کمک سیستم اطاعت کورکورانه و دور نگهداشتن نظامیان از صحنه سیاسی و ممانعت آنان از شرکت در احزاب و حتی در اجتماعات ساده مردم فاصله و حشمتی میان آنان و خلق‌های ایران بوجود آورده‌اند تا بتوانند هر لحظه آنان را در مقابل مردم قرار دهند و کوچکترین ندای آزادیخواهی را در ورطه خون و آتش مدفون سازند.

آنکتهائی که از اعمال ارتش در دوران سیاه حکومت شاه توسط جمعیت‌های مترقی و آزادیخواه پرشده از تصویر يك ارتش اشغالگر خارجی کثیف‌تر است.

ارتش باید ملی باشد تا خود را موظف به دفاع از ایران بداند و در مقابل مردم قرار نگیرد. بدین منظور:

الف - بایستی اصول دموکراسی به نظامیان آموزش داده شود. آزادی عضویت نظامیان در احزاب بایستی تضمین شود. نظامیان باید بتوانند در انتخابات شرکت کنند و به عنوان نمایندگان مردم در مجلس ملی حاضر شوند زیرا با حضور مدافع مردم در مجلس ملی است که می‌توانند در جریان مسائل واقعی کشور قرار گیرند و آلت دست صاحبان قدرت و دیکتاتورها نشوند. بایستی دیوارهای سهمگین بین نظامیان و مردم برداشته شود.

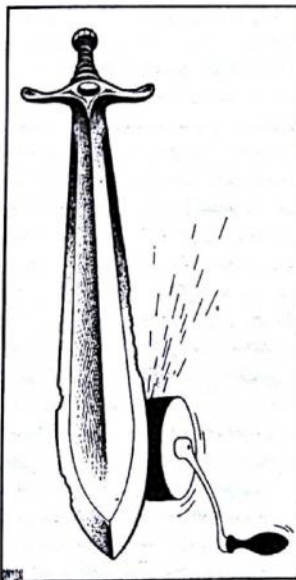
تنها در اصل ۲۵ آمده است: «مطبوعات در نشر مطالب و بیان عقاید آزادند مگر در نشر مطالب مخالف عادت عمومی یا توهین به شعار دینی، اتهام و افتراء و تعرض به شرف و حیثیت و آبروی اشخاص یا نشر اکاذیب. جرائم مطبوعاتی و کیفیت مجازات و رسیدگی به آنها را قانون معین می‌کند.» این اصل با توجه به قابلیت انعطاف عناوین «توهین به شعار دینی»، «مخالف عادت عمومی» و غیره بجای آنکه تضمین‌کننده آزادی مطبوعات باشد، به شمشیر داموکلس برای مطبوعات مبدل خواهد گردید. به علاوه همچنانکه قبلاً اشاره کردیم احاله تعیین جرائم مطبوعاتی به قانونگذار عادی برخلاف موازین قانون اساسی مترقی است. علاوه بر اینکه بایستی جرائم دقیقاً در قانون اساسی احصاء شوند، لازم است آزادی نشر و مبادله خبر، چاپ و آفرینشهای هنری و فرهنگی چنانکه قبلاً نیز اشاره شد تضمین گردند.

توضیح نقش و اهمیت رادیو تلویزیون، دو وسیله ارتباط جمعی دیگر در این بررسی کوتاه میسر نیست، کافی است سرنوشت رادیو تلویزیون را در فاصله ۲۲ بهمن ۵۷ تاکنون به عنوان وسائل شخصی و انحصاری فاشیست از فرنگ برگشته‌ئی که این دو وسیله را به صورت جعبه‌های بی‌مصرف هتاک، جمل اخبار و حقایق مبدل ساخته مورد توجه قرار دهیم.

به موجب اصل ۱۵۱ طرح پیشنهادی «در رسانه‌های همگانی (رادیو و تلویزیون) که دولتی هستند، آزادی انتشار اطلاعات باید تأمین باشد. این رسانه‌ها تحت نظارت مشترک قوای سه‌گانه اداره خواهد شد و ترتیب آنرا قانون معین می‌کند.» بدین ترتیب:

الف - دولتی بودن این دو رسانه موجب آن می‌شود که رادیو تلویزیون نقشی جز بلندگوی تبلیغاتی دولت نداشته باشد.

ب - به دو قوه مقننه و قضائیه تنها به نحو مبهمی حق نظارت بر رادیو تلویزیون داده شده است. در حالی که می‌بایستی اداره آنها برعهده شورای منتخب مجلس ملی مرکب از



اصولاً ممکن است صنایع کشاورزی و بازرگانی در اختیار بخش خصوصی باشد و بتوان از تجاوز او به منافع عمومی جلوگیری کرد ؟ . درست است که بورژوازی ایران از پذیرش اصول مترقی سوسیالیسم وحشت دارد ولی می‌تواند در رابطه با اجرای عدالت اجتماعی ملی بودن زمین (اعم از زراعی و مسکونی) ، صنایع عمده ، شرکت‌های بزرگ تجاری خارجی و بانک‌ها را در قانون اساسی صریحاً اعلام دارد .

۴ - کارگران و زحمتکشان

کارگران به حق ستون فقرات انقلاب ایران بوده‌اند . خاطره شکوهمند کارگران صنعت نفت از ذهن هیچ ایرانی بیرون نخواهد رفت ، ولی همانکه آنان از فردای پیروزی قیام مورد بی‌مهری قرار گرفته‌اند و بخاطر اعلام‌خواسته‌های قانونی خود به‌شهادت رسیده‌اند یا با اتهامات واهی در زندان بر می‌یروند ، مورد توجه مترجمین و مولفین پیش‌نویس قانون اساسی نیز قرار نگرفته‌اند .

به موجب اصل ۹ طرح پیش‌نویس «... امکان کار و کوشش برای همه باید چنان فراهم گردد که هیچکس مورد بهره‌کشی و استثمار قرار نگیرد ...» ولی همانکه قبلاً اشاره شد علاوه بر اینکه در اصول ۴۰ و ۴۱ مالکیت فردی مورد

احترام قرار گرفته و تضمین شده در اصل ۶۰ «دادن امتیاز تشکیل شرکتها و موسسات عمومی و اعطای امتیاز انحصار در امور تجارتی و صنعتی و کشاورزی و معادن یا تصویب مجلس شورای ملی» پذیرفته شده است . آیا تصویب اطمینان انحصار در امور تجارتی ، صنعتی و کشاورزی بدون بهره‌کشی و استثمار زحمتکشان امکان‌پذیر است ؟

در اصل ۲۹ حق استفاده از بیمه ، بهداشت ، درمان ، بیکاری ، پیری و از کار افتادگی به عنوان حق همگانی شناخته شده ولی نارسائی این اصل یحیی است که از تعارف فراتر نمی‌رود . بایستی الزام دولت به تولید کار و ایجاد بیمه بیکاری ، پیری و از کار افتادگی و تامین هائی که مردم بایستی داشته باشند صریحاً در قانون اساسی پیش‌بینی گردد . مشارکت کارگران در اداره کارخانه‌ها حتی در صنایع و مجتمع هائی که توسط دولت اداره می‌شود بایستی به وضوح قید شود ، استقلال سندیکاهای کارگری و عدم دخالت دولت در امور آنها بایستی در قانون اساسی ضمانت گردد . دولت بایستی ملزم به فراهم آوردن وسائل ارتقاء سطح سواد و آگاهی حرفه‌ای کارگران شود . حق استفاده از

بقیه در صفحه ۲۲

ایران لازمت قطع پیوندهای فرهنگی ، اجتماعی ، اقتصادی و نظامی با امپریالیسم در قانون اساسی تضمین گردد . بایستی اصل عدم تمهد صراحتاً پذیرفته شود و جنبش آزادیخواهانه ضد امپریالیستی ، ضد فاشیستی و ضد دهیونیستی مورد حمایت قرار گیرند . هرگونه توسعه‌طلبی ، تجاوز به مرزهای دیگران و دخالت در امور داخلی کشورها توسط ایران بایستی قاطعانه ممنوع اعلام گردد و نظارت مجلس ملی بر سیاست خارجی از طریق نظارت بر انتخاب نمایندگان هائی سیاسی و اقتصادی و نظامی ایران در خارج تضمین شود . محتوای پیش‌نویس قانون اساسی متناقضانه فاقد چنین تضمیناتی است .

سوم - نظام اقتصادی و اجتماعی

برخلاف آنچه رهبری مدعی است انقلاب مردم نه برای نجات اسلام بلکه برای واژگونی نظام سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی منقرض و استبدادی شاه و طرد امپریالیسم و سرمایه‌داران وابسته به آن بوده است . بدین ترتیب بایستی خصمت ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری انقلاب ایران در قانون اساسی منعکس گردد . بسا ملاحظه موارد زیر می‌توان میزان انعکاس خواستهای مردم را از انقلاب در پیش‌نویس قانون اساسی برآورد کرد :

۱ - مالکیت

به موجب اصل ۴۰ پیش‌نویس « مالکیت شخصی که از راه مشروع بدست آید محترم است ...» بدین ترتیب نه تنها اصل مالکیت فردی محترم شمرده می‌شود بلکه این حق به موجب اصل ۴۱ بدینگونه تضمین می‌شود : « هیچ ملکی را نمی‌توان به عنوان نیاز عمومی از صاحبش گرفت ...» و حتی بناهای دولتی و اموالی که جنبه نقایص ملی دارد یا تصویب مجلس شورای ملی قابل انتقال است (اصل ۵۸) . چگونه می‌توان ادعای جامعه بدون طبقه را که در زیرکانه از متن پیشنهادی گریخته است با موازین یاد شده بالا پذیرفت ؟ آیا ممکن است در عین حال که مالکیت فردی را می‌پذیریم به خیال جامعه بدون طبقه لباس واقعیت ببوشانیم ؟ به موجب اصل ۴۷ « مالکیت خصوصی در صنایع ، کشاورزی یا بازرگانی در صورتی که وسیله افراد یا تجاوز به منافع عمومی شود پس تصویب مجلس شورای ملی ، ملی اعلام می‌گردد .» تشخیص تجاوز به منافع عمومی با کیت ؟ اشکال تحقق تجاوز به منافع عمومی چیست ؟ نمایندگان بورژوازی ایران چگونه می‌توانند با ملی شدن آنچه متعلق به خودشان است موافق باشند ؟ آیا

ب - به موجب اصل ۹۳ پیش‌نویس قانون اساسی فرماندهی کل قوا بمعهده رئیس‌جمهور است ، معلوم رئیس کل ستاد به پیشنهاد دولت از طرف رئیس سپهبد مسوب می‌شود . بایستی در قانون اساسی قید شود که واگذاری فرماندهی کل قوا به رئیس‌جمهور صرفاً یک امر نرئیناتی است . فرماندهان نیروهای دستگاه بایستی توسط مجلس ملی انتخاب شده و در صورت عدم تمایل مجلس از کار برکنار شوند . انتخاب رئیس ستاد نیز بایستی توسط مجلس ملی انجام گیرد تا نظارت مردم برارزش تضمین شود .

به موجب اصل ۹۵ اعلان جنگ و مبارکه و پیمان صلح در موارد اضطراری و فوری برعهده رئیس‌جمهور گذاشته شده . تشخیص فوریت و ضرورت با کیت ؟ قسمت اخیر این اصل بایستی بطور کلی حذف شود .

پ - اصل ۱۲۱ پیش‌نویس بایستی به نحوی اصلاح شود که ارتش به بهانه پاسداری از استقلال و تمامیت ارضی کشور (بهانه همیشگی) به سرکوب مردم نپردازد . بایستی منع مداخله ارتش در امور داخلی کشور تضمین گردد و وظیفه برقراری نظم و آرامش در داخله کشور به پلیس واگذار شود . پلیس می‌بایستی جدا از سازمان ارتش و به صورت سیویل توسط شورای فرماندهی منتخب مردم اداره شود و مأموران پلیس از میان افراد هر منطقه توسط مردم انتخاب شوند تا پلیس نیز نتواند نظیر دوران سیاه استبداد و خفان وسیله سرکوب مردم باشد .

ث - برای تضمین امنیت کشور وجلوگیری از تجدید حیات ارتش این مار زخم خورده و نتیجتاً تحکیم سلطه امپریالیسم (گرچه در کارنامه بازرگان تمایل جدی برای مبارزه با امپریالیسم مشاهده نمی‌شود) بایستی فکر خلع سلاح سازمان های چریکهای فدائی خلق و مجاهدین خلق ، این بازوان ملح انقلاب ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری ایران را بطور جدی به فراموشی سپرد . هر حرکتی که برای خلع سلاح این دو سازمان انجام شود صرفاً به قصد تجدید حیات دیکتاتوری و برای رفع دلشوره امپریالیستها از قدرت نظامی نیروهای رزمی ملی است .

ث - برقراری حکومت نظامی بایستی برای همیشه مطلقاً ممنوع اعلام گردد . قید « مگر هنگام جنگ» در اصل ۹۸ طرح پیش‌نویس قانون اساسی زائد است زیرا « زمان جنگ» واجد وضعت مخصوص به خود است و نیازی به برقراری حکومت نظامی نیست .

خطوط کلی سیاست خارجی می‌بایستی به وضوح در قانون اساسی ترمیم گردد . برای تضمین هرچه بیشتر استقلال سیاسی و اقتصادی

می‌شود. کاغذی که این روزنامه بکار می‌برد، بسیارعالیت و حکایت از وضع خوب مالی و کمک‌کلانی دارد که مردم به‌آقای بنی‌صدر کرده‌اند. انقلاب اسلامی که در ۱۲ صفحه چاپ می‌شود، از صفحه‌بندی بسیار خوبی نیز برخوردار است. در صفحه اول انقلاب اسلامی، همواره یک سرمقاله درباره مهمترین مسائل روز و بویژه درباره مسائل اقتصادی چاپ می‌شود. تحلیل‌های این روزنامه همه از نظرگاهی خاص و بیشتر اسلامی نوشته می‌شود، قسمت‌های دیگر صفحه اول انقلاب اسلامی به‌خبرهای داخلی و خارجی اختصاص دارد.

انقلاب اسلامی دارای صفحات ویژه «در ایران»، «در جهان»، «قانون اساسی»، «اندیشه» و «اقتصاد و زندگی» است. دست اندرکاران انتشار این روزنامه با اینکه خود را صداسنور و مدافع آزادی‌بیان در راستای انقلاب اسلامی ایران دانسته‌اند، در انتشار اخبار به‌دلیل تمایلات ایدئولوژیکی خاص خویش بی‌نظر نیستند. برخی اخبار یا اصلاً چاپ نمی‌شود و یا بسیار کم به آنها پرداخته می‌شود و برعکس اخبار دیگری به دلیل همان تمایلات پیوسته به‌چاپ می‌رسد.

خبرهای مربوط به رهبران و مقامات دولتی، نهضت اسلامی افغانستان و انجمن‌های اسلامی در این روزنامه جای بیشتری دارد و برعکس از سازمانها و احزاب غیراسلامی علیرغم اهمیت اخبار، کمتر خبری به‌چشم می‌خورد.

این روزنامه از جمله خبر مربوط به حمله مسلحانه یاران محمد منتظری به‌فروگاه مهرآباد را درحالی‌که همه روزنامه‌ها و سازمانها آن را تأیید کردند، در توضیحی تکذیب کرد و یا مادر رضائی‌ها به‌علت سوءنظر «انقلاب اسلامی» در انتشار اخبار مربوط به سازمان مجاهدین خلق ایران به این روزنامه شدیداً اعتراض کرده‌است. روزنامه انقلاب اسلامی درستی تحت‌عنوان «درسهائی از قرآن» به‌تحلیل و تفسیر آیات

قرآن می‌پردازد و درباره قانون اساسی از شخصیت‌های مختلف نظرخواهی می‌کند.

این روزنامه بی‌تردید از نظر چاپ، کاغذ، صفحه‌بندی و قطع یکی از بهترین و زیباترین روزنامه‌هایی است که پس از انقلاب در ایران انتشار یافته است. تبلیغات وسیعی که پیش از انتشار برای «انقلاب اسلامی» تدارک دیدند و همچنین حضور بنی‌صدر در این روزنامه به‌عنوان مدیر مسئول و نفوذی که این شخصیت در توده‌های مردم دارد (به‌علت نزدیکی با مقام رهبری) از عوامل موفقیت روزنامه انقلاب اسلامی است، اما باید گفت که چنین نشریه‌ای با امکانات مالی بسیار بی‌تردید در صورت بی‌نظربودن مسئولان آن و گونه‌گونی اندیشه‌های متجلی در آن، بسیار موفق‌تر می‌توانست باشد.

انقلاب اسلامی هم‌اکنون، در تیراژی خوب در تهران و شهرستانها به‌فروش می‌رسد. این روزنامه به‌دلایل عدیده مشکلاتی را که یک روزنامه نوپا از نظر توزیع، فروش و ... با آنها درگیر است، ندارد. قیمت انقلاب اسلامی ۱۵ ریال است. سازمان صدائالاعلام که این روزها دوباره شنیده می‌شود، به‌شدت مخالفت می‌کند. این نشریه با ترور و تروریسم مبارزه می‌کند و اعتقاد دارد که جامعه هیچگاه رهبری خود را به‌تروریست‌ها نمی‌سپارد.

در نظام تاریخیچه ارتش شاهنشاهی، جنبش‌های دموکراتیک درون ارتش و شخصیت‌های برجسته و خلقی نظامی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد و از فرزندان جان‌برکف و سازمانهای رزمنده خلقهای ایران که در سالهای دیکتاتوری به‌مبارزه بارزیم دست‌نشانده شاه برخاستند تجلیل می‌شود و از آنها به‌عنوان پیشاهنگان مبارزه ضد امپریالیستی و انقلاب شکوهمند ایران یاد می‌شود. در نظام، شهر و کاریکاتور نیز چاپ می‌شود. این نشریه در صورت تداوم انتشار بی‌تردید یکی از نشریات خوب نظامیان و یکی از مطبوعات

ارزشمند کشور خواهد بود. قطع نظام متوسط و قیمت آن ده ریال است.

فریاد گیلان

«فریاد گیلان» که اکنون بیست‌و‌هشتمین سال انتشارش را پشت‌سر می‌گذارد از جمله نشریات محلی است که درشت چاپ و منتشر می‌شود. این نشریه که زیر نظر شورای نویسندگان اداره می‌شود بیشتر یک نشریه تحلیلی و ادبی است.

داستان و شعر در آن جای عمده‌ای دارد و به‌مسائل سیاسی و به‌ویژه به‌اخبار و رویدادهای ایران و جهان کمتر پرداخته می‌شود.

فریاد گیلان نشریه‌ای آزادبخواه و مدافع حقوق دموکراتیک همه‌گروهها و سازمانهای مستقل و ملی است، در شماره ۱۹۹۸ فریاد گیلان در مطلبی تحت عنوان «مهمات بعد از انقلاب» به‌بازرگان و دولتش به‌دلیل سیاستهای محافظه‌کارانه و بی‌عملی آشکار در برخی از زمینه‌ها و اتخاذ روشهای غیردموکراتیک و از جمله انتصابهای که تاکنون انجام داده است، شدیداً حمله کرده و خواستار ویران کردن ارتش، ژاندارمری و شهربانی و از نو ساختن این نهادها با توجه به شرایط انقلابی و مقتضیات کنونی جامعه شده است. نویسنده در پایان مطلب نتیجه‌گیری کرده است که اگر این اقدامات انجام نشود، با دستهای بازرگان است که صد انقلاب آرام جان می‌گیرد و راه می‌افتد.

در فریاد گیلان که در چهار صفحه چاپ می‌شود، طرح و داستان و شعر و بویژه داستانهای کوتاه، بسیار جاب می‌شود. این نشریه به‌طور کلی نشریه مرابری نیست، تنوع مطلب در آن کم است و آگاهی در آن جای عمده‌ای دارد.

فریاد گیلان اگر به‌گونه‌گونی نوشته‌هایش بی‌نزاید و امکانات اخبار را دست‌کم نگیرد، می‌تواند به‌عنوان یک نشریه خوب محلی مطرح باشد.

کدام بهتر است؟

ملی کردن طب یا بیمه کردن مردم



وزیر بهداشتی: ما هنوز طرحی نداده‌ایم

* بیمه کردن از ملی کردن طب بهتر است - دکتر مصدق: مردم خود باید امر اداره طبابت را بدست گیرند - دکتر مبرهن

درچاره این کار هست ، باوجود این هنوز بطور رسمی طرحی ارائه نشده است. یکبار بطور ضمنی سخن از « طب ملی » به میان آمد و سمیناری هم از سوی پزشکان دانشگاهی آن را پی گرفت، اما وزارت بهداشتی می‌گوید که تاکنون طرحی ارائه نداده است.

مطرح شدن « طب ملی » اما این‌چنین را داشته که درگیر و دار مسائل حاد و روزمره سیاسی مردم و پزشکان و دولت و برخورد تازه خود را با مساله درمان و بهداشت در کشور شروع کنند. همین انگیزه تهیه گزارشی است که در پی می‌آید.

وقتی مساله طب مطرح می‌شود یا بخود مساله معالجه ، دارو و بهداشت ، بیمارستانهای دولتی ، طب خصوصی ، کلینیکها و غیره را به بحث می‌گذارد طبق استانداردهای بین‌المللی باید برای هر ۵۰۰ نفر یک پزشک وجود داشته باشد حال آنکه در ایران برای هر ۲۰۰۰ نفر یک پزشک وجود دارد، آنهم با توزیع ناعادلانه‌ای

زمانی دولت طاغوت طرحی شبه‌سوسیالیستی ریخت که در حد خود قابل اعتنا نبود. ایجاد شبکه‌های تدریسی در سراسر کشور و تشریفات بهورز ، بهدار ، روستاپزشک و پزشک . مطبوعات نیز به آن اهمیت زیادی دادند و علاقمندی‌ها نشان داده شد ، بلکه کار به جایی برد. طرح بطور آزمایشی در « الشتر » به اجرا درآمد ولی به علت بیگانگی دولتمردان با زندگی ساده و کم‌خرج روستائی و نیز حیقمیل‌ها ، چندان هزینه برداشت که ناگزیر در نقطه خفه شد ، کار به جایی نرسید.

کشاکش حکومت پیشین با مساله درمان و بهداشت سرانجام همچون همه مسائل دیگر عاقبت نداشت و اکنون دولت موقت انقلاب این کشاکش را به ارث برده است، با این تفاوت که انتظار مردم از یک دولت انقلاب چیز دیگری است و از یک دولت طاغوتی چیز دیگر .

از زمان به قدرت رسیدن دولت انقلاب-اگر بتوان چنین حرفی زد - شنیده می‌شود که دولت

آیا هیچگاه سری به بیمارستانهای دولتی زده‌اید؟ آن مناظر وحشتناک و مشمشرکننده را دیده‌اید؟ بیماران فقیر را که با وضعی فلاکت‌بار مدت‌ها در انتظار دیدار پزشک و معاینه می‌مانند در سرما و گرما ، و سرانجام سرمی‌خورند و از خیر معاینه و معالجه می‌گذرند ! بدیشان است که بیماری سالهای سال بیمار می‌ماند و بیماری را با خود مانند یک عضو بدن حمل می‌کند ، شاید تا آنجا که دیگر امکان حملش نمی‌ماند !

پزشکی و درمان و بهداشت در تمام دوره طاغوت در ایران مساله بوده است و هرگز چنان بدان نپرداختند که باید . شاید مساله درمان و بهداشت یکی از انگیزه‌های نامرئی انقلاب بوده است. دست کم این مساله یکی از بزرگترین مسائل نارضایتی‌تقاضای کشور پیسوده است. حکومت سرمایه‌داران ، البته این را می‌دانست و کوشش‌ها کرد بلکه این دسواری را به نوعی براندازد ، اما روابط بورکراتیک هر تلاشی را نقش بر آب می‌کرد.



که نه تنها روستائیان بلکه اکثریت فقیر مردم را از دستیابی به امکانات معالجه و دارو محروم می‌کند. بیشتر پزشکان و بخصوص متخصصین در تهران و چند شهر بزرگ متمرکزند و حتی در شهری مثل تهران نیز درخیابانهای شمال‌شهر تابلوهای مطب پزشکان بیشتر دیده می‌شود تا در جنوب‌شهر که بخت معالجه تقریباً صفر است. سودجویی شرکت‌های تولیدکننده و شرکت‌های واردکننده، واسطه‌ها و ... قیمت دارو را به شدت بالا برده است و به جز اقلیت مرفه جامعه کمتر کسی است که بتواند نسخه خود را بطور کامل بخرد. بیمه نارساست. در بیمارستانها هرج و مرج و نابسامانی جایگزین یک مدیریت مردمی است. حتی مجروحین دوران انقلاب سرگردانند بطور مثال در بیمارستان توان‌بخشی شفا یحیائیان نوبت‌های چهارساله می‌دهند و تا دوسال آینده تخت‌ها پر است هرچند که همیشه می‌توان در کلینیک‌های بالای شهر مثل تهران کلینیک‌هم تخت یافت و هم امکاناتی در سطح یک هتل درجه یک **تورمیتی**

اما بهر حال هر تومی مبنی بر اینکه انقلاب چیزی را دگرگون کرده است خیلی ساده درم می‌شکند. ماله اساسی اینست که کمبودها را چگونه می‌توان حل کرد و همچنین از چه راهی می‌توان تبعیض و تمایزات طبقاتی را در دستیابی به امکانات پزشکی از بین برد.

طرح طب ملی همچون راه حل مایل عنوان می‌شود اما واقعا طب ملی چیست؟ کمتر کسی است که برداشتی روشن از طب ملی داشته باشد. تحت عنوان طب ملی الگوهای متفاوتی وجود دارد و افراد بر اساس منافع طبقاتی خویش

از یکی از این الگوها دفاع می‌کنند برخی هر نوع دخالت دولت در امر پزشکی و یا دارو را مغایر با آزادی و روح ابتکار و خلاقیت پزشکی می‌دانند.

جوهر اساسی نظریه این گروه حفظ طب خصوصی و یا درحقیقت حفظ جنبه تجاری طب است. مثل معمول میان‌روها را نیز داریم و وقتی چکیده نظرشان را بررسی می‌کنیم همان نظراول را می‌بینیم. در مقابل این دو دسته پزشکی هستند که تنها راه حل ماله را در اقدام ریشه‌ای دولت مبتنی بر از بین بردن کامل طب خصوصی و گسترش شبکه طب دولتی پایک برنامه‌ریزی عمومی می‌بینند. با هر سه گروه و آقای وزیر بهداشتی به گفتگو نشسته‌ایم.

ما حرف نمی‌زنیم!

آقای دکتر خطیبی و آقای دکتر ملکی‌فر در نظام پزشکی در پاسخ به سوال ما که آیا طب ملی می‌تواند مشکلات را حل کند یا نه می‌گویند « ما نمی‌توانیم اظهار نظر کنیم ما در نظام پزشکی ست داریم و نمی‌توانیم حرف بزنیم » مصرانه می‌رسیم اما بهر حال در برابر طرح دولت بی‌تفاوت نیستید یا لااقل در برابر مردم نباید بی‌تفاوت باشید مگر نه اینکه نظام پزشکی کمی هم در برابر مردم مسئول است می‌گویند « تا دولت نظر مشخص خود را مطرح نکند ما حرف نمی‌زنیم » اما بهر حال نمی‌توانند این نظر اساسی خود را نگویند که « دولت نباید در کارها دخالت کند چه در مورد معالجه و چه در مورد دارو. »

با دکتر غلامحسین مصدق متخصص زنان صحبت می‌کنیم و می‌رسیم وضع طبابت را در

ایران چه گونه می‌بینید و آیا طب ملی می‌تواند راهگشای مشکلات باشد می‌گوید: « طب در سالهای اخیر جنبه تجارت پیدا کرده است و بجای آن رابطه معنوی قدیمی رابطه مشتری و فروشنده بوجود آمده است ». دکتر مصدق اعتقاد دارد که تنها راه نجات طب بازگشت به همان رابطه قدیمی است که در گذشته‌ای مشکوک گویا در ایران وجود داشته و پاسدارانش حکیم الدوله‌ها، لقمان الدوله‌ها و اعلم‌الملک‌ها سالهاست که مرده‌اند و از این دیدگاه تمام تلاش‌هایی را که در قوانین مدون صورت می‌گیرد تکرار یک بازی بی‌هوده می‌داند. « اگر طب ملی ماله‌ای را حل می‌کرد ملل متدنی مثل فرانسه و سوئیس آنرا اجرا می‌کردند طب ملی نتیجه‌ای جز ایجاد بازار سیاه نخواهد داشت. روزی که می‌آید برای اینکه وجهه ملی پیدا کند ماله طب ملی را عنوان می‌کند اگر هدف کمک به ضعیفات راضی طب ملی نیست چرا که استخدام پزشکان و یا حق العمل‌کاری بر اساس دفترچه‌های بیمه نوعی اجبار را به پزشک تحمیل می‌کند حال آنکه پزشکی تاحدودی یک هنر است و نه یک حرفه‌ای که بدون انگیزه و براساس اجبار بتوان آنرا بخوبی انجام داد. اگر مقصود کمک به ضعیفات راضی طب ملی نیست « می‌رسیم پس راضی چیست؟ بهر حال باید برای اکثریت محروم چاره‌ای اندیشید؟ « باید درمانگاه‌های دولتی بیشتری ساخت و پزشکان بیشتری را با حقوق مکنی استخدام کرد. بیمه کردن از ملی کردن بهتر است اما دفترچه‌های بیمه در وضع فعلی اشکالات فراوانی دارد باید سطح زندگی پزشکان را بالا برد. حال که همه چیز را به نام امام گسرا نتر می‌فروشند آیا می‌توان با حقوق سالهای پیش پزشکان



برمی‌خیزد ما در ایران همیشه طب بوروکراتها داشته‌ایم. طب بوروکراتها طبی است که از بالا و توسط بوروکراتهای دولتی تنظیم می‌شود و مردم در آن هیچ نقشی ندارند. در گذشته دولتها برای اینکه عیوب خود را بپوشانند مردم رامتوجه پزشکان می‌کرده‌اند. نظام بوروکراتیم نه تنها درمعالجه بلکه پروراندنکده‌های پزشکی نیز که برنامه‌های آنان در جهت رفع نیازهای مردم نیست حاکم است در هر صورت طب دولتی از همان آغاز با نارسایی و آشفتگی همراه بوده و پیدایش طب خصوصی در کنار آن در حقیقت نشان‌دهنده کمبودهای طب دولتی است.

وقتی که اکثریت ملت ما به علت پائین بودن سطح درآمد هایشان مجبورند به درمانگاههای نارسای دولتی رجوع کنند ثروتمندان با پرداخت پول بیشتر از طریق طب خصوصی خدمات لازم را بدست می‌آورند. از سه طب بسیار پزشکی، سرمایه‌گذار که در هر رابطه پزشکی وجود دارد بیماران و پزشکان هیچ نقشی در تنظیم برنامه‌ها ندارند. مردم خود باید ارتباطات را بدست گیرند می‌توان در هر مرحله و کوچهای درمانگاههای مردمی ایجاد کرد. درمانگاههای کوچکی که بامدیریت مردم و نه دولت اداره می‌شود دولت به عنوان سرمایه‌گذار باید به ایجاد این نوع درمانگاهها کمک کند و در محلات فقیرنشین که تراکم جمعیت بیشتر است و درآمد مالی مردم کمتر دولت باید سرمایه بیشتری صرف کند. اما مدیریت این درمانگاهها باید بدست خود مردم باشد و اگر شبکه‌ای از این نوع درمانگاهها در هر شهر و روستا ایجاد شود دیگر نیازی به طب خصوصی به مفهوم امروزی آن نیست. اساس مساله این است که باید بین طب دولتی و طب ملی فرق گذاشت.

از دکتر میرمن راجع به دفترچه‌های بیمه می‌پرسم می‌گوید: «این طرح نیز مثل همه طرح‌های دیگر دولتها از آنجاکه بدون همکاری، شرکت و کنترل مردم اجرا شد شکست خورد. از مردم پول هنگفتی گرفته‌اند اما روشن نکرده‌اند که چیزی را به آنها خواهند داد.» می‌پرسم یکی از مشکلات اساسی مردم مساله دارو است آیا بنظر شما نباید دارو رایگان بشود؟ می‌گوید «این حرف که دارو باید مجانی باشد نوعی عوامفریبی است. دولت از مردم مالیات می‌گیرد و باید به آنها داروی رایگان بدهد. پس صحبت مجانی در کار نیست این همان پول مردم است ولی باید بیافزاییم که دولتها اساساً نمی‌توانند کارهای عظیم انجام دهند دولتها فقط بوروکراسی خویش را گسترش خواهند داد. در مرحله فعلی ما باید سعی کنیم هرچه بیشتر خود تولیدکننده دارو با کیفیت خوب باشیم و همچنین باید که یک اداره کنترل داروها در سطح کشور ایجاد کنیم تا

ما باید دست به ایجاد درمانگاهها در فواصل بین شهرها و دهات زد - دکتر شمس شریعت
 * طب ملی چیزی نیست که ما آن را طراحی کرده باشیم، نیاز جامعه است - دکتر ساهی
 * از این دولت کاری ساخته نیست می‌خواهد زیر نام ملی کردن سرهم بندی کند - دکتر معجوب



کوچک و بزرگ آن در یک ارتباط متقابل و تنگناست باشند ایجاد کرد. اما اساس قضیه چیز دیگری است باید تربیت آمریکایی را از بین برد. بردگی در طب یعنی تسلیم به ارزش‌های آمریکایی و غیر انسانی که شرافت انسان را نه بر اساس خدمتی که به مردم می‌کند بلکه بر اساس مقام، پول، قدرت و یا تخصص می‌سنجد، باید تغییر یابد بنیادی در فرهنگ جامعه ایجاد کرد چرا که فرهنگ پزشکان از فرهنگ عمومی جامعه جدا نیست و اگر فرهنگ عمومی جامعه مبتنی بر ارزش‌های معنوی نباشد فرهنگ پزشکان نیز چیزی جز جستجوی رفاه مادی نخواهد بود. در شرایط فعلی ما باید ابتدا جهت حرکت را معین کنیم. دانشکده‌ها را بسج کنیم و جوانان علاقمند را که عاشق طب هستند تربیت کنیم استخدام پزشکان در صورتی که اطباء فاقد ارزش‌های انسانی باشند آنانرا تبدیل به کارمندان بی‌علاقه خواهد کرد. فرهنگ پزشکان ملکیت باید به فرهنگ انسانی و انقلابی تبدیل شود و چنین پزشکانی را باید به روستاها و محله‌های کم‌درآمد فرستاد. طبیبی که در ده است باید زندگی و معنویتش تسامین شود اما به هر حال نمی‌توان مساله طبابت را حل کرد مگر اینکه کلیه مناسبات اجتماعی عوض شده و فرهنگ جامعه تغییر یابد.

توزیع طبقاتی امکانات درمانی در وجود بیمارستانهای متعدد و مجهز مثل تهران کلینیک که به سادگی زبان بیمارستان پولدارهاست مجسم است.

یادکتر سهراب میرمن متخصص بیماریهای گوارش در این بیمارستان به گفتگو می‌نشینیم: می‌گوید «طب در ایران مثل بقیه خدمات وضعی آشفته و نابسامان دارد. طب مدرن در ایران از همان ابتدا جنبه دولتی داشت و دولتها هم بر اساس ماهیت خود که مندرمی بوده‌اند همه کارها را از بالا و بدون شرکت فعال مردم اداره کرده‌اند و بیشتر نابسامانی‌ها نیز از همین جا

را راضی کرد؟ می‌پرسم دارو چطور؟ آیا نباید آنرا ملی کرد به این مفهوم که دولت تجارت و تولید دارو را انحصاری کرده و داروی رایگان در اختیار مردم محروم بگذارد؟ می‌گوید: «اگر دولت تجارت دارو را انحصاری کند مثل هر کار دیگر دولت به بوروکراسی می‌انجامد. دولت حتی نمی‌تواند درمانگاههای دولتی را به درستی اداره کند.»

طبیب چون مقاطعه‌کار

در دانشکده پزشکی امام خمینی دکتر شمس شریعت تریقان استاد دانشگاه تهران و متخصص آسیب‌شناسی را می‌بینیم و نظرش را درباره طب ملی می‌پرسم می‌گوید: «طبابت مثل قناعت است نمی‌توان آنرا بدست هر کسی داد اینکه بپایند و پزشکان پابرهنه تربیت کنند در حقیقت این منارا می‌دهد که پزشکان بیسواد را به سراغ روستائیان و مردم محروم بفرستند و متخصصین درجه اول و پزشکان کارآموز را همچنان برای اقلیت ثروتمند باقی بگذارند این ظلم است و بامضمون جمهوری اسلامی که بایستی مبتنی بر عدالت اجتماعی باشد منافی است. این درست است که پزشک کم داریم اما یک ده آباد به از صد شهر خراب است گویا فقط در حدود چهل درصد از مردم ایران از طب استفاده می‌کنند آنهم پراکنده و نامعادلانه و این واقعیت وحشتناک همان چیزی است که دلبوزان، اجتماع را وادار کرده است که بعد از انقلاب سریع وبدون مطالعه حرکت کنند. طبابت به روزی افتاده است که نه اطباء از این موضع دلخوشی دارند و نه مردم. اطباء دچار از خود بیگانگی‌اند و مردم نیز محکوم به نداشتن امکان معالجه، در گذشته طبیب چیزی چون امام جماعت بود و امروز چیزی است مثل مقاطعه‌کار.» می‌پرسم چه باید کرد؟ می‌گوید «باید دست به ایجاد درمانگاهها در فواصل بین شهرها و دهات زد و شبکه وسیعی از پزشکان که از کوچکترین واحدهای روستایی تا شهرهای بزرگ را دربرگیرد و تمامی واحدهای

نظر وزیر بهداشت

دکتر سامی می‌گوید: «در مورد عده اول باید بگویم اینها سالها مفت خورده‌اند و حالا نمی‌خواهند دولت دکانشان را تخته کند و طبیبی است که آنها باطب ملی مخالف باشند اما مگر وقتی که دولت می‌خواهد کارخانه‌ها و بانکها را ملی کند باید از تکتک سرمایه‌داران اجازه بگیرد؟ طبیبی است که آنان که سالها مردم را غارت کرده‌اند تن به ملی شدن نخواهند داد اتفاقاً هنوز نمی‌دانند که در ایران انقلاب شده است؟ به این حضرات بفرمائید که برای ما اتفاقاً يك سياست انقلابی مهم است زحمتکشانی که در این ملک از حداقل حقوق بهداشت و درمان محروم بوده‌اند باید به حقوق خود برسند. طرح طب ملی چیزی نیست که ما آنرا طراحی کرده باشیم بلکه این نیاز جامعه است. اکثریت مردم ما از حق بهداشت و درمان محروم بوده‌اند و جمهوری اسلامی اگر بخواهد انقلابی باشد باید این حق را برای مردم به رسمیت بشناسد که ممکن داشته باشند از بهداشت و درمان در يك سطح حداقل بهره‌مند باشند. سلامت حق فرد است این اصل قضیه است و دولت باید آنرا تامین کند توزیع امکانات پزشکی باید عادلانه باشد. اما اینکه ما از چه راهی این اهداف را تحقق خواهیم بخشید این دیگر مسأله برنامه‌ریزی است. ما طرح خود را تنظیم خواهیم کرد و به قضاوت مردم خواهیم گذاشت. ولی ما هنوز حرفی نزده‌ایم که آن مثل معروف مصداقی یافته است که چوب را که برادری ما امکانات مشخص و نیازهای مشخص داریم، ما حاضریم راجع به نحوه اجرای طب ملی بحث کنیم اما اینکه آیا باید طب ملی داشته باشیم یا نه اساساً قابل بحث نیست. در مورد حفظ طب خصوصی ما آنرا از بین نخواهیم برد اما ضوابطی تعیین خواهیم کرد که براساس آن روابط تنظیم خواهد شد. می‌پرسم اگر طب خصوصی در کنار طب دولتی نگاه داشته شود در آن صورت طب دولتی شکست خواهد خورد زیرا مشتریان طب خصوصی ثروتمندان هستند و در نتیجه امکانات طب خصوصی چه در مورد استخدام پزشکان بهتر و چه در مورد خدمات رفاهی و بهداشتی بیشتر خواهد بود؟

دکتر سامی می‌گوید: «ما کاری خواهیم کرد که چنین نشود ما استانداردهایی تعیین خواهیم کرد و هزینه‌های بالایی استانداردها در بخش دولتی و خصوصی یکسان خواهد شد.»

می‌پرسم در این صورت باز هم تبعیض وجود خواهد داشت کلینیکی‌های بهتر ممکن است حق‌های بالایی استانداردهای دولتی بگیرند اما با انواع حساب‌سازی‌ها و گرفتن پول به بهانه‌های مختلف رفاهی درآمد بیشتری خواهند داشت نمونه بقیه در صفحه ۴۳

همه بتوانند از امکانات درمانی استفاده کنند. حتی در مورد فترجه‌های بیمه، کارمندان می‌توانند به کلیه دکنرها و بیمارستانها که بایمه قرارداد دارند رجوع کنند حال آنکه برای کارگران مراکز خاص و محدودی وجود دارد.»

حسین کارگر یکی از کارخانجات می‌گوید: «این را بنویسید که کارفرما همیشه حقوق سه روز اول مرخصی استعلاجی را نمی‌پردازد و سی درصد از پول مرخصی استعلاجی را کم می‌کند» همه کارگران حرفش را تأیید می‌کنند.

در بیمارستان خزانه با دکتر محبوب صحبت می‌کنیم می‌گوید: «از این دولت کاری ساخته نیست. می‌خواهند تحت نام ملی‌گرین مرهم‌بندی کنند. اینجا بیمارستان کارگران است. تصدات تخت‌ها کم است و کارگران در جنبه کاغذسازی و بوروکراسی دولت و موامنی که کارفرما ایجاد می‌کند تا آن‌جا خسته می‌شوند که یا از خیرمالجه می‌گذرند یا به مطب‌های خصوصی رجوع می‌کنند. وزارت بهداشتی نمی‌تواند. بیمارستانها را بدرستی اداره کند.

مسأله پزشکی در ایران چه در سطح دارو و چه در سطح معالجه فقط در يك صورت حل خواهد شد و آنهم استقرار طب ملی و مردمی است به این مفهوم که طب خصوصی که نوعی تجارت است ممنوع شود و کلیه پزشکان در استخدام دولت در درمانگاه‌های وسیعی که دولت ایجاد می‌کند بکار گرفته شوند و مردم بتوانند از معالجه و داروی رایگان بهره‌مند شوند. این حق طبیبی مردم است و انقلاب باید چنین خواسته را برآورد. اما چنین تحولی بدون تحول در ساختار اجتماعی - اقتصادی جامعه غیر ممکن است. و هر نوع راه‌حل میانه که هم طب خصوصی را حفظ کند و هم درمانگاه‌های دولتی را گسترش دهد نتیجه‌ای جز شکست نخواهد داشت.»

از راه‌حل میانه که صحبت می‌شود بیاد آقاي دکتر سامی وزیر بهداشت می‌آید و طرح دولت و مسأله را با ایشان در میان می‌گذاریم می‌پرسم طرح دولت در مورد طب ملی چیست و همراه با این سؤال انتقاداتی را که مردم و پزشکان به موضوع دولت دارند با دکتر سامی در میان می‌گذاریم می‌گوئیم از دو موضع با طرح طب ملی مخالفت میشود. عده‌ای دخالت دولت را قبول ندارند و معتقدند که طب باید خصوصی باقی بماند تا پزشکان انگیزه کار داشته باشند و عده‌ای نیز دولت را انقلابی نمی‌دانند و می‌گویند طرح دولت چون طب خصوصی را در کنار طب دولتی باقی می‌گذارد سرانجامی جز سرانجام دفترچه‌های بیمه دولت سابق نخواهد داشت.

داروها را ارزیابی کند. چنین نهادی نباید زیر کنترل دولت باشد بلکه مثل دیوانعالی کشور یا مجلس شورا باید مستقل عمل کند. این نهادها باید صلاحیت تولید کنندگان چه دولتی چه خصوصی، نوع توزیع دارو، عواقب اثرات داروها را بر روی بیمار بررسی کند. قیمت داروها نیز باید کنترل شود.»

مسأله کمیوها را با دکتر میرمن در میان می‌گذاریم و مشکلاتی که این کمیوها ایجاد کرده است می‌گوید: «ما ملت فقیر داریم نه دولت فقیر. دولت‌ها بالاترین درآمدها را دارد اما همیشه آنرا خراب کرده است. بنظر من اگر دولت‌ها می‌خواهند به مردم کمک کنند باید حداقل مزاحم مردم نشوند و روح خلاقیت را در مردم نکشند، نباید پزشک‌ها را به کارمند تبدیل کرد. در بسیاری از کشورها با ایجاد دکتر محله که دارای رابطه معنوی با مریم‌های خویش است و درمانگاه‌های محله شرکت فعال مردم را در تنظیم روابط پزشکی ایجاد کرده‌اند.» و سرانجام دکتر میرمن می‌گوید:

«بین بیمار و پزشک چهار نوع رابطه وجود دارد. رابطه قانونی، مالی، اخلاقی و روانی. باید این روابط را اصلاح کرد. طب ملی يك گوسفند قربانی است که به مردم می‌دهند و لسی گوسفند قابل خوردن و نگهداری نیست.»

طب و کارگران

از تهران کلینیک تا بیمارستان خزانه راه درازی است باید با چند بار تاکسی عوض کردن بالاخره به بیمارستان خزانه یا بیمارستان بیمه‌های درمانی کارگران رسید: اما شکاف طبقاتی آنقدر گسترده و وسیع است که شاید جن با انقلابی دیگر نتوان از بیمارستان خزانه به تهران کلینیک رسید. بیمارستان خزانه مرکزی است برای کارگرانی که از درمانگاههای کوچک می‌آیند. کارگرانی که پس از چند روز معطلی و تحمل يك روند کاغذبازی که از کارفرما شروع و به دکتر ختم می‌شود سرانجام به بیمارستان رسیده‌اند. بیمارستان با درمانگاه‌های اقمارش که از ورامین تا شهرری، خانی‌آباد، شوش و ... را دربر می‌گیرد سیصد تخت دارد با تجهیزاتانی که در اینها خاک می‌خورد. با چند نفر از کارگران صحبت می‌کنیم و می‌پرسم نظراتان راجع به طب ملی چیست؟ می‌گویند «اگر طب ملی چیزی باشد مثل دفترچه‌های بیمه هیچ مسأله‌ای را حل نخواهد کرد جز اینکه ادارات عریض و طویل بوجود آید و تبعیض بیشتری اعمال شود. دولت باید دست به يك عمل انقلابی بزند و یکی دیگر از کارگران می‌گوید: کوسه‌وریش‌پن که نمی‌شود. اگر می‌خواهند طب را ملی کنند باید

کتابهای تازه مؤسسه انتشارات امیر کبیر

کتاب صد سال تنهایی
ترجمه: بهمن فرزانه

چاپ دوم کتاب
فصلهای سبز
آثاری از نیمایوشیج،
سیمون لامارته، امانوئل آرتری،
تقی زاده، صفریان، مسعود فرزاد،
پله خانف، منوچهر هزارخانی، نیچه،
اسماعیل خوئی، داریوش آشوری، یوری
داویدف، نوریان، نعمت آژرم، علیرضا
نوری زاده، سعید سلطانپور، جواد
مجبایی، گراهام گرین، قاسم صنعوی،
اردشیر محمص، بهرام داوری و ...

چاپ چهارم کتاب
کمدی الهی
دوزخ، برزخ، بهشت
اثر: دانته آلیگیری
بزرگترین نویسنده قرن چهاردهم

چاپ چهارم کتاب
اسپار تاکوس
داستان مبارزه‌ای طبقاتی که در تاریخ
کهن یونان پیوسته است.
اثر: هواردفاست
ترجمه: ابراهیم یونی

واقعیت برخورد هنرمند و مذهب
اثر: ایرونیگ استون
ترجمه: پرویز داریوش

چاپ چهارم کتاب
صد سال تنهایی
بزرگترین رمان دهه ۱۹۶۰
اثر: گابریل گارسیا مارکز
ترجمه: بهمن فرزانه

چاپ هفتم کتاب
دریای گوهر (جلد دوم)
شامل گزیده‌ترین ترجمه‌های مقالات،
اشعار، و داستانهای کوتاه از مترجمین
معاصر

تألیف: دکتر مهدی حمیدی
داستان غم‌انگیز و باور نکردنی
ارندیسرا

و
مادر بزرگ سنگدلش
چند داستان از
گابریل گارسیا مارکز
نویسنده نام‌آور

چاپ دوم کتاب
ژرمینال
برجسته‌ترین اثر
امیل زولا
پایه‌گذار مکتب ناتورالیسم
ترجمه: سروش حبیبی

چاپ دوم کتاب
فقرها
مجموعه چند داستان از ژیکه‌وند
موریس بزرگترین نویسنده مجارستان
ترجمه: محمود تفضلی

چاپ سوم کتاب
اربابها
اثر: مادیانو آزوئل
بزرگترین چهره ادبیات مکزیکی
که خود در انقلاب مکزیکی نقشی
چشمگیر داشت.
ترجمه: سروش حبیبی

چاپ سوم کتاب
اینچه معد
اثر: یارشار کمال
بزرگترین نویسنده معاصر ترکیه
و کاندیدای جایزه نوبل ۱۹۷۳
ترجمه: ثمین باغچه‌بان

حیوان را دست کم نگیر
اثر: عزیز نسین
طنزنویس بزرگ ترکیه
ترجمه: ثمین باغچه‌بان

چاپ دوم کتاب
بردگان سیاه
(مندیگو)
رمانی سراپا واقعیت از وضع رقت‌بار
سیاهان در آمریکا
اثر: کایل آنتوت
ترجمه: محمد قاضی

چاپ سوم کتاب
رنج و سرمستی
داستان زندگی میکال آنژ بازگوینده

این حق
شماست اولین کسی باشید که با خبر میشوید

ژست (تست حاملگی)

شما می‌گویید.....

مثبت

بله... شاید بارمید

منفی

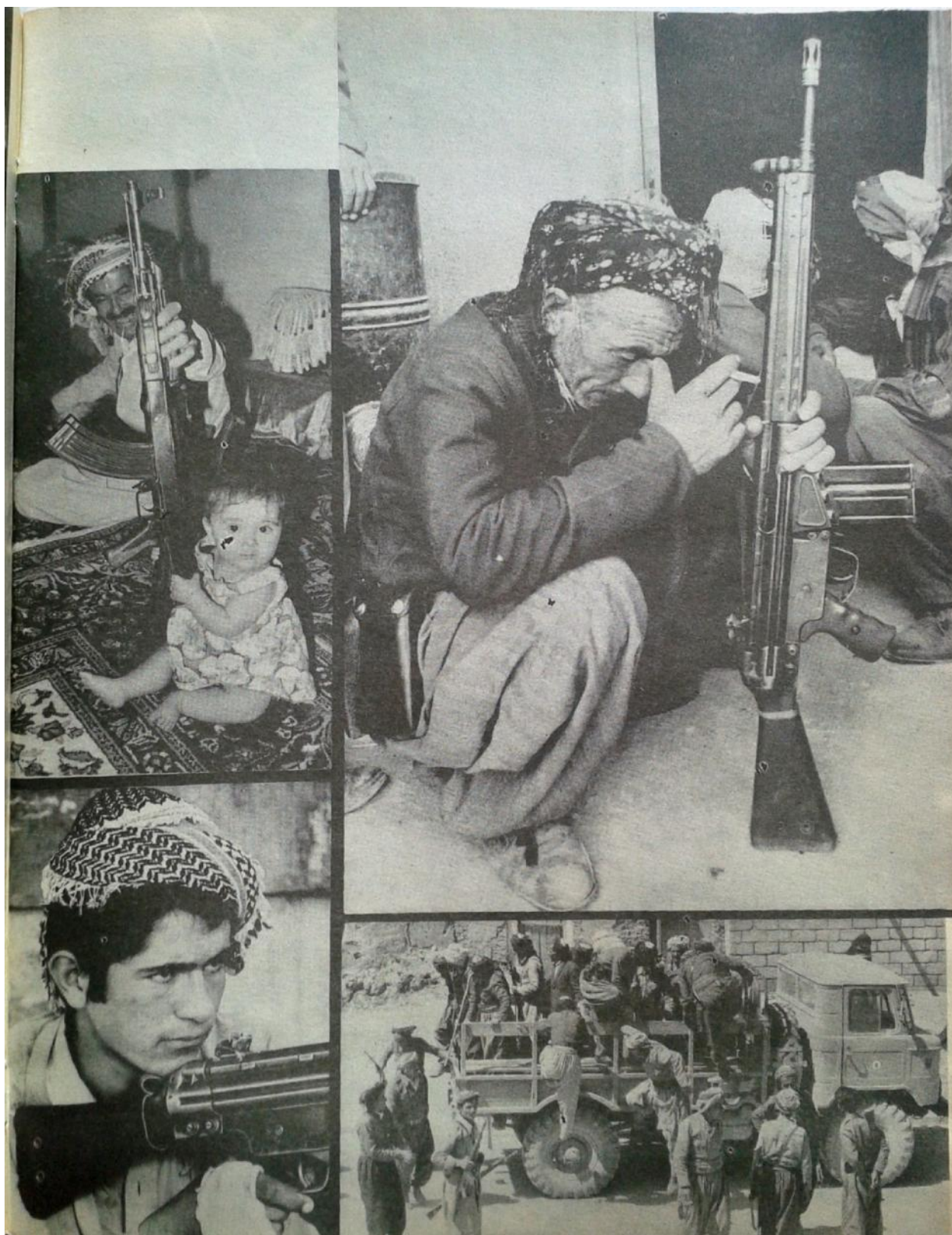
خیر... شاید بارنمید

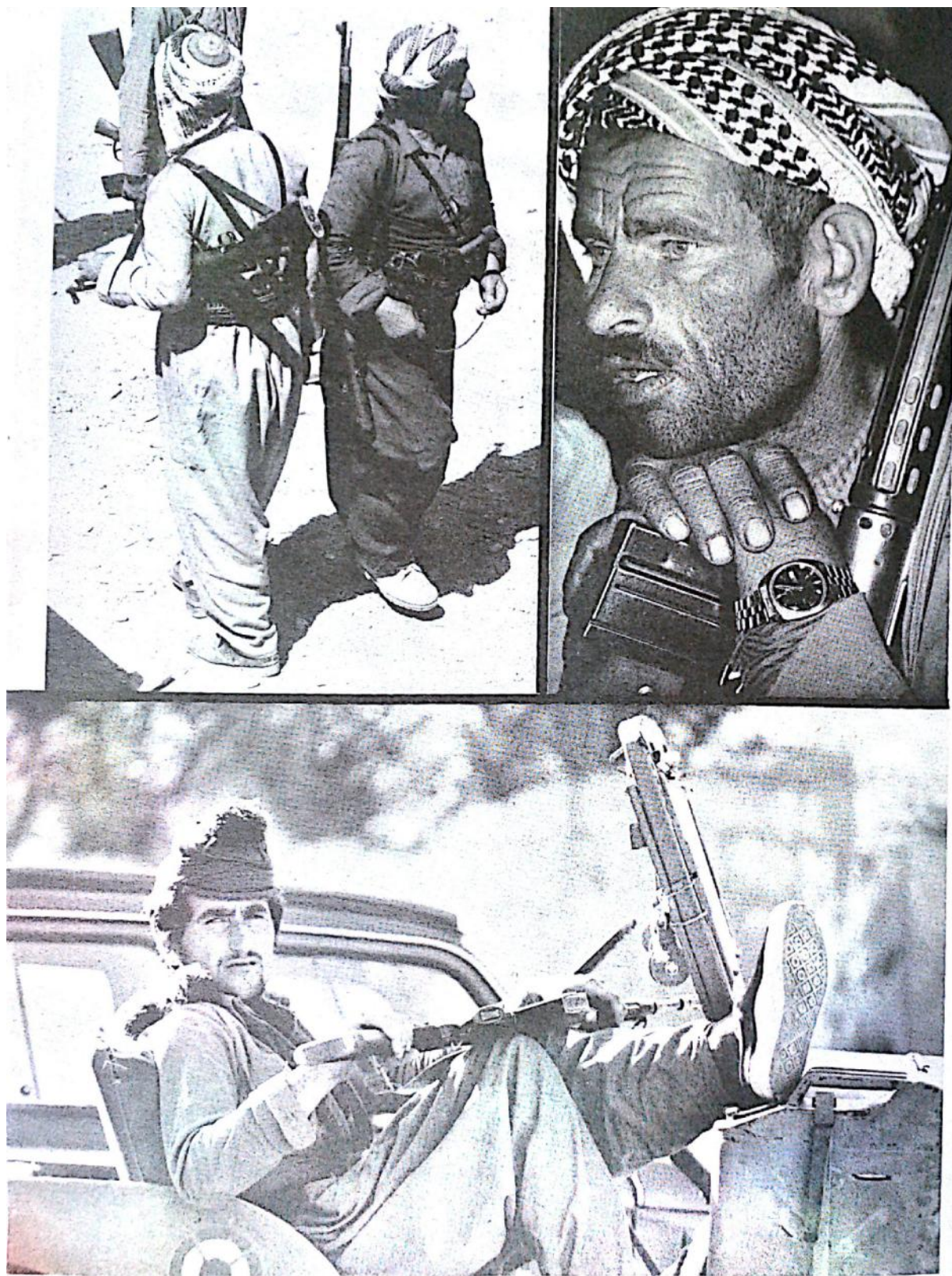
سایه‌های باران، ترک‌های آسفالت، آوازهای
فروش در کلبه داروخانه و دراز استوارهای معتبر



کردستان، در آستانه انفجار؟

عکسها: کاوه گلستان
گزارش: ناهید موسوی







در اردو گاههای آوارگان کرد چه می گذرد

مجاهدهای حسنی ما را بیچاره کردند

از چادرها بیرون می آیند و با عدم اطمینان به ما می نگرند. حدود ۹۰ خانواده هستند. درون چادرها که با گلیم، حصیر و یا پنبوی مفروش است و حداقل وسائل مسکن در آن قرار دارد به تمیز و مرتب است.

بعد از چند دقیقه که حضور ما برای آنها توجیه شده است، احاطه مان می کنند. هر کدام دردی دارند.

زن چاق و منی در حالیکه می لرزد با گریه می گوید: خانه ام را آتش زدند. از زمین و آسمان فتنه می بارید. دیگری می گوید: زنی از حسنی بیچاره مان کرد. بچه ام مرد. کاکا احمد جوانم مرد. چرا کسی به درد ما نمی رسد.

پیرمردی می گوید هفتاد و شش روز است آواره ایم. خانه و فرش را سوزاندند. دست پیرم گلوله خورد. چشم به زن نسبتا جوان تکیده ای می افتد که انگ در چشمانش حلقه زده و کودکش را در آغوش می فشارد. فارسی بلد نیست. ولی کمی ترکی می داند. اسبی رابه است: می گوید شوهرم از خانه رفت و دیگر برگشت و بعد جلو گریه اش را می گیرد و با حق می گوید: شوهرم را گروگان بردند. چهل روز بعد جسدش را که طنابی به گردن داشت از دریاچه رضائیه گرفتند. محل سکونتش تقریبا خالی از هر نوع اسباب و اثاثیه است. پیرمرد دیگری به سخن می آید آنتدر مرا زدند که تا سه روز از جایم نمی توانستم نکان بخورم. گلوله به سر بردم خورد. حالا باید از زن و بچه یتیم او هم نگهداری کنم. آنهم ما این وضع.

پیرمرد زبیده را نشان میدهد و می گوید: درد او بیشتر است. ما او صحبت کن!

زبیده لاغر و رنگ پریده با سینه های می شیری که به دنده های جسم دهانه پسر کوچکی را بلع گرفته و با چشمانی مبهوت به ما نگاه می کند. او یکی از ساکنین سابق علی آباد خوالی رده است. جوانی را نمی دهد فقط دستش را می کشد و به طرف جادش می برد. دنده های او را نشان می دهد که ساکت و مقوم روی حسدش



❖ نمی دانیم چرا امام به حال ما که از دست مجاهدهای حسنی به جان آمده ایم فکری نمی کند

❖ کاش مجاهدهای حسنی از هجاهدان طالقانی یاد می گرفتند

❖ شوهرم را گروگان بردند و چهل روز بعد جسدش را آوردند

یکی از ملاب شیخ با ما می آید تا راهنمایان در شهر باشد. وهم اوست که ما را به اردوگاه آوارگان می برد. طلبه جوانیت، با اعتقادی راسخ و ایمانی، نزل ناپذیر که از حق خوب مختاری، و و مدح آوارگان برایشان می گوید و کلامد است از تبلیغات وسیع ضد کرد و آماده مبارزه است با پای جان.

بخشی از آوارگان در خانه جوانان شهر مهلباد اسکان داده شده اند. به محض ورود،

به خاطر دارم چندین سال پیش در مسافرتی به منطقه کردنشین یکی از اقوام، مرا از نزدیک شدن به پیرمردی کرد که گوسفند می چراند بازداشت و گفت میباید به کردها نزدیک شوی، اینها موجوداتی خطرناک و وحشی هستند. به مرور زمان و در طول سالیان دریافتم خطرناک و وحشی اشخاصی هستند که مردانه تا پای جان وفادار به آرمانهای خود باقی می ماندند و بعدها معنی دیگر خطرناک و وحشی را، چریک و مبارز یافتیم.

و وقتی تاریخ مبارزات خلقهای کرد را علیه استبداد و استثمار و خواست همبستگی و بزرگداشت خود مختاری را شناختم، بیشتر پی به این نکته بردم که چرا سعی دارند آنها را موجوداتی خطرناک و وحشی معرفی کنند.

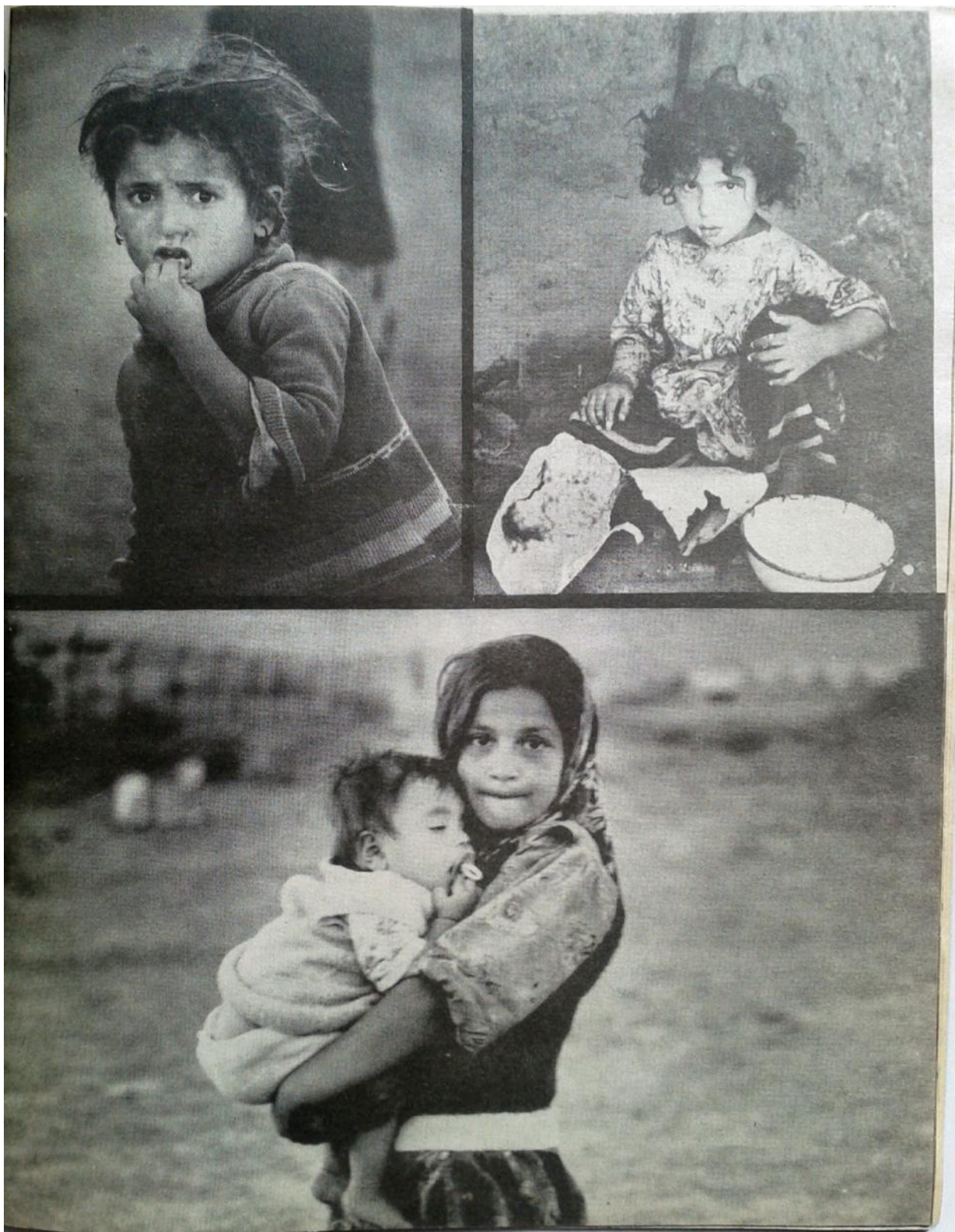
از آغاز مبارزه توده ای ضد استبدادی و ضد امپریالیستی ایران، کردها سعی کردند با آوایی بلند و حق طلب، فریاد فرو خورده سالیان را به گوش مردم ایران برسانند و خواستها و انگیزه های مبارزه خود را روشن کنند. رخدادهای چند ماهه اخیر کردستان و بلاهای وارده بر خلق کرد، نشان از ترندهای گوناگون نوکران ارتجاع و امپریالیست دارد. ولی شباهت آنچه صاحب منصبان بعد از انقلاب برای توجیه اعمال غیر دمکراتیک خود در مورد خلق کرد به زبان می آورند، با آنچه در طول سالها نریبونهای آزاد شاهنشاهی برای آلودن افغان بیان کردند، غیر قابل انکار است.

وقتی به قصد تهیه عکس و گزارش به سوی مناطق کردنشین حرکت می کنیم برنامه ای در دست داریم که طبق آن بایستی در مورد آوارگان ننگه و جلدیان و اصولا ننگه که میتوانیم در باره سازمانهای سیاسی فعال، موقعیت کشاورزان، وضعیت مناطق کردنشین، اتحادیه های کشاورزان و ... تحقیق کنیم.

به محض ورود به مهلباد به دیدار شیخ عزالدین حسینی می رویم. پیش مرگ دم در بسا خوشرویی می گوید: شیخ جله دارد ولی داخل می شود و به شیخ اطلاع می دهد. و بیغشام می آورد که ساعت ۶ می توانیم شیخ را ببینیم.









نشسته اند ، پسر برگشت که حدود ۱۴ سال دارد از جادر بیرون می آید از وسعتان می پرسیم . پسرک می گوید : چند روز پس از پایان جنگ ، بابام و چند نفر دیگر ۱۵ کیلومتر مانده به علی آباد ، با گلوله های یک هلیکوپتر کشته شده اند . بابام تمام سرمایه اش را نوبی جیشی گذاشته بود . خانه مان سوخته بود ، فرداش می خواستیم از آنجا برویم به جای دیگر ، بابام خیلی برای ما می ترسید . وقتی مردم بابا را پیدا کردند - هیچ چیز نوبی حبیبش نبود . بعضی گلولش را فشار می دهد ، ولی نمی دارد که مردانه رفتار کند .

می گوید بعد از مرگ بابام ، مادرم ماها را برداشت و فرار کردیم . من و خواهرم هنوز امنجان نداده ایم . زبیده بی آنکه مزه بزند ، اشک می ریزد . دختر کوچولو و لاغریش به پاهایش چسبیده و بالهای ورچیده به او نگاه می کند . قلمش فشرده می شود ، در یک لحظه چشمش به کاوه می افتد . حال او نیز بهتر از من نیست ولی به سرعت مشغول عکس گرفتن است .

حادثه نقلیه

وقتی می خواهم از کنار چادرشان بگذرم ربیده به آرامی می گوید : اسمش رحیم بود ، رحیم کریم پور .

رنگها جلوی چادرها را آب پاشیده و جارو کرده اند .

آنچه در همه چادرها مشترک است ، فقر و درد و پاکیزگی است که فریاد می زند .

آوارگان برای صرف جای و نان و پنیر دعوتمان می کنند . با تشکری راهمان را ادامه می دهیم . کناری می ایستیم ، دورم را می گیرند ، دردشان یکی است .

پیرمردی به دیگران می گوید ، چه خبیر است یکی یکی حرف بزنید تا بتواند بنویسد . خواهش می کنم از کیفیت حادثه نقده

بگویند . معلم بازنشسته مو سپیدی می گوید :

جنگ نقده ناخواسته بود . آن روز میبشنگ بود ، خیلی ها رفته بودیم ورزشگاه ، هنوز برنامه شروع نشده بود که صدای چند تیر آمد . تا به خود آتیم متوجه شدیم که از اطراف و پشت بامها تیراندازی می شود ، افراد مسلح برای دفاع شروع به تیراندازی کردند و جنگ درگرفت ، جنگ سختی بود . علت حمله را کسی نمی دانست ، فقط چند و خون و صدای گلوله بود . ما هیچوقت با ترکها درگیری و اختلافی نداشتیم .

وقتی ارتش از ارومیه آمد ، کار خیلی بسالا گرفت و گروگان گیری و آتش زدن منازل و دکانین شروع شد تا ناکها ، هلیکوپترها و زرم پوشها تا دهسات و آبادی های اطراف مثل

به نخست وزیری ، پاره کرده و بعد نقه صحنه را جسانده اند .

معلم نواری می آورد می گوید : این بهترین دلیل حمله ارتش به مردم کرد است . در نوار دستورات سرهنگ طهریزاد فرمانده لشکر ۶۴ ارومیه مبنی بر حمله به اکراد ضبط است (نوار در دفتر مجله موجود است) ما نوار را در اختیار مسامات دولتی هم گذاشتیم ولی کسی توجه نکرد . می پرسیم این ژنرال حسنی کیست ؟

یکی از زنهای می گوید : مجاهد های حسنی ما را بیچاره کردند ، والا ترکها که کاری به ما نداشتند .

یکی از جوانان توضیح می دهد : آپالده

«بالهچی» و «گلوان» رفتند . حتی چند نفر دهقان در ده علی آباد توسط هلیکوپتر مورد اصابت گلوله قرار گرفته و شهید شدند .

پسر زبیده می گوید : یکی از آنها بابای من بود . از دیگران در باره حادثه سؤال می کنم گفته های معلم را تایید می کنند

یکی از اعضای کمیته آوارگان نزدیک می شود . جوانی آرام و با لباسی محلی کمی در باره حادثه نقده صحبت می کنیم ، می گوید:

بعد از تلگرام اعلام ترک کشور ، وقتی به نخست وزیری رفتیم ، مسئولین از وجود تلگراف اظهار بی اطلاعی کردند و بالاخره وقتی تلگراف پیدا شد ، دیدیم قسمتی را که نوشته ایم رونوشت

که مردم و حزب دمکرات در اختیار آوارگان در مهاباد و سایر نقاط گذاشته اند. ولی از نظر پرشکی دچار اشکالاتی هستند. می گویند چندی پیش دکتری از تهران با چهار همراه آمد ولی زود بازگشت. البته حزب سوسی می کند از کمک های پرشکان به نفع آوارگان استفاده کند. ولی در دهات دورافتاده امکانات کمتری هست. آوارگان چه در مهاباد و چه در سایر نقاط همگی از مجاهدین آیت الله طالقانی قدردانی کرده و می گفتند آنها خیلی کمک کردند و کانی مجاهد های حسی از آنها یاد می گرفتند.

نماینده کمیته آوارگان می گوید: فردا عصر نماینده های تمام آوارگان که در نقاط مختلف هستند اینجا می آیند تا راجع به بازگشت تصمیم بگیریم. دو روز بعد که مجدداً آنها را می رسد در حال حاکت به سوی نرده هستند، می پرسیم، چطور شد؟

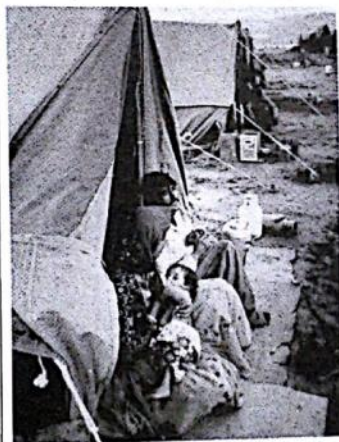
می گویند فعلاً دولت قول داده خسارت مارا بدهد و امنیت هم داشته باشیم. می پرسیم چه کسی خسارت را برآورد خواهد کرد؟ معلم بازگشته می گوید ژنرال حسی. و پوزخند را برچهره اش می بینم. می پرسیم فکر نمی کنید بعداً ناراحتی ایجاد شود؟ پسر جوان می گوید: این خودش نوعی مبارزه است. با ارتجاع و عواملش باید جنگید. وقتی عوامل ارتجاع تقویت می شوند، نباید میدان مبارزه را خالی کرد یکی از زنها چند ماشین رختشویی شکسته نشان میدهد و می گوید اینجا مال ما مردم نرده است که مردها رفتند از کمیته ملاحی آوردند.

زن دیگر می گوید، تنها ما آواره نیستیم اهالی «صوقیان» و «کولج» و «جلدیان» هم آواره شده اند. امان از این ملاحی. نمی دانم چرا امام فکری به حال ما که از دست او و مجاهد های به جان آمده ایم نمی کند.

یکی از پسران ترانه ای کردی زمزمه میکند. برایم ترجمه می کند: برای زندگی از جاده سختی عبور می کنم. جاده سنگلاخ است. آنچه از این راه سخت بدست می آورم با زندگی است یا مرگ. زندگی فقط معنایش زنده ماندن نیست. اگر آزاد نباشی زندگی را برای چه می خواهی.

باخواست شما مخالفت کردند چه می کنید؟ همان زن چاق و من می گوید: خودمان اسلحه برمی داریم به کوهها می زنیم. از آوارگی که بدتر نیست.

از مسئولین کمیته آوارگان نرده پرس و جو می کنم که بقیه آوارگان کجا هستند، وضعیت چگونه است و ما به حال چه کمک هایی به آنها شده است؟ یکی از مسئولین می گوید: آوارگان در مهاباد و دهات اطراف آن در ارومیه و دهات پیرانشهر و حوالی استویه سکنی داده شده اند. متأسفانه دولت تاکنون کمکی به ما نکرده است. فقط مثل اینکه می گویند دو کامیون آذوقه فرستاده اند. مردم شهرها و دهات جمع شدند و از انبارها و زیرزمین ها هرچه داشتند درآورده و به ما دادند. خیلی از مردم حتی یک پتو نداشتند که رویشان بپاندازند. مردم دهات و شهرها آنها را پناه دادند. الان ۷۶ روز است که ما آواره ایم در اینجا حزب دمکرات و



مردم به ما کمک می کنند. از چیره غذای پیش مرگها می زنند و به ما می دهند. محل اقامت آوارگان نرده در حیات خانه جوانان مهاباد است، و در جاده های شیر و خورشید که مردم خودشان از انبارها درآورده اند زندگی می کنند و بیشتر وسائل را نیز مردم به آوارگان داده اند. جاده های آوارگان ما فاصله های کوتاه در دو ردیف موازی و دو ردیف متقاطع کنار هم قرار گرفته، در محوطه نزدیک جاده های شیرآبی برای شستن لباس، ظروف و سایر مصارف دیگر وجود دارد. و آوارگان به ترتیب از آن استفاده می کنند، و زنها در نگهداری بچه های همدیگر و بخن غذا مشارکت دارند. ما تمام امکاناتی

حسی رئیس کمیته شماره یک ارومیه است که اختیار تمام یادگانه های ارومیه و اطراف آرا در دست دارد.

او چند ماه قبل از جنگ چهار هزار قبضه ژسم و هزار قبضه برنو در نرده و دهات اطراف به ترکها داد. بعد از جنگ خود حسی بالای نازک نشسته بود و توی شهر می گشت. ما خیلی از او شکایت کرده ایم ولی کسی گوش نمی کند. آوارگان می گویند اگر دولت خسارت ما را بدهد و امنیت جانی ما را تضمین کند به خانه هایمان برمی گردیم، تا آخر عمر که نمیشود آواره ماند.

یکی از مردها می گوید: چرا مقامات دولتی شهادت ندارند که بین مردم بیایند و ببینند دردشان چیست و چرا روزنامه ها درد ما را نمی نویسند. دولت حتی چادر هم به ما نداد، مردم جمع شدند از شهرهای اطراف، چادر و آذوقه جمع آوری کردند. حالا این چند روزه می بوق و کرنا راه انداخته اند که ما به آواره ها کمک کرده ایم.

می پرسیم حالا امنیت دارید. یکی از زنها می گوید: تا وقتی پیش مرگها هستند ما هم امنیت داریم. می گویم فکر می کنید اصلاً چرا این جنگ پیش آمد؟ دختر بسیار جوانی میگوید: نمیدانید که ما خودمختاری می خواهیم!!

طفیلی های شاه

مرد جا افتاده ای که در حال پیچیدن سگوار است، می گوید: مالکها، طفیلی های شاه ما مجاهد های حسی دست بدست دادند و جنگ راه انداختند. بعد که مردم از خودشان دفاع کردند همه گناه را گردن ما کرده اند انداختند.

معلم دنباله حرف او را می گیرد: کردها به این خاک مومن هستند ولی چون اثبات شخصیت و وجود خود را می خواهند محکومند و به گناه می افزایند کردهای غیور مرز نشین، بدون حق و حقوق، بدون فرهنگ و اثبات شخصیت.

جوان دیگری می گوید آنها هر کاری می کنند که نگذارند ما به هدفمان برسیم. می گویند اینها تجزیه طلبند، جنگ راه می اندازند. مزاح را آتش می زنند. و خدا می داند که چه کارهای دیگری می خواهند بکنند.

پسر زبیده می گوید: سال دیگه می خواهم برم پیش مرگ بشم، دستی به موهایم می کشم، ناراحت می شود، ادامه می دهد: نه برای خون بابام، برای آزادی. و آنها فکر می کنند می شود نه ما خود مختاری نداد!

را بچه هم می گوید: وقتی پسر بزرگ شد، باید پیش مرگ شود. می پرسیم اگر خدای ناکرده



پای صحبت شیخ عزالدین حسینی

نوع مبارزه ما را طرف مقابل تعیین می کند

اساسی را که تقریباً سکوت گذاشتند، و بعد نمی دانم چرا دولت اینقدر به کردستان حمله می کند. در رادیو و هرجایی، مسائل کردستان را تحریر یا تحریف می کنند. مثلاً اینکه کردستان اصلاً جزئی از ایران نیست و دشمن ایران است. شیخ شدیداً گلهمند و ناراحت است. ادامه می دهد: حتی به دس‌س‌م ایستور نمی تازند. شما ببینید در کجای کردستان آشوب هست که اینقدر اخطار می کنند. و بعد می پرسد: آیا به نظر شما واقعا کردستان با وجود این همه سلاح که نردست مردم است از همه جای ایران امن تر نیست؟ دولت خودش اسلحه در اختیار اربابان قسار می دهد. با مرتجعین همکاری و ساخت و پاخت می کند؟ و وقتی که اربابان و مرتجعین قصد حمله به مردم بیچاره و کشاورزان را دارند همین مردم عادی ملج با حداقل خسارت و حفظ جان و مال طرفین جلو آنها را می گیرند و نمی گذارند اتفاقی بیفتد و آنها را پراکنده می کنند. در حالیکه اگر قصد کشتار داشتند، می توانستند تمام اربابان و مرتجعین را بکشند. می پرسد: به نظر شما چرا رادیو و تلویزیون و برخی از روزنامه ها در مقابل کردستان چنین جهتی گرفته اند؟

جابه جا می شود و می گوید: عیبی من این

* به دشمن آنگونه نمی تازند که به کردستان
* دولت اسلحه در اختیار اربابان و
مرتجعان می گذارد.
* جنگ، مصلحت ما نیست
* من و مفتی زاده اختلاف
خصوصی نداریم
اختلاف در طرز عملکرد سیاسی است
* آوارگان باید به خانه خود برگردند

خودمختاری صحبت کردن دیگر هیچ طراوت و تازگی ندارد. آنقدر گفته ایم که خودمختاری، تجزیه طلبی نیست و آنطور مفهوم خودمختاری در چهارچوب ایران را تشریح کرده ایم که حد ندارد، ولی دولت توجه نمی کند.

در مورد آوارگان نفعه عقیده دارد: مسلم است آنطور که دولت توجیه می کند و رادیو و تلویزیون می گویند نیست، آنها بیشتر راه مبالغه می بینند و نوع خیرایشان هم مبالغه آمیز است. پیداست که شیخ به مسائل سیاسی روز علاقه بیشتری دارد. از نظر ما هم این ایده آل است. پس صحبت را به مسائل روز می کشانیم: می گوید: قانون

چند دقیقه ای دیر کرده ایم، به اتفاق ساده راضیانیمان می کنند. روی طاقچه پراز کتاب است.

چند دقیقه بعد شیخ «باسلام علیکم» وارد اتاق می شود. قد بلند و لاغر اندام است باریکی انبوه و جوگندی چهره ای جوان و آرام دارد. دستاش با انگشتانی کشیده درهم گره خورده. از او به خاطر اینکه بدون تعیین وقت قبلی مزاحمت شده ایم عذرخواهی می کنیم. بالیند می گویند عیبی ندارد.

می دانم که سالها ملای ده بوده و بعد به سبب فعالیت های سیاسی به شهر آمده، از اعضای «کومله» زبانه وی کورد، یا انجمن احیای کردستان بوده و مبارزات سیاسی خود را از سال ۲۹ شروع کرده و فعالیت هایش در سال ۳۱ اوج گرفته است. بعد از سال ۳۱ در مهاساد ساکن شده است. از معروفیت خطبه های داغش در روزهای جمعه که مردم را به شرکت در انقلاب ترغیب می کرد، نیز آگاهیم. و از محبوبیتش نیز.

برخوردش دوستانه و آرام است. نا جای بیاورند کسی صحبت می کنیم، می پرسد راجع به چه می خواهید صحبت کنیم؟ می گویم: در مورد خودمختاری، آوارگان... می گوید: در مورد

بهان رابطه مثبت داشته باشد. دولت فکر کرده که نموناهای کسب و کار در استان محل بلواست. قطعا عکس العمل دولت در برابر خبرهای غلط و انگیزه‌ی را که دولت به خاطر آن، عکس العمل نشان می‌دهد، برود می‌دانم. آنها فکر می‌کنند کردستان بادیول خارجی رابطه دارد و تجزیه طلب است، دروغ است. آن‌همی که کردها دارند و می‌خواهند حق طبیعی‌شان است و هیچکس نمی‌تواند کرد را وادار کند از حق خود چشم ببوشد.

به یاد دیدار چند ماه پیش او بارهبر انقلاب در قم می‌افتم و می‌پرسم: آیا در دیدار قم مسئله خودمختاری مطرح شد؟

می‌گوید: تاحدی.

ساجت می‌کنم: ولی نتیجه را آنطور که باید و شاید عنوان نکردید.

نه چون، به ما گفتند صبر کنید تا قانون اساسی منتشر شود و گفتند که حقوق کردها را رعایت خواهند کرد مذاکرات قم مفصل نبود.

این مذاکرات بیشتر به خاطر ایجاد تفاهم بود، چون رهبر انقلاب را نوع دیگر حالی کرده بودند، که ما طور دیگری هستیم ولی خوشبختانه ظاهرا سرعت اقدامات برطرف شد.

از ذهنم می‌گذرد؟ بله برطرف شد ولی خواست خلق کرد و سایر خلقها در قانون اساسی گنجانده نشد. می‌گویم حال که پیش نویس قانون اساسی منتشر شده فکر می‌کنید حقوق خلق کرد و سایر خلقها رعایت شده است. قاطعانه می‌گوید: خیر؟ به هیچ وجه.

حرف زن آواره را به یاد می‌آورم که می‌گفت: اسلحه برمی‌داریم و به کوه می‌زنیم و می‌جنگیم. می‌گویم: حال که این حقوق در قانون اساسی رعایت نشده، راه اعتراض و مبارزه را چگونه تعیین می‌کنید؟

پس از لغزش تفکر جواب می‌دهد:

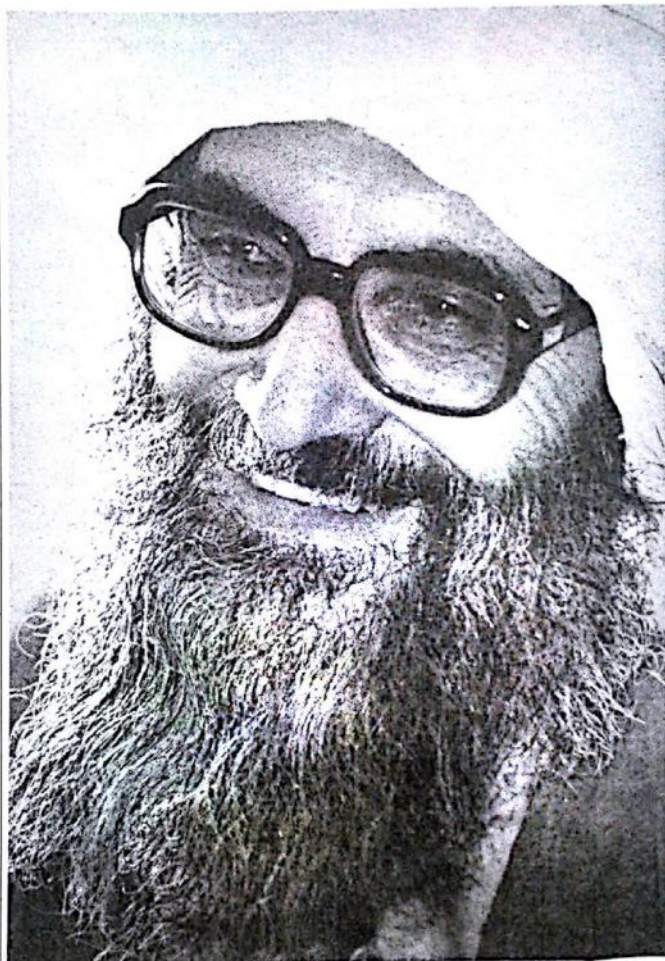
والله هنوز نمی‌توانم در این مورد تصمیم بگیرم. باید احزاب و گروههای سیاسی و کسانی که احساس مسئولیت می‌کنند شورایی تشکیل بدهند و تصمیم جمعی بگیرند.

اشاره‌ای به اختلاف و شکاف میان مردم کرد و دولت مرکزی می‌کنم و اینکه اگر خدای ناکرده عناصر ناآگاه مسئله را تا حد جنگ بزرگ کنند.

می‌گوید: ما سعی می‌کنیم هیچ برخوردی پیش نیاید. مصلحت ما در جنگ نیست.

خلق های ایران همه برادر هستند و در جنگ آنها که کشته می‌شوند بیگانهان نیستند و از آسمان پایین نمی‌آیند (نظامی و ژاندارم و سرباز همه فرزندان خلق هستند).

از هر طرف که گفته شوند به ضرر خلق



و بعضی از روزنامه‌ها ممکن است به جای اشتباه پیش درآمد یورش عظیم به کردستان باشد. می‌گوید: درست است ولی انگیزه‌ای که دولت را وادار به این کار کرده اشتباهی است که در درون دولت روی داده است. دولت نسبت به کردستان شیوه ناهنجاری دارد و تصور نمی‌کند که کردستان بر علیه و در مقابل دولت مرکزی است و باید سرکوب شود. این اشتباه است. چون من فرقی بین کردستان و سایر مناطق ایران نمی‌بینم. کردستان ایران است. می‌خواهد با

است که اشتباه می‌کنند، گزارش‌هایی که به تهران می‌دهند و به آنها می‌رسد، از جانب عوامل ارتجاعی و ضدانقلابی است که مسائل را وارونه به تهران گزارش می‌دهند و آنها هم منعکس می‌کنند، مثلا در مورد حزب دمکرات کردستان یا گروههای سیاسی دیگر.

مالکین را بیچاره و شریف قلمداد می‌کنند و کشاورزان را نوع دیگر جلوه می‌دهند.

به نگرانی خود در مورد کردستان اشاره می‌کنم و اینکه حملات پیردبی رادیو و تلویزیون

ایران است. در برخوردی هم که روی داده ما عمداً از جنگ پرهیز کرده‌ایم. تا جایی که مردم، حزب یا گروه‌های سیاسی را سرزنش کرده‌اند. ما تا آنجا که برآیمان مقدور باشد مبارزه سیاسی می‌کنیم. باید سایر برادران ایرانی به ما کمک و مساعدت کنند، مردم و خلق کرد را آنطوری که هست بشناسند، نه آن‌نوعی که معرفی می‌کنند.

مبارزه مسلحانه؟

و در مورد اینکه در صورت لزوم آیا مبارزه مسلحانه را توصیه می‌کنند یا نه؟ جواب می‌دهد: باید ببینیم آینده چگونه خواهد بود. ولی مسلم است که نوع مبارزه را طرف مقابل تعیین می‌کند.

می‌دانم که برای تدوین قانون اساسی از او دعوت نشده و اعتراض او و سایر روحانیون اهل تسنن را نسبت به قانون اساسی به یاد دارم. ناراضی خود را از نحوه تنظیم و تدوین قانون اساسی پنهان نمی‌کند و عقیده دارد که باید در قانون اساسی تجدید نظر شود و تمام گروه‌ها و اقشار سیاسی و روحانیون متمدن در تدوین آن مشارکت داشته باشند.

ایرادات عمده قانون اساسی را در لوث شدن حق خودمختاری کرد، آزادی مطبوعات، بیان، قلم، آزادی گروه‌ها و احزاب سیاسی، آزادی تظاهرات و میتینگ و... می‌داند و از «اگرها» و «مگرها» دل‌ناخوش است و اعتقاد دارد که با آوردن «مگرها» و مشروط کردن اصول قانون اساسی در واقع سلب آزادی شده است.

در پاره مجلس و انتخابات صحبت می‌کنیم و در مورد معرفی عده‌ای کاندیدا از طرف یکی از احزاب اسلامی می‌گویم و از نوعی تحمیل عقیده که صرفاً به خاطر تقلید ممکن است پیش بیاید؟

می‌گوید: در مذهب اهل تسنن این مسائل مطرح نیست و ما تقلید نداریم. ولی من عقیده دارم که مردم همیشه باید خودشان تصمیم بگیرند و دنباله‌روی و تقلید از دیگران را محکوم می‌کنم. روحانیت باید مردم را ارشاد کند و آگاهی بدهد. مردم نباید در بست تسلیم روحانیت یا هر مقام دیگری شوند.

در مورد فتوایا و اینکه گفته می‌شود دولت عشایر و فتوایا را مسلح کرده صحبت می‌کنیم، انجام این عمل را از طرف دولت تأیید می‌کند.

علیه کشاورزان

در مورد اینکه آیا والی‌الصدفان اقدام بر علیه کشاورزان بوده و هست و تا چه حد قدرت دارند؟

می‌گوید:

مسلم است که می‌خواستند علیه کشاورزان اقدام کنند ولی حالا دیگر فکر نمی‌کنم بتوانند. آنها از اول هم قدرت نداشتند ولی وقتی دولت سلاح در اختیارشان گذاشت، نوعی احساس قدرت بهشان دست داد و شروع به حمله کردند. به بسیاری از کشاورزان جهت گرفتن بهسره مالکانه سازه‌ای گذشته فشار آوردند. اربابان و فتوایاها یک اتحادیه عشایری سرتاسری در اطراف ارومیه درست کرده و کشاورزان را از زمین‌هایشان بیرون کرده بودند و قصد داشتند در اطراف مهاباد هم این کار را بکنند که خوشبختانه موفق نشدند.

در مورد پیشروی و نفوذ عوامل ارتجاع و امپریالیسم جهت حفظ منافع و دستیابی به مقاصد خود، اعتقاد دارد: تا وقتی که توده مردم و احزاب و گروه‌های سیاسی با هم اتحاد و وحدت عمل دارند عوامل ارتجاع و امپریالیسم نمی‌توانند پیشرفت چندانی داشته باشند. آنها وقتی موفق می‌شوند که بتوانند در میان مردم و احزاب و گروه‌های سیاسی شکاف بیندازند. گمانه‌ای که در حال حاضر تمام‌دانشان اینست که توده مردم، کشاورزان و اربابان، روحانیون و مردم و احزاب و گروه‌های سیاسی را در مقابل هم قرار بدهند.

در مورد آوارگان نقده می‌گوید: آنها باید به خانه خود باز گردند، دولت در مورد آنها اهال کرد، و حالا می‌گویند که ما نگذاشتیم آوارگان به خانه خود باز گردند. می‌دانیم خیلی توطئه و تلاش کردند که نظیر آیت‌الله خمینی و آیت‌الله شریعتداری را عوض کنند. هرچه ما بیشتر تلاش کردیم نظیر میران را به این مسئله جلب کنیم آنها بیشتر از امکانات توطئه استفاده کردند. امروز شنیدم بالاخره دولت قدهای در این راه برداشته آنها هم در برابر اصرار مردم که به استنادی مراجع کرده‌اند.

شیخ مبارز که دل نگرانی‌های بسیار دارد از اتحادیه‌های کشاورزان داضی است و می‌گوید: حتی خرده مالکانی که روح مردی دارند در اتحادیه‌ها شرکت کرده‌اند. تشکیل ایمن اتحادیه‌ها در رند فکری کشاورزان تأثیر زیادی دارد و باید گسترش بیشتری پیدا کند.

از دیدارشان با منترزاده می‌برسم، جواب می‌دهد:

من و آقای منترزاده هیچ اختلاف خصوصی نداریم، اگر اختلافی باشد در طرز فکر و عملکرد سیاسی است، ولی بعضی‌ها از این مسئله بهره‌برداری می‌کردند و طوری نشان می‌دادند که

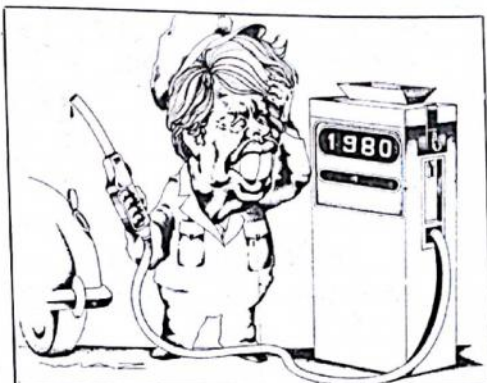
شکاف عمیقی بین من و منترزاده است و طرح این مسئله روی جوانها ممکن بود اثر سونی بگذارد، که وقتی این دو اختلاف دارند، پس مردم کرد اختلاف دارند. به هرحال این یک ملاقات دوستانه در سطح روحانیت بود و تنها مسئله سیاسی که مطرح شد همان قانون اساسی بود که در باره آن قلمنامه هم صادر کردیم. در مورد حقوق زنان عقیده دارد: در اسلام به خاطر حفظ حیثیت و شخصیت زن‌مائل هست. ولی به نظر من زنان می‌توانند مانند مردان در تمام مسائل سیاسی، اجتماعی شرکت کنند و به عنوان عاملی مثبت در پیشبرد کارها مطرح، و از عقل و منطق خود استفاده کنند. شیخ معتقد به ارشاد مردم از طرف روحانیون است و دخالت روحانیت را در امور نمی‌پسندد. و آینده کردستان را جدا از آینده ایران نمی‌بیند و راه نجات هر دو را متکی به آگاهی عناصر آگاه و قشر روشنگر و حیطه نفوذ آنها بر ناآگاهان می‌داند.

از نظر شیخ کردستان بدون ایران و ایران بدون کردستان معنایی ندارد.

بیش از حد وقت شیخ را گرفته‌ایم، حیطه را خاموش می‌کنم و اجازه رفتن می‌گیریم. شیخ به احترام تند و چابک از جای برمی‌خیزد و با خوشرویی تا در اتاق همراهیمان می‌کند. وقتی از خانه شیخ خارج می‌شویم فکر می‌کنم مردم کرد حق دارند او را تنها رهبر ملی و مذهبی خود بدانند.

گزارش‌ها و مصاحبه‌های دیگر

در سفر به کردستان همکار ما ناهید موسوی با عبدالرحمان قاسملو دبیر کل حزب دمکرات کردستان، غنی بلوریان عضو دفتر سیاسی حزب حسین آرمان دادستان انقلاب مهاباد و علامه مفتی‌زاده دیدار و گفتگو داشته است که انتشار آنها در این شماره میسر نشد. این گفتگوها و نیز گزارش مربوط به اتحادیه‌های کشاورزی کردستان را در شماره‌های آینده منتشر می‌کنیم.



بازیهای پنهان شرکت‌های نفتی

هیچ دولتی فکر کاستن از منافع افسانه‌ای «غولهای نفتی» را در بحران کنونی به سر راه نمی‌دهد... زیرا برای خروج از بحران به این منافع نیاز دارد.

«با توجه به درآمدهای سرسام‌آور شرکت‌های نفتی، که هر بار افزایش بیش از میزان خرید نفت خود را به مصرف‌کنندگان جزء تحمیل می‌کنند، ما باید بازهم قیمت‌های نفت خام را بالا ببریم.» جیمی کارتر در نطق تلویزیونی بهار گذشته خود گفته بود: «همانقدر که طلوع خورشید بدی است، این هم بدی است که شرکت‌های نفتی برای حفظ منافعشان که حق آنها نیست، مبارزه خواهند کرد... اگر افکار عمومی و آمریکاییان با نشان دادن سرسختی کافی بر تصمیمات کنگره اثر نگذارد، شرکت‌های نفتی کنگره را در این زمینه زیر فشار قرار خواهند داد.» چند روز بعد از ایراد این سخنان، وزارت انرژی در واشینگتن هفت شرکت نفتی را متهم ساخت که در شش سال اخیر ۱۷ میلیارد دلار بر قیمت نفتی که به مصرف‌کننده می‌فروشد، افزوده‌اند.

اما در حال حاضر اتومبیل‌سواران آمریکایی وقتی در صف بنزین می‌ایستند رئیس جمهوری خود را به بی‌ایمانی متهم می‌کنند. اغلب آنها به این نکته خوب آگاهند که شرکت‌های نفتی با کارهای پنهانی و زرنگی خاص خود مسئول اصلی قاچاق‌بازی کنونی نفت هستند و مخصوصاً در بازار کمبود ایجاد می‌کنند تا بعد نتوانند افزایش قیمتی ناعادلانه را به مشتریان خود تحمیل کنند. در آخرین نظرسنجی «سی-بی-اس» و «نیویورک تایمز» معلوم شده است که ۶۹

در وقتی نصیب شرکت‌های نفتی می‌شود که نفت با قیمت بسیار گران و به میزان بسیار اندک به دست مصرف‌کنندگان عادی میرسد، و در بعضی از کشورها کمبود نفت کاملاً محسوس شده است. از اول ماه ژوئیه در فرانسه مصارف خانگی نفت را چیره‌بندی کرده‌اند، در ترکیه چیره‌بندی بنزین از مدتها پیش برقرار شده است. در یونان اتومبیل‌های باشماره فرد و زوج یک‌روز در میان به حرکت درمی‌آیند و در آمریکا هر روز صفا در جلوی جایگاه‌های فروش بنزین درازتر می‌شوند. به همین جهت هر روز بر تعداد معترضان به درآمد های افسانه‌ای شرکت‌های بزرگ نفتی اضافه می‌شود و منافع این شرکت‌ها که قبلاً هم چندان برحق تلقی نمی‌شد اکنون دیگر سروصدا بلند می‌کند و از هرسو آنها را به سوء استفاده از فقر نفتی جهانی متهم می‌سازند.

«هرچه بیشتر بهره ببرید!»

لار به‌جایی رسیده است که شاهزاده فهد ولیعهد عربستان سعودی نیز که کنورش روایتی دوستانه با شرکت‌های بزرگ نفتی دارد، آنها را در مقاله‌ای در روزنامه ریاضی متهم می‌کند: «این بزرگان نفتی با منافع سرشاری که به‌جیب می‌زنند، مسئولان اصلی بالا رفتن قیمت نفت‌اند.» از طرف دیگر وزیر نفت لیبی قبل از افزایش اخیر قیمت نفت در اجلاس اوپک گفته بود:

اداره کنندگان شرکت‌های بزرگ نفتی بین‌المللی هرگز شادمانی خود را سر هر کوی و برزن فریاد نمی‌زنند. اما واقعیت اینست که بیشتر آنها از افزایش سرسام‌آور بهای نفت بسیار راضی‌اند. این افزایش بها، که میزان آن از اول سال جاری تا امروز به ۶۰ درصد رسیده است کاملاً به نفع آنها بوده است.

برای دیدن سرخوشی آنها همین بس که سری به «والاستریت»، بورس نیویورک و یا «بورس پاریس» بزنید. در همه بازارهای بورس جهان سهام‌های نفتی «اکسون»، «روپال دوچشل»، «بریتیش پترولیوم»، «الف»، «اکپسن» و «فرانسدپترول» را سر دست می‌برند. در چند هفته سهام شرکت‌های نفتی بین ۱۰ تا ۵۰ درصد ترقی کرده‌اند. در حالیکه سهام تمام شرکت‌های صنعتی دیگر در برابر چشم‌انداز یک دوران «رکود و تورم» تازه در جهان سرمایه‌داری، تنزل کرده‌اند.

در اقتصاد بیمار جهانی — که در اثر بحران نفت بیش از پیش روبه زوال است، شرکت‌های نفتی تنها بهره‌منداند و از هم‌اکنون چند صفر به میزان درآمد آنها اضافه شده‌است. به نظر کارشناسان امور مالی این منافع به موازات بالا رفتن قیمت نفت گماکان قسوس سمودی را خواهد پیمود. هجوم سرمایه‌گزاران به معاملات سهام نفت نیز از همین امر ناشی‌است. جالب اینجاست که درآمدهای سرشار درست

رونق بازار ذغال سنگ

بعد از بحران انرژی ۱۹۷۳، که بعد از جنگ کیپور چهره نمود، شرکت های نفتی کوشیدند وابستگی آمریکا، اروپا و ژاپن را به نفت منطقه زیر کنترل اوپک، مخصوصاً نفت خاورمیانه، کم کنند. اما واقعیت های امروز نمایانگر شکست آنها در رسیدن به این هدف است. البته افزایش محسوس تولید نفت در آلاسکا، مکزیک و دریای شمال تا اندازه ای از میزان این وابستگی کاسته است، و سهم نفت اوپک در بازار جهانی از ۶۵ درصد در سال ۱۹۷۳ به ۵۸ درصد رسیده است. اما وقتی می توان از تحولی در بازار نفت سخن گفت که سهم اوپک به ۵۰ درصد برسد. انگلستان که در سال ۱۹۷۳ بیشترین ضربه را از افزایش قیمت نفت خورده بود، در حال حاضر تقریباً در «بریتیش پترولیوم» تقریباً تمام سرمایه گذاری های خود را در جهان عرب به مناطق مطمئن تر از نظر سیاسی - یعنی آلاسکا، آمریکا، دریای شمال ... - انتقال داده است.

تنها آمریکایی ها به خاطر حفظ منابع ملی خود، به جای تولید داخلی، بر میزان واردات نفت خود از خاورمیانه افزوده اند. اگر این خودخواهی «مقدس» آمریکایی ها نبود از سال ۱۹۷۳ به بعد وابستگی غرب به اوپک بیشتر کاهش یافته بود.

اما شرکت های نفتی علاوه بر نظر دوختن به منابع تازه نفت، نسبت به منابع تازه انرژی نیز توجه دارند. مثلاً استخراج ذغال سنگ اخیراً رونق پیدا کرده است «سبب مرکز تولید برق با ذغال سنگ در آمریکا مشغول به کارند». در زمینه انرژی خورشیدی نیز تجربه های زیادی می شود. بسیاری از موسسات صنعتی بزرگ در این تجربیات و مطالعات شرکت دارند. و بیشتر از همه خود شرکت های نفتی، انرژی هسته ای هم کماکان با وجود مشکلات و خطرهایی که در بردارد، مورد توجه است.

بالا رفتن سرسام آور قیمت نفت کم کم بهره برداری از منابع نفتی را که قبلاً مقرون به صرفه نبود (مثل شنای آلوده به نفت) ممکن می سازد. درآمد حاصله از انرژی های حاشینی نفت در حال حاضر بین ۳۵ تا ۵۰ دلار است. بنابراین می توان این رقم را با قیمت نفتی که از خاورمیانه خریداری می شود قابل مقایسه دانست. اما این نفت در مناطق نفتخیز خاور میانه هر بشکه یک دلار و در دریای شمال هر بشکه ده دلار تمام می شود.

درصد آمریکایی ها چنین عقیده ای دارند. یک زن سرمایه دار در ایلی نوز آمریکا به خبرنگار «نایم» گفته بود: «ما مثل غربی ها زیاد در کشور خودمان داریم».

اما هر قدر هم که درآمد شرکت های نفتی سر به جهنم بزند، این مسلم است که دولتهای کشور های غربی، به رغم سروصدهایشان، هیچ کاری برای کاهش درآمد آنها نخواهند کرد.

پسیندو قبل از مرگ به گروه شرکت های نفتی فرانسه گفته بود «هر قدر که می توانید جاق شوید و جای نفت های آمریکایی را بگیرید». و امروز هم وزیر صنایع فرانسه به آنها تقریباً همین توصیه را می کند که: «هر چه می توانید بهره ببرید!» اگر مقام های مسئول در کشورهای غربی تا این حد به رونق کار شرکت های نفتی علاقمندند، به این علت است که وجود آنها را برای امنیت اقتصادی و نظامی غرب ضروری می بینند.

«جای شگفتی نیست»

با وجودی که کشور های تولید کننده دست شرکت های نفتی را از بسیاری از ذخائر نفتی تحت مالکیشان کوتاه کرده اند، آنها به علت در اختیار داشتن شبکه تصفیه خانه ها، زنجیر توزیع، ناوگان خاص حمل و نقل نفت و مستگاه های استخراج خود، هنوز حاکم بازار انرژی به شمار می روند. مسئولان دولتی جهان غرب می دانند که آنها از یک قرن پیش در زمینه های فنی، صنعتی، بازرگانی و پولی به چنان یختمی رسیده اند که وجودشان برای بقا نظام سرمایه داری به اندازه سلاح های اتمی ضروری است. بنابراین استدلال، کاستن بنیه مالی این شرکت ها به منزله محروم کردن ارتش از سلاح های مدرن و کشته خواهد بود.

از طرف دیگر، به قول رئیس کمپانی «اکسون»، مرد شماره یک نفت جهان «البته تمام شرکت های نفتی از افزایش قیمت نفت استفاده برده اند. اما نباید فراموش کرد که هزینه های اکتشاف و بهره برداری هم در سال های اخیر بیشتر شده اند. تازه شرکت اکسون در ده سال اخیر دو برابر پولی را که به دست آورده، سرمایه گذاری کرده است».

شرکت های نفتی درآمدی را که از راه افزایش قیمت نفت به دست آورده اند صرف اکتشافات جدید، پیدا کردن ذخائر تازه و بهره برداری از آنها و همچنین یافتن انرژی های جانشین نفت خواهند کرد.

«ما اسلحه داریم»

شرکت های نفتی در حال حاضر می دانند که با توجه به بالا رفتن روزافزون قیمت نفت، خواهند توانست در رشته های دیگری سرمایه گذاری کنند که تا ده سال دیگر برایشان پردرآمدتر از نفت بشود. به همین دلیل است که آنها اکنون در نهان در حال تدارک پاسخ بلندمدت خود به سیاست کنونی اوپک هستند. آنها امیدوارند از حالا تا سال ۱۹۸۵ - ۱۹۹۰، کفه قدرت را به نفع خود سنگین کنند. در همین زمان حال هم تن دادن عربستان سعودی به افزایش تولید نفت را می توان نشانه ای از نوعی تفاهم در بازار نفت تلقی کرد.

با این حال، در بازیهای سیاسی کنونی، بعید نیست که حادثه ای نقش شرکت های نفتی را نقش بر آب کند. شیخ یمانی اخیراً اعلام کرده بود که بعید نیست فلسطینی ها کشتی هایشان را به تنگه هرمز ببرند و بدین ترتیب از رفت و آمد تانکر های نفتی به اروپا، آمریکا و ژاپن جلوگیری کنند. امیر کویت نیز هفته گذشته جنگی تمام عیار علیه اسرائیل را اعلام کرد: «ما نفت، اسلحه و نقاط استراتژیک هوایی و دریایی مهمی در اختیار داریم. بنابراین برماست که قدرتی عربی به وجود آوریم و نقطه نظرها یمان را به دنیا تحمیل کنیم». اما یک دیپلمات غربی عقیده داشت: «این بحران اسرائیل و عرب نیست که خطر اصلی را در بردارد. تحول اوضاع در جنوب ایران و امکان یک درگیری نظامی، حتی محلی، در این منطقه می تواند جریان نفت را به سوی غرب قطع کند».

در صورت بروز چنین وضعی در خاورمیانه منافع شرکت های بزرگ نفتی و در نتیجه تلاش آنها برای گستن از امپراتوری اوپک پایان خواهد یافت.

بنابراین امکان تدارک پاسخی به سیاست کنونی اوپک را نیز نخواهند یافت. در آن صورت سرنوشت کشورهای صنعتی را دیگر اربابان نفتی نخواهند ساخت. آنوقت دیگ «نفلن سرخ» میان کاخ سفید و کرملین، در سطحی دیگر، سرنوشت ساز خواهد شد.

کوتاه شده از مقاله ژاک مورناند - نوول ابرواتور

قانون اساسی

تعطیلات هنگی و سالیانه، برخورداری از دستمزد مناسب با کمیت و کیفیت کار و تامین زندگی کارگران و خانواده آنها در برابر سوانح ناشی از کار، بیماری، از کار افتادگی و پیری و بیکاری بایستی در قانون اساسی شناخته شود. حق اعتصاب بایستی صریحا شناخته و تضمین گردد تا حوادث گذشته تکرار نشود و افراد غیر مسئول نتوانند به وضع قانون ممنوعیت اعتصاب مبادرت ورزند (نگاه کنید به اطلاعیه دادستان انقلاب خوزستان، آیدگان ۱۴۰۸/۵۸) محدودیت ساعات کار و عدم اشتغال خردسالان بایستی در قانون اساسی اعلام شود.

۳- زنان

علیرغم شمارهایی که در مورد رعایت حقوق زنان داده می‌شود، در طرح پیشنهادی بهائی به آنان داده نشده است، به موجب قسمت اخیر اصل ۱۲... قوانین راجع به خانواده باید برای مادر امکانات مادی و معنوی در نظر بگیرد تا بتواند به فراغت بال به وظیفه پرارح مادری و مسئولیتهای پرورنده که در جامعه انقلابی اسلامی برعهده دارد، بدهی است برای داشتن فراغبال و امکان پرداختن به وظیفه پرارح مادری راهی جز نشستن در کج خانه وجود ندارد! نگارش چنین اصلی مقدمه کار گذاشتن زبان از فعالیتهای اقتصادی و اجتماعی و بازگشت آنان به قرون و اعصار گذشته است. زنان در سیستم مرد سالاری پیش نویس قانون اساسی جز کلمات زیبا و فریبنده نصیبی ندارند، حال آنکه قانون اساسی مترقی بایستی تساوی زن و مرد را نه تنها در برابر قانون بلکه در حقوق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی محترم بشمارد. بایستی تساوی حقوق زن و مرد در برخورداری از امکانات تحصیلی، اشتغال، فعالیتهای فرهنگی و اقتصادی و سیاسی در قانون اساسی تضمین گردد.

بایستی تساوی دستمزد و حق الزحمه زنان و مردان در شرایط مساوی کار در قانون اساسی قید شده، و زنان کارگر و کارمند از حمایت ویژه‌ای برخوردار باشند تا ضمن اشتغال بکار قادر به انجام وظائف خانوادگی نیز باشند.

بطور کلی بایستی تساوی زن و مرد در کلیه شئون طوری تنظیم گردد که کوچکترین

تکراهی برای این نیروی مهم اجتماعی نباشد. قوانین مغایر این اصل بایستی ملغی الاثر اعلام شود.

تورهای تابستانی

داخلی - خارجی



نام تور	مسیر	روزهای حرکت
لندن ۱۴ روزه	لندن	جمعه ها
ارکیده ۵ روزه	بانکوک، پاتایا، توکیو، هنگ کنگ	شنبه ها
پارادایز ۱۱ روزه	بانکوک - پاتایا - هنگ کنگ	چهارشنبه ها
اروپا ۱۵ روزه	رم، پاریس، لندن	پنجشنبه ها
۳ شهر ۲۱ روزه	لندن، پاریس، رم	جمعه ها
شامونی ۲۲ روزه	رم، هامبورگ، لندن، پاریس، ژنو	دوشنبه ها
فلورانس ۲۴ روزه	بارسلون، لندن، پاریس، ونیز، فلورانس، رم	شنبه ها
آمریکا ۲۱ روزه	نیویورک، لوس آنجلس، لندن	دوشنبه ها
۴ شهر ۲۹ روزه	رم، پاریس، لندن، هامبورگ	یکشنبه ها
مشهد	مشهد	هر روز

برای دریافت برنامه کامل تورها و رزرو جا به

ازاکسپرس

خیابان ویلا شماره ۲۷-۵۵ تلفن ۵۵۰۵۶۰۵۷ ۸۳۱۳۵۵

ایرانین اکسپرس

خیابان ویلا شماره ۱۴ تلفن ۸۳۴۰۴۶-۹

مهاجری و شرکاء

خیابان ویلا شماره ۵ تلفن ۸۲۴۰۷۴، ۸۳۱۰۸۱

سرویس

خیابان ایرانشهر شمالی - شماره ۲۳۸ تلفن ۸۲۹۱۴۵-۹

و یا آژانس مسافرتی خودتان مراجعه فرمائید

سخن آخر اینکه آنچه به عنوان طرح پیش نویس قانون اساسی ارائه شده و حش‌های حاگه از مجلس موسسان و هتاپ غیر موجهه ای را برای تصویب غیر اصولی قانون اساسی در مجلس خبرگان توجیه می‌کند. آنان به خوب می‌دانند که مجلس موسسان داغ ننگه تصویب این آتش گفك مسموم خاله را بر پهلای خود و لیل حاضر نخواهد زد.

بقیه ملی کردن طب

مدارس خصوصی را که بیاد دارید ؟ آقای وزیر جواب می دهند : « نه دیگر سالیه پول نیست سالیه پول از میان می رود. ما استاندارد بخش دولتی را بالا می بریم و به هر حال سالیه تکنیک اجرای طرح طب ملی قابل بحث است. این راهم بگویم که اجرای طرح طب ملی جدا از تحول بنیانی در سطح مملکت نیست. ما باید کاری کنیم که بین بالاترین و کمترین درآمدها یک فاصله متعارف وجود داشته باشد و طب خصوصی نیز باید به خدمت مردم درآید. »

می پرسیم چه اصراری برای حفظ طب خصوصی دارید ؟ و چسرا دولت دست به اقدامات ریشه ای نمی زند ؟

آقای وزیر می گوید : « اگر منظور از رادیکال بازی بی گذار به آب زدن است ما رادیکال نیستیم. باید کلیه امکانات و توانائی را در نظر بگیریم. »

می پرسیم آیا دولت نمی تواند تمام پزشکان را استخدام کند و تجارت طب خصوصی را از بین ببرد ؟ آقای وزیر می گوید : « ما اعتبارات لازم برای این کار را نداریم و همچنین نیروی انسانی لازم ۲ طب ملی را نمی توان از یک گوشه شروع کرد ما باید آموزش های لازم را عرضه کنیم. طرح طب ملی یک طرح دراز مدت است و ما بتدریج آنرا اجرا خواهیم کرد. مردم باید در این زمینه به ما کمک کنند. مثلاً دیدید که در گرگان خسود اطباء ویزیت را پائین آوردند. ما این عمل را تشویق می کنیم. »

سالیه کمبود درمانگاه های دولتی و مدیریت نادرست آنها را با آقای وزیر در میان می گذاریم. دکتر سامی می گوید : « ما قبول داریم که سیستم حاکم بر مملکت بوروکراتیک بوده و اکنون هم تغییری نکرده است. انقلاب باید تثبیت شود. ضوابط انقلابی باید حاکم شود و هنوز ما راه درازی را در پیش داریم. ما باید به سالیه

بهداشت توجه کنیم. زیرا هم کم خرج تر است و هم اصولی تر. »

از دکتر سامی در باره نحوه اداره بیمارستان های دولتی می پرسیم و اینکه چرا بیمارستانها را نباید شورای کارکنان هر بیمارستان اداره کند ؟

آقای وزیر می گوید : « این نحوه اداره مورد توجه ما هست و ما اصل استقلال بیمارستانها را پذیرفته ایم و هم اکنون نیز شوراها بیشتر بیمارستانها را اداره می کنند. »

در مورد سالیه دارو وزیر می گوید : « دولت نمی تواند تجارت دارو را در دست بگیرد. شاید یک روزی این کار را بکنیم. هر چند هر جا که دولت به شکل انحصار عمل کرده است اغلب ناموفق بوده است. باید جلوی سودجویی واسطه ها را گرفت و این دقیقاً آن کاری است که ما انجام خواهیم داد. »

طب و داروی رایگان

حرفهای دکتر سامی نظریه چنانچ میانهره است. کسانی که گوشه چشمی به مردم دارند و در پی حفظ طب خصوصی نیز هستند. دلایل دکتر سامی را با یکی از پزشکان بیمارستان خزانه در میان می گذاریم. دکتر واحدی پور که مدتها نیز زندانی سیاسی بوده است. در این مورد می گوید : « اجرای طب ملی به معنای واقعی تنها با مخالفت آریستوکراسی پزشکی روبرو خواهد شد. سالیه را می توان پزشکان آریستوکرات که دنبال درآمدهای بالا هستند نیست. سالیه مردم محروم، مستضعفین و پابرنهها هستند. انقلاب باید به مردم حق استفاده از طب و داروی رایگان را بدهد. و طب خصوصی باید از بین برود و همراه با آن توزیع ناعادلانه پزشکان به گورستان تاریخ سپرده شود. »

رایگان کردن طب و دارو وظیفه دولت است. البته این امکان وجود دارد که اگر طب خصوصی لغو شود و کلیه پزشکان به استخدام دولت درآیند ما با قسار پزشکان و یا کم کاری آنها روبرو خواهیم شد اما می توان این سالیه را حل کرد. دولت باید کلیه پزشکان را استخدام کند و ساعت کار مشخص با حقوق مکنی برای آنها تعیین کند و به آنها اجازه دهد که در صورت تمایل اضافه کاری کنند و برای ایسن ساعات اضافی نیز دولت حقوق معینی تعیین کند. در این صورت ما هم سالیه انگیزه مادی را حل کرده ایم و هم اطباء با کار بیشتر کمبود پزشکان را تا حدی جبران کرده اند. ما باید به هر شکلی که شده طب را رایگان کنیم و طب ملی مفهومی جز این ندارد. »

در مورد دارو دکتر واحدی پور می گوید :

« بخش عظیمی از داروها زائدند و صرفاً برای بالا بردن میزان مصرف جهت ارضاء سودجویی کپانی های خارجی ساخته می شوند. دولت باید تجارت دارو را در دست بگیرد و آنرا رایگان کند. »

در مورد بخش خصوصی دکتر واحدی پور معتقد است یا باید آنرا از بین برد و یا با وضع مالیات تصاعدی بر درآمد آنها امکان غارت مردم را از آنها سلب کرد.

دارو گران است، توزیع پزشکان ناعادلانه، مردم محروم و طرحها توخالی و اغلب تخیلی. در مملکتی که برای یک عمل آپاندیسیت در بیمارستان پارس بیست هزار تومان هزینه پرداخت می شود و روستائیان هنوز هم با همان شش سوخته قرنهای پیش مواجه می شوند. در مملکتی که طبق آمارهای موجود مریضها در مراحل آخر به پزشک رجوع می کنند وقتی که فقط ده درصد امکان بهبودی وجود دارد و ما هر روز شاهد مسافری هستیم که برای « جک آپ » ماهانه به لندن می روند. سالیه طب ملی سالیه ای نیست که بتوان آن را جدا از بافت طبقاتی جامعه مطرح کرد.

ایجاد واحد های متمرکز بهداشتی بصورت پلی کلینیک هایی که از متخصصین تا بهیار و پرستار را در برگیرد تنها راه حل سالیه است. اما اگر طب خصوصی باقی بماند تجربه همه کشورها نشان میدهد که طب ملی شکست خواهد خورد و تنها راه سالیه اقدام ریشه ای دولت است نه تنها طبابت بلکه داروخانه ها نیز باید ملی شود زیرا که سالیه سلامت مردم سالیه تجارت نیست. امید بستن به تغییر فرهنگ و اینکه پزشکان خود بر سر عقل آیند و یا اینکه شرکت های بین المللی به سود عادلانه اکتفا کنند تنها انسان دوستان بی برنامه را دلخوش خواهد کرد.

دولتی که هنوز پزشکی قانونی را که تأییدگر آنهمه جنایات ساواک بود با همان بافت سابق حفظ کرده است و ملی کردن بانکها را به ملی کردن بدهی بانکها تقلیل داده است این پرسش را مطرح می کند که آیا با طرحهای نیم بند از طرف دولتی بی کفایت پابرنهها می توانند از حق سلامت برخوردار شوند. آقای سامی و سایر اعضای کابینه همچنان موضع صبر انقلابی را مطرح می کنند و در بیمارستان خزانه و بیمارستان های نظیر آن بیماران به علت فقدان امکانات با مرگ دست و پنجه نرم می کنند. طب پابرنهها یادآور سوسیالیسم خرده بورژوازی است که تساوی در فقر را هدف گیری می کند سالیه مردم اشتراک در فقر نیست. بلکه داشتن حق مساوی در بهره برداری از امکانات جامعه است.



نغمه ناصح، شاگرد ممتاز مدرسه جلوه
دانش شماره يك تهران پارس - معادل
۱۹۴۷



نوید ناصح، شاگرد ممتاز مدرسه
جلوه دانش شماره يك تهران پارس -
معادل ۱۹۴۵

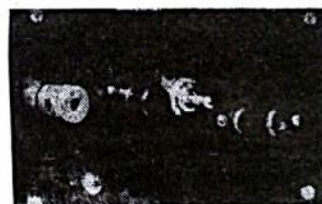
شرکت ساختمانی سقف مقاوم

اجرای کلیه سقفهای سبک با مصالح
و بدون مصالح اسکلت فلزی اسکلت بتونی
و بتون آماده در تمام نقاط ایران ۸۳۷۹۳۱

صاحبان

صنایع و تجار محترم

محترماً به اطلاع می‌رساند که این
سازمان با دارا بودن بالاترین کادر
بازاریاب و تجربه آمادگی خود را نسبت
به پخش و بازاریابی اجناس شما در سطح
پایتخت و شهرستانها اعلام میدارد
سازمان پخش اجناس صنایع ایران
تلفن ۲۴۱۳۱۷ صندوق پستی ۱۱/۱۶۱۶



از خاموش شدن برق دیگر هرگز نهراسید

با استفاده از این دستگاه مولد برق
الکترونیکی در صورت رفتن برق شهر
فوراً بدون صدا - برق ۲۲۰ ولت برای
روشن کردن لوازم منزل « ویلاهای
ساحلی » و در شرکتها برای تلفن
داخلی - تلکس ماشین تحریر و غیره
خواهید داشت .

از شهرستانها نماینده فعال می‌پذیریم
سازمان پخش اجناس صنایع ایران

تلفن ۲۴۱۳۱۷ صندوق پستی ۱۱/۱۶۱۶

نوترجی کرم مخصوص ترک پا

موثرترین کرم برای زیبایی و لطافت پوست



نوترجی کرم نرم کننده دست و پا

برای حفظ سلامت، نرمی و زیبایی پوست تهیه شده و در
السام ترک دست و پا مؤثر است .

محصولی ممتاز از : لابراتوارهای آرایشی بهداشتی نوترجی

مركز پخش: ۹۸۰۳۷۰

بزرگ پورجعفر

دشمنی آشکار برخی رهبران با آزادی

* ارتجاع از مبارزان شجاع و جان برکف که در سنگر مقدم مبارزه علیه امپریالیسم و حاکمیت شاه خونخوار جنگیده‌اند، انتقام می‌گیرد.

* بررسی حفظ دست‌آوردهای انقلاب و تداوم مبارزه تهاراه وحدت و یکپارچگی نیروهای آزادیخواه و ضد امپریالیست است.

بحران اجتماعی در جامعه ما روبه گسترش است و در حالی که عوامل استبداد و دشمنان آزادی، بر ضد تفاهم انقلابی توده‌های میلیونی کشور ما - لحظه‌ای از طرح و اجرای نقشه‌های خود غافل نیستند، اعتراض و مقاومت نیروهای وفادار به انقلاب نیز روبه‌روز ابعاد گسترده‌تری می‌یابد. نکته این است که به گواهی همه انقلابات تاریخ معاصر، آنجا که درمواضع رهبری، جای زحمتکشان خالی باشد رهبران جنبش به منافع طبقاتی کارگران و دهقانان وفادار نباشند، امیدی به حل هیچ یک از مسائل بنیادی جامعه نمی‌توان داشت. سخن بر سر مبارزه رهائی‌بخش ملل گرفتار و امپریالیسم خونخوار و همدستان بومی آنان است، سخن بر سر انضباط نوپا و شکننده ایران است. مسائل بنیادی انقلاب ایران و همه کشورهای تحت انقیاد امپریالیسم، عبارت است از فقدان آزادی و استقلال ملی، جهل و فقر ناشی از سلطه اقتصادی و سیاسی انحصارات بین‌المللی و ارتجاع بومی همدست آنان.

اگر رهبری جنبش نسبت به مسائل بنیادی جامعه احساس مسئولیت نکند و با خواست‌های اساسی کارگران و دهقانان که ارکان اصلی نیروی جامعه هستند، بیگانه باشد چه معجزه‌ای ممکن است در جهت تحقق آرمانهای ملت رخ دهد؟ هیچ. و در این رابطه بخشی نیست که موضع سیاسی و اجتماعی عمده‌ترین

نیروهای تولیدی خود تعیین کننده سرنوشت مبارزه است و پیروزی انقلاب مشخصاً بستگی به این دارد که زحمتکشان جامعه هرچه سریعتر متشکل شوند و در موضع طبقاتی خود آگاهانه عمل کنند. به سخن دیگر، در انقلابی که در آن زحمتکشان جامعه، کارگران و دهقانان، آگاهی و تشکل سیاسی نداشته باشند و از شرایط لازم برای مبارزه و رهائی خود از قید استثمار اقتصادی و فرهنگی محروم بمانند، اثری از آثار انقلاب باقی نمی‌ماند و گردی بردامن کبريائی ارتجاع حاکم نمی‌شوند.

بدین ترتیب می‌بینیم که آگاهی و آزادی زحمتکشان، نخستین شرط وصول به آرمانهای انقلاب است و اوصاف رهبری در درجه نخست به چنین محکی سنجیده می‌شود و سخن از پیروزی درمبارزه با ارتجاع و امپریالیسم بی‌آنکه آزادی انقلابی اهرم حرکت و تشکل مردم

تمدیده باشد کسی را فریب نمی‌دهد. انقلاب، بدون آزادی اینک ساله عمده ماست و در احوال کنونی، به سبب دشمنی آشکار برخی از رهبران با آزادی است که ارتجاع گام به گام به جلو می‌آید و روبه‌روز موانع تازه‌ای در راه پیشرفت انقلاب ایجاد می‌کند.

واقعیت امر این است که پس از یکپار نارنجی ملت به منظور برجیدن بساط استبداد و استثمار، رهبری جنبش، به محافظه‌کاری

گرائید و موجب توقف و انحراف حرکت توده‌ها گردید و نتیجه این شد که مردم به هیچ یک از مقاصد اساسی خود دست نیابند و موازنه قوا به سود ضد انقلاب باشد.

بیانیم کمی به عقب برگردیم و ببینیم حاصل انقلاب برای خلق‌های ستمدیده ما و توده‌های محروم از ابتدائی‌ترین مواهب اجتماعی و اقتصادی چه بوده است و مردم دردمند ما به کدام یک از آرمانهای خود رسیده‌اند و در حال حاضر، دست‌آوردهای انقلاب را پس از واژگونی رژیم پهلوی که ۷۵ سال بر جان و مال و حیثیت ملت حکومت کرد، چگونه می‌توان جمع‌بندی کرد. در جمع‌بندی دست‌آوردهای انقلاب، نخست بلییم که برداشت رهبران، از آزادی خلاق و انقلابی که حیاتی‌ترین نیاز توده مردم در روند تشکل و یکپارچگی نیروهای ملی و بازسازی میهن رنج‌دیده و غارت شده است، از چه قرار است. ببینیم که غول ارتجاع و امپریالیسم چگونه قرص و محکم درمواضع سیاسی، اقتصادی و فرهنگی برجای خود ایستاده است و چگونه از خصومت رهبران مسلط سیاسی بااصیل‌ترین مبارزان ضد استبداد و ضد امپریالیسم به سود خود بهره می‌گیرد.

براستی در جمع‌بندی دست‌آوردهای انقلاب به کجا می‌رسیم، کارگر و دانشجو؟ دهقان، روحانی ترقی‌خواه، معلم و پیشه‌ور، چه‌طرفی از تلاش خود در بر انداختن رژیم سلطنت پسته است. واقعیت این است که ضدانقلاب در تمام موارد اساسی موضع طبقاتی خود را حفظ کرده است و بیشترین امید او به نیروهائی است که در هیات حاکمه جدید، قشری، کهنه‌گرا و ضد آزادی هستند و با وی خویشاوندی طبقاتی دارند.

ساله این است که ارتجاع داخلی که به رغم شعارهای تند و تیز و ظاهر فریب عملاً در کنار امپریالیسم و صهیونیسم قرار دارد، با برخورد لجوجانه و عوامفریبانه با آزادی انقلابی، به تدریج دارد تمام ریشه‌ها را پنبه می‌کند.

بخشی از رهبری با سقوط حکومت پهلوی، عملاً رسالت خود را پایان یافته تلقی می‌کند و به تاخیر از موضع طبقاتی خود و درک عامیانه از جنبش مردم نه تنها مصممی در استمرار انقلاب و تغییر بنیادی مناسبات فرهنگی و سیاسی و اقتصادی ندارد بلکه می‌خواهد که توده مردم همه آن درباغ‌های سبز را که رهبران در آغاز جنبش

نشان می‌دادند، به فراموشی سپارند.

با توجه به موضوع این دسته از رهبران در برخورد با آزادیهای دموکراتیک و حقوق دموکراتیک همه جا برمی‌خوریم به اینکه گویا هنوز مردم به بلوغ سیاسی و اجتماعی نرسیده‌اند و هنوز وقت آن نرسیده است که بد را از خوب تمیز بدهند و از این جهت همچنانکه «آریامهر» در طول یک ربع قرن حکومت ننگین خود می‌گفت باید حد را بشناسد و به خود اجازه فضولی ندهند. به سبب دیگر از دیدگاه این رهبران حکومت مردم بر مردم، برخورد آزادانه آراء و افکار، خواسته‌های زحمتکشان شهر و روستا یکسره کشت و باد هوسا و از اینجا باید بایند و کلام راهشان را از جاد باز نمود و به مغزشان فرو کرد که خیر و صلاح دنیا و عقبايشان در چیست و در صورت لزوم گوشمالیشان داد تا فیلشان یاد هندوستان نکند و نهایت اینکه مردم این سرزمین حتی برای برخورداری از برخی نهادهای اسلامی به منظور «مشورت آزادانه برای اداره امور خودی و آزادی عقیده و اظهارنظر» هنوز آمادگی کافی ندارند!

با چنین برخوردیست که دساوردهای انقلاب یکسره به خطر می‌افتد و ضدانقلاب گام به گام به جلو می‌آید و از شرایط مطلوبی که ارتجاع از طریق ستیزه و با آزادی انقلابی بوده مردم فراهم می‌کند برای تسخیر برخی از مواضع ناکتیک از دست رفته بهره می‌گیرد.

آزادی عمل روزافزون اوباش و گروههای فشار برای سرکوب دستجات مترقی، هجوم و حشیانه به میتینگهای نیروهای آزادیخواه و ضدانقلاب روزهای اخیر، رفتار گستاخانه با مجاهدان خلق و چریکهای فدائی خلق و اعمال همان شیوه‌های پلیسی و فاشیستی رژیم گذشته در مورد ایران و دیگر مبارزان صدیق راه آزادی و استقلال ملی، ستیزه بی‌شرمانه با آزادی بیان و قلم در مطبوعات، سیردن عمده ترین وسائل ارتباط جمعی بدست گروهی مغرض و بی‌صلاحیت و کسانی که اطاعت کورکورانه و جاننداری از قدرت حاکم را از زمره فرائض دینی می‌شمارند، تبدیل رادیو و تلویزیون به بلندگوی سرخترترین دشمنان آزادی، تفرقه افکنی و توطئه بر سر ضد اقلیتهای قومی با نوسل به ارتش، فتوایها، بازماندگان ساواک و دیگر یادی ارتجاع و رژیم سابق عدنان به منظور ایجاد مانع در راه حاکمیت ملی خلفا و تأسیس خودمختاری، جلوگیری از فعالیت آزادانه مردم به منظور مشارکت در تدوین قانون اساسی از طریق برگزاری انتخابات آزاد و تشکیل مجلس منوسان، اصرار در حفظ مناسبات سیاسی و اقتصادی به روال گذشته با

ایالات متحده آمریکا و شرکای امپریالیست، که در دشمنی با ملت ایران و غارت منابع ملی ما از هیچ اقدام تبهکارانه‌ای چشم نبوده‌اند، حمایت از ملاکسان و سرمایه‌داران بزرگ که متحدان طبیعی ارتجاع و امپریالیسم هستند و کاری جز غارت منابع ملی و دسترنج زحمتکشان ما ندارند، همه و همه ناشی از همین برخورد ارتجاعی گروه حاکمه با انقلاب ملی و ضد امپریالیستی ملت ایران است. حقیقت این است که آنچه از دست آوردهای انقلاب مردم بازمانده است، به رغم تمایل باطنی گروه حاکمه، باید نتیجه مقاومت و مبارزه نیروهای ترقیخواه جامعه شمرده شود و در همین رابطه آنچه با تأکید بسیار باید گفت تفکیک ناپذیری حقوق دموکراتیک با آزادیهای دموکراتیک در جامعه بسته و درگیر مبارزه با ارتجاع، استبداد بومی و امپریالیسم است.

گروه حاکمه که با مصالح طبقاتی زحمتکشان سراسر کاری ندارد پیردبی کارگران، دهقانان و نیروهای انقلابی را دعوت به اطاعت و خوشنیتن داری می‌کند و پیردبی می‌گوید نگهدارید، صبر کنید من به حق عادلانه‌تان گردن می‌گذارم، من هم می‌دانم که استعمار، جهل سیاسی و فرهنگی تا پیردبی و نابرابری و نابرابری چه به سران آورده است و چگونه بی‌سوادی و فقر و گرسنگی دمار از روزگارتان برآورده است. زنده باد مستضعف، مرگ بر مستکبر.

با وجود این می‌بینیم که از این وعده‌های فراوان در زمینه‌های اساسی، چیزی دستگیر پابره‌ها و توده‌های میلیونی زحمتکشان جامعه نشده است و به نهادت بی‌کساری روزافزون، استعمار، گرانی، استبداد جدید و حاکمیت اوباش در کوچه و بازار و کارخانه و دانشگاه، سلطه ملاکسان و سرمایه‌داران بزرگ، در به هسان پاشنه‌ای می‌گردد که در زمان «خداپاکان شاهنشاه آریامهر» بزرگداشتشان و می‌بینیم که اگر مقاومت و تداوم مبارزه مردم به خاطر حفظ آزادیهای دموکراتیک نبود، حتی در همین حد اندک امروز نشانه‌ای از حقوق دموکراتیک به چشم نمی‌خورد، گسترش آگاهی طبقاتی در بین زحمتکشان، و وحدت عمل و هشیاری نیروهای انقلابی و ترقیخواه موجب شد که از یک سو برخی از پیروزیهای بدست آمده حفظ گردد و احیاناً گسترش یابد و از سوی دیگر در راه ناخت و تار ضدانقلاب ایجاد مانع شود.

این هم گفتنی است که همسایه‌ای برخی از سیاست‌بازان چپ‌نما با گروه حاکمه در دعوت توده مردم به دنباله‌روی، فرمانبرداری و شکست‌ناپذیری، ارتجاعی، مرید علت شده است. ایران که به

حمایت از انقلاب ملت ایران و جانبداری ارطمده کارگر و انود می‌کنند بیشتر از آنچه گروه حاکمه (بورژوازی لیبرال - خرده بورژوازی انحصارطلب، کهنه‌گرا، و فاقد شور سیاسی، بخش مسلط آنرا تشکیل می‌دهد) مرزبان می‌راند، سختی برای گفتن ندارد. اینان هم به همان گونه برخی از رهبران کهنه‌اندیش، دعوت به اطاعت و صبر انقلابی می‌کنند و طرح خواسته‌های اساسی از قبیل آزادی بیان و قلم و انتخابات و تشکیل شوراهای خودمختاری، تسویه حساب با ضدانقلاب محلی و جهانی و امپریالیستها را چیزی مترادف با زیاده‌خواهی و احلال در کار حکومت می‌دانند و مرابین عقیده‌اند که رهبران به مراتب آگاه‌تر و انقلابی‌تر از مردمند و مصالح توده را بیشتر از آمان درک می‌کنند.

حقیقت این است که همه‌های ناهنجار این بخش از نیروهای سیاسی برآمده از ترس و تلق و فرصت‌طلبی است و از انقلاب ملت ایران شاخت علمی و تاریخی ندارند. ترس و تلق ایران ناشی از این است که حاکم‌پادگانای با نیروهای اصیل و بالنده جامعه دارند و بر این گمانند که برای صیانت خود باید به جست‌وجوی پناهگاه باشند و در زیر لوی قدرت حاکم بختند. مشکل دیگر اینان ناشی از برخورد سطحی با امپریالیسم است. برای ایران گویی همین کافی است که شمارهای مرگ‌برامپریالیسم آمریکا را مجاز ببینند و در میتینگها و نظارات بگویند یا بشنوند.

اما این را نمی‌بینند و نمی‌شنوند که گروه حاکمه در عین حال شمار مرگ‌برشوروی - بر تره‌کی، پیش به سوی نجات افغانستان، مرگ بر کمونیسم، سوسیالیسم و حتی دموکراسی - جمهوری و ... راه مصرانسه بین توده مردم تبلیغ می‌کنند.

و اما گذشته از حرف و شمار ببینیم که در جهت مرانداختن سلطه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی امپریالیسم و گریه‌ترین آنها امپریالیسم آمریکا اقدامهای بنیادی از جهت قرار است و گروه حاکمه جدید برای احیای استقلال سیاسی و اقتصاد ملی و برقراری مناسبات تازه و سازنده با کشور به در جهت تحکیم و توسعه استقلال ملت ایران چگونه برآورد می‌شود. پرسشهای ارایه‌دست به یک یا مسائل مرکزی جنبش رهایی بخش ملت ایران را مستقیم دارد و تنها بانکیه بر مافه ملت و تحویل شرایط عینی جامعه است که می‌توان به پاسخ آمان دست یافت.



سنگ و صخره

جلال سرفراز

چوب، سنگ، درخت... سمبلهائی از انسان

توصیه دوستی در اینجا نقل شد تا کارگران دیگر کارخانجات تکلیفشان را بدانند و مدیران و کارفرمایان حساب کار خودشان را بکنند.

آخرین شبی بود که «مونترا» به صحنه می‌آمد. بالغ بر هزار نفر تماشاگر به تالار رودکی آمده بودند. همان تماشاگرانی که اگر پایشان به این تالار می‌رسید امکان داشت راهشان ندهند. حتماً می‌بایست پایبوت می‌زدند، حتماً می‌بایست فراک می‌پوشیدند، حتماً بایست آیین نشت و برخاست با بزرگمان را می‌دانستند. حتماً می‌بایست معرف عالیجاه می‌داشتند، تا بمبادا خانها و آقایان درباری به بند قیایشان بر بخورد که چرا آنان لات آسمان‌جل با ما از هوای یک سالن استنطاق می‌کند؟ این دون‌شان ماست! بگذریم. مونترا به صحنه آمد، نمایشی که بیست و پنج سال پیش قرار بود به صحنه بیاید و از آن جلوگیری کردند. جعفری به هیئت افسری درآمد بود که برای خدمت به انقلاب جان خود و شش تن از مردم عادی را گروگان گذاشته بود. نمایشی که تمام شد مطابق معمول به پشت صحنه رفت، ما مردی را که سالیان دراز عرش را به ناطر خدمت کرده بود پس از اجرای نمایش دلخواهش ببینیم. مرا که دید نگاهش بر از ملامت بود. می‌دانستم چه می‌خواهد بگوید. دو سال پیش «فصل بادها» را که به صحنه آورد کتیا و غشاها ملامتش کرده بودم. این بار او با پیروزی نگاهم

کارگر فحاشی را از کارخانه بیرون راندند، سپس با نظم و انضباط هرچه بیشتر به رتق و فلق امور پرداختند.

یک هفته گذشت. اوضاع و احوال داخلی مملکت حاکی از آن بود که هنوز دور دور سرمایه‌داران است. کارگرها از درآشتی درآمدند. این بار مدیران ناز کردند و شرایطی را برای بازگشت خود عنوان کردند که کارگران نپذیرفتند. آتش همان آتش و کاه همان کاه.

خلاصه اینکه دو ماه بر این منوال گذشت. میزان تولید کارخانه افزایش یافت. کارگرها برای اثبات کارآیی‌شان جدی‌تر از پیش به کار پرداختند. مدیران دریافتند که به این ترتیب بندشان را آب خواهد برد. به دست و پا افتادند و ریش سفیدان را به وساطت فرستادند. اما این بار کارگرها شرایطی را عنوان کردند که به دانشش می‌ارزد. مدیران محترم بایستی ندامتنامه بنویسند و حقوق دو ماه گذشته را به حساب کارگران بریزند. دلیلی ندارد که ما کار کنیم و آنها حقوق بگیرند! حرف آخر همین بود.

مدیران آمدند و ندامتنامه نوشتند. حقوق دو ماهشان را به عنوان پاداش به حساب کارگران ریختند و به مصداق ضرب المثل «همی زین به پشت و همی پشت به زین» دست از پا درازتر به محل کارشان برگشتند.

این اتفاقی بود که در یکی از کارخانه‌های سازنده پودرها و مایعات پلاستیکه افتاد و به

دانشجویان مسلمان به عنوان اعتراض به دستگیری «رضا ساداتی»، از مجاهدین خلق، می‌خواستند از دانشگاه تهران تا کاخ دادگستری راهپیمایی کنند. مطابق معمول فالانژها و حزب اللهی‌ها نیز برای افتادند و تا آنجا که امکان داشت سدره‌اشان شدند. این چهره‌ها اکثراً شاخه شده‌اند. کسانی که در این اجتماعات شرکت می‌کنند با اندک دقتی میان مزاحمان چهره‌های آشنایی می‌بینند. بهر حال آقایان آمدند، فحاشی کردند و با شمارهای «پرو گمشو کمونیست» درد ما درد تو نیست، حزب ما حزب علی‌ست» به استقبال دانشجویان مسلمان شتافتند. نکته جالب اینکه یکی از فالانژها فریاد می‌زد: پدر جاسوس شوروی تقاضا کرد پسرش را اعدام کنند!

مدیران به کارخانه آمدند، پس از مدت‌ها که کارها را کد مانده بود. روز از نو روزی از نو. شروع کردند به امر و نهی. اما اشتباه کردند، کارگرها کارگرهای گذشته نبودند و مثل قدیم زیر بار زور نمی‌رفتند. مدیران عصبانی شدند، داد و بیداد کردند. به خرج کارگرها رفت. فریاد را با فریاد پاسخ گفتند و جنگ مغلوبه شد.

هوا بر از پشه بود. یکی از کارگرها فحش‌های رکیک داد. مدیران پا به فرار گذاشتند. آنها پیش و کارگرها پشت سرشان. بگذریم، کارگرها به خانه برگشتند. در اولین فرصت

ما را به مسلخ می کشانند

کرد و عرفی از شرم بر پیشانی من نشست !

عصر انقلاب، عصر شکوفایی دورانی تازه در هنر، پیش از این تا دلتان میخواست هنر داشتیم و هنرمند. از در و دیوار میجویدند، و با شکلهای و اندازه های مختلف در هر جای بودی به سراغ میآمدند، و کانونها و مراکز هنر پرورش هنرمند نیز کم نبود.

گالری های نقاشی یکی پس از دیگری از عباس آباد بطرف پالاسیز می شدند و سیل مشتریان پولدار و پروپاقرص را جذب می کردند. وزارت فرهنگ و هنر نیز در حمایت از گالری داران به جان می کوشید! از آشنایان که بگذریم سقا... بر این بود که «فاضلان فضلہ روشنفکر» دانشا فضاهای تازمی کشف کنند و در زمینه ای هنر به خلافت برسد! سالبه در اتاقهای درست احتمالاً اگر منظور هنرمند سخن گفتن از انسان بود، مجبور بود که چوب و سنگ و درخت ... را در ذهنش سمبل از انسان تصور کند و بدین ترتیب با خواننده، بیننده، پسا شونده اش ایجاد رابطه کند، که نمیشد، ای با که فلان نقاش تصور می کرد که در دایره سنگ ذهنیات خود به نوعی انقلاب دست زده است، و اشتباه می کرد، چرا که جامعه ما جامعه انقلابی نبود.

از میان هنرمندان آنها که تنها سرودشان انسان بود چون سنگهای سنگین و درخت باقی ماندند، و آنها که جز این بودند همراه با قتیولها، جشنواره ها و سایر زرق و برقهای رژیم پیشین و تماشاگران مکتب مرگ مایی که پیوسته در اطرافشان میجویدند و تشویقشان می کردند به گورستان سپرده شدند.

حالا ما ماندیم و هنر، هنر انقلابی، که تازه دار، شکل می گیرد، حالا نوبت آنهاست که عمری حرفی برای گفتن داشتند و نمی توانستند بگویند. بگذریم که این بار هم سانسورچیان و مفتشان عقاید از قشر و طبقه ای تازه راه بسر هنرمندان می بندند و در سالن های تئاتر و نمایشگاه های نقاشی و جاهای دیگر به جان هنر و هنرمند می افتند. اینها موقتی است.

رکس را ساواک به آتش کشید و رژیم فلی از فاش شدن اسرار این جنایت جلوگیری کرد ؟ پس چرا اسرار حالا فاش نمی شوند، که شاه رفته است و رژیم رفته است و آئینگار هم رفته است ؟ تکد گان دیگری دس در این جنایت داشته اند که افشای نامان مملکت را بنگان در خواهد آورد و خیلی افسانه ها و اسطوره ها را تبدیل به حوکه خواهد کرد ؟

دوسان غریب، خود شما عنان اخبار را به دست مرد کوچه سپردید زیرا که ساده لوحانه (با ریزگانه) فریادهای را نشانه آگاهیست دانستید. دوسان، خود شما بچه مدرسه ای ها را تحسین کردید و به هوشیاری ساسی جان آفرین گفتید. حالا چه جای کله است ؟ همان مرد کوچه و همان بچه مدرسه ای است که اکنون تعیین موضع می کند و مسیر ردمی آینده را مشخص می سازد. وحشت کابوسوزان برای می اندازد، آروزها که میتوانستید، نکردید و ساده لوحانه تسلیم شدید. و حالا، آنها که میدانستند چه می خواهند و چه می کنند، و می دانند که به کجا می روند، برسد قدرت نشده اند و معجزه آفرای می بسند که هر کی قدرت دارد، حق با او است. این، منطق خیابانی است.

دوسان غریب، باندان می آید که سران قوم از همان ابتدای کار، اظهار عقیده هائی میکردند که دود از کله ها بلند میکرد، شما چسه عکس العملی نشان میدادید جز آنکه سعی در تفسیر و تاویل داشتید ؟ حضرات، گاه خود، گاهه نایجائی را تکذب میکردند. راستی تصور میکنید که آن حرفها، انفاقی بود و از سر نادانی ؟ عاشقان جنین می پنداشتند و شکاکان خون دل می خوردند، و حالا می بینید که همه آن اظهار نظرها و گفته ها و کلمات قصار نمایانگر دقیق عقاید و افکار حضرات بود. فقط در آغاز، که هنوز شما و مرا احتیاج داشتند، نظاهر و بجاهل میکردند. هر بار که خسران از بل گذشت، صراحت گفته های بیشتر و تکذیبها کمتر شد.

اسارت فرزندان آیه الله طالقانی از روی اشتباه رخ داد، دستگیری حماد سبانی شمشدی نبود، زندانی شدن سعادت که مدتها بروز داده شد، رادو و بلور یون را فقط برای سبب کوباهی میخواستند زیر پوشش سانسور بکارند. مراجعات بچه دبیرسانیها به ادارات روزنامه ها برای روشن ساختن عوامع آنها صرفاً از سوی

انجمن های بچه ها رهبری میشد، طرح اولیه قانون اساسی را منتسب به شخصیتی مجهول کردند. و نوحی نوحی، طباب را دستر و سبدر ساختند، و چون بارشان بار شد، با صراحت بپسری صدایشان را بلند کردند: همه تحصیل کرده های مملکت را بدبختها و بکس در صدهای خواهند، فدائی و مجاهد را عملاً به پای چوبه دار می کشانند، به مصدق توهین می کنند، نه ایران، وطن ما با نهایت وقاحت بی احترامی نشان میدهد. حتی مادر رضائی ها حق ندارد سخن نگوید ولی آقا زاده غازی (که در این حوالی به سبب هفتیرکشی معروف در مقابل پالاسیگا، آبادان معروف به رنگو شده است) حق دارد در خیابانها تشکیلی راه بیندازد. آقا زاده منطقی که ابتدا حماد سبانی را اسیر کرد و بعد برای کارکنان وزارت اطلاعات هفتیر کشید، چون با اعتراضی رویرو نشد بالاخره به فرودگاه بین المللی مملکت لشکر کشی کرد، و حالا به نمایندگی از سوی حزب معلوم به اطراف و اکناف دنیا سفر می کند.

دوسان غریب دست نه قلب، نه بها را شما ساجید، بنی صدر و قطب زاده و پردی و شیخ خجالی و آقا زاده ها را شما بزرگ کردید، پای مصاحبه حضرات شما نشستید و چرندهایشان را شما به خورد مردم دادید. در کجای دنیا، حتی اوگاندا، زئیر و امپراتوری آفریقای مرکزی، حتی هائیتی و سیل، آدمکشائی مانند قطب زاده و آقا زاده ها زور زورکی شهرت پیدا می کنند، آنهم داوطلبانه نه به خرج تبلیغات ؟ حالا گماوی را که به نام برده اند خودتان باین بیانورید.

دوسان غریب نویسنده و روزنامه نگار و فاضی و معلم و دکتر و مهندس و مجاهد و فدائی و همافر و کابینروش، می انتظار از این بدترش را هم دارم. من تحقیق «۱۹۸۶» را می بینم و جسامان «برادر بزرگ» را که به همه اعمال ما خیره شده است محسم می کنم. باش با صبح دولت بدید، ولی، این شما بودید که پستانی را نتوانده اعتناء کردید. با حق، کاغذ سفیدی را اعتناء نمودید، و از طرف مقابل با از روی اشتباه یا بدلیل شرم، مهدی مطبوع طلب نکردید. این بار، گشت. اما بار دیگر، عافانه و به عاشقانه پیمان ببندید. فردا، ترقی ننوید و طاس را با عاست به بیرون برساب نکنند.

مصطفی سیف‌آبادی

ناهه سرگشاده از زندان به مطبوعات

چرا پدرم محاکمه و مجازات مرا می‌خواند؟

کارگران سوسیالیست حزبی است علنی و قانونی و فعالیت‌های اعضای این حزب که در تبلیغ و ترویج عقاید حزب و درگیر شدن در مبارزات کارگران و زحمتکشان و کمک به متشکل کردن این مبارزات خلاصه می‌شود، بهیچوجه «مشکوک» نیست. درباره «تشویق تاکسیرانان آبادان به اعتصاب» که درنامه سرگشاده بعنوان یکی دیگر از فعالیت‌های «ضدانقلابی» من به آن اشاره شده باید بگویم که اتفاقاً من دراعتصاب هیچ نقشی نداشتم ولی حمایت از خواستهای اعتصابیون را نه تنها انکار نمی‌کنم بلکه وظیفه خود و همه مبارزین میدانم. وبالاخره اتهام اصلی من هم از نظر آقای دادستان و هم از نظر پدرم اینست که دروقایع اخیرخرمشهر «دست به اعمال تحریک‌آمیز» زده‌ام. درفرهنگ لغاتی که سوسیالیست مترادف با «توطئه‌گر» باشد، حمایت ازخواستهای بحق خلق عرب نیز بمنزله «اعمال تحریک‌آمیز» بشمار می‌رود. حزب کارگران سوسیالیست از مبارزهای که خلق عرب برای رفع ستم ملی و تصاحب حقوق مساوی می‌کند بدون قیدو شرط پشتیبانی می‌کند و دولت تیسار مدنی را مسبب کشتار مردم بیگناه درخرمشهر و سایر شهرهای خوزستان می‌داند. منظور از اتهام «اعمال تحریک‌آمیز» بهسوسیالیست‌ها هیچ‌چیز بغیر از پایوشدوی برای آنان نمی‌تواند باشد.

آقای سیف‌آبادی که درتمام مدت زندگسی من همیشه نصایح پدرانهاش این بود که «به سیاست کاری نداشته باش و دنبال تحصیل برو» اکنون که پسرش مهندس نشده و نیمه‌کاره تحصیلاتش را رها کرده تا تمام وقت و انرژی‌اش را درخدمت به‌پیشبرد انقلاب ایران قسرار دهد، آرزوی دیرینه‌اش نقش برآب شده و آتچنان دستخوش احساسات گشته که بخاطر سربچی از این نصایح اکنون خواستار مجازات من می‌باشد.

ایشان که سالها با تبلیغات ژادیرستانه‌اش سعی برای داشت که من را از «ذهن‌بودن» و «تنبیل‌بودن» اعراب متقاعد کند اکنون که پسرش در دفاع از مبارزات خلق عرب برخاسته خواستار محاکمه و مجازات او است.

از آقای دادستان خواستار «سرکوبی شدید» نیروهای چپ که بنظر ایشان «محرك اصلی وقایع ضدانقلابی» می‌باشند شده است. ایشان درصحن تهدید کرده است که در صورتیکه من حاضر به نوشتن یک تهدید کتبی و دست کشیدن از فعالیت نشوم، در دادگاه حاضر شده با شهادت علیه من خواستار محکومیتم خواهد شد.

اولین چیزیکه بعد از مطالعه نامه سرگشاده پدرم برایم تداعی شد، نامه چندسال پیش سرلشکر حجت درجراید بود. در این نامه سرلشکر حجت که از نوکران خوشخدمت دربار پهلوی بود ضمن محکوم کردن فعالیت‌های افشاگرانه پسرش، او را محکوم کرده و خواستار مجازاتش شده بود.

ولی پدر من سرلشکر حجت نیست و بعید بنظر می‌رسد که انگیزه او از نوشتن این نامه صرفاً تلق و چاپلوسی و دست و پا کردن یک شغل مناسب در دولت جمهوری اسلامی باشد. حقیقت اینست که آقای محمدباقر سیف‌آبادی مانند هزاران نفر دیگر از مردم ایران که سالیان سال آموزشات عجمی و توأم با تبلیغات ضد کمونیستی بوده، اکنون که دولت جمهوری اسلامی نیز تبلیغات ضد احزاب چپ و سوسیالیست‌ها را درصدد برنامه خود قرار داده «مناظر از این تبلیغات» می‌خواهد خود را از این «بلای آسمانی» که به جان پسرش سرایت کرده نجات دهد.

از نظر پدر من سوسیالیست‌ها، این بهترین مدافعین آزادی مذهب، هدفان «مبارزه با خدا» است، از نظر او سوسیالیست‌ها، این پیگیرترین مدافعین آزادی زنان می‌خواهند «زن‌ها را اشتراکی کنند». از نظر او سوسیالیسم یعنی «دشمنی با هر نوع آزادی» و وقتی که سخت‌گویان دولت سرمایه‌داری کنونی ایران از سوسیالیست‌ها بعنوان یکمده «توطئه‌گر» و «ضد انقلابی» و «جاسوس اجنبی» نام می‌برند، جای تعجب نیست که پدر من هم خواستار مجازات اینس «توطئه‌گران» و «ضد انقلابیون» بشود.

از جرائم مشخصی که آقای محمدباقر سیف‌آبادی درنامه سرگشاده‌اش بمن نسبت داده یکی عضویت در حزب کارگران سوسیالیست و فعالیت‌های مشکوک «در این حزب است. حزب

دروزدان کارون اهواز که به دستور آقای ستاریان، دادستان انقلاب اسلامی، مطالبه رسانه‌های جمعی چون آیندگان، نهران‌مصور، بامداد برای ما - ۱۴ نفر از اعضای حزب کارگران سوسیالیست ممنوع شده است! چاره‌ای نیست به جز خواندن روزنامه کیهان که صفحات خود را یکسره به انعکاس تبلیغات علیه احزاب چپ تخصیص داده است.

پدرم، سید محمدباقر سیف‌آبادی، درنامه سرگشاده‌ای که خطاب به دادستان انقلاب اسلامی نوشته و در روزنامه کیهان یکشنبه ۱۰ تیر به چاپ رسیده خواستار محاکمه و مجازات من شده است. پیش از پاسخ به مسائل ذکر شده درنامه فوق اشاره به یک نکته مهم ضروری است.

پیش از یکماه است که من و هشت نفر دیگر از اعضای حزب کارگران سوسیالیست بخاطر عقایدمان و بدون هیچ مجوز قانونی دستگیر شده‌ایم و در زندان بسر می‌بریم (اخیراً هفت عضو دیگر حزب را بخاطر دفاع از ما دستگیر و زندانی کرده‌اند). در این مدت بسیاری از افراد سازمان آزادیخواه، به دستگیری و زندان انداختن ما اعتراض کرده و این عمل را محکوم کرده‌اند و خواستار آزادی ما شده‌اند. جالب اینست که روزنامه کیهان هیچیک از نامه‌هایی را که در حمایت از ما نوشته جاب نکرده است و اکنون با چاپ نامه فوق آگاهانه راه را برای مسوم کردن ان‌ها ان عمومی و پایوشدوی آقای دادستان هوار می‌سازد. بهر جهت امیدوارم که هیئت تحریریه کیهان این پاسخ من را نیز به چاپ برساند.

نکاتی که درنامه سرگشاده پدرم آمده است بطور خلاصه از این قرارند: من که جهت ادامه تحصیل عازم آمریکا شده بودم، بدون بهایان رسانیدن تحصیلاتم و پس از پیروزی انقلاب به ایران می‌آیم و از آن پس دست به «فعالیت‌های مشکوک» می‌زنم! پدرم در کشف ردیای فعالیت‌های «مشکوک» من به نتایج زیر رسیده است: عضویت در حزب کارگران سوسیالیست، در تماس بودن با بعضی از رهبران این حزب، تشویق تاکسیرانان آبادان به اعتصاب وبالاخره دست داشتن در جریانات اخیر خرمشهر. درخاتمه آقای محمدباقر سیف‌آبادی

پراکنده‌ها

مفسدان فی‌التابلو !

«سوزان والادن» تابحال به‌عنوان یکی از نقاشان مشهور فرانسوی شناخته می‌شد، درحالی‌که اخیراً کشف کردیم که موجودی فاسدالاخلاق است که سعی در فساد اخلاق مردم مسلمان ایران دارد (حتی اکنون که سالیانست جان به‌جان آفرین تسلیم کرده). دلیل این کشف سانور یکی از تابلوهای مشهور اوست که به صورت بالا در مجله «نوول ابروانور» به‌دست خوانندگان ایرانی رسیده است. سانور تابلوهای نقاشی و آثار هنری، این نوید را می‌دهد که در آینده مجسمه وسوس را بارورنده و مقنعه، تابلو «لیختنشتاین» را با روبری یا حضرت «آدم» را در نابلو آفرینش میکل‌آنژ با لنگو شلوار ببینیم. در این صورت یکبار به نقاشان و مجسمه‌سازان صاحب‌اثر اخطار شده، و دفعه دوم مفسدانی چون میکل‌آنژ «مفسد فی‌البوم» معرفی خواهند شد.

بازگشت پیروزمندانه «گوئر نیکا» به اسپانیا

هفته گذشته، خبر تحویل تابلو «گوئر نیکا» به مشهورترین اثر هنری سیاسی جهان به دولت اسپانیا، واکنش‌های گوناگونی در محافل هنری و سیاسی برانگیخت. این خبر، مقامات رسمی اسپانیا را دچار حالتی مخلوط از احساس شگفتی، امتنان و ضمناً ناراحتی و آشننگسی ساخت.

جمعه هفته پیش نیویورک‌نایمز خبری منتشر کرد که طبق آن قرار است در آینده نزدیک «گوئر نیکا» به موزه «پراود» مادرید انتقال یابد. این بازگشت به وطن به‌معنای آن است که «رولان

دوما» وکیل فرانسوی خانواده و اموال پیکاسو، تشخیص داده که شرایط آزادی‌های دموکراتیک در اسپانیا فراهم شده است. فراهم آمدن این آزادی‌ها برای انتقال تابلو به اسپانیا، شرطی است که پیکاسوی فقید شخصاً در سال ۱۹۳۷ یعنی زمانی که جمهوری دوم اسپانیا «گوئر نیکا» را به وی سفارش داده، قائل شده بود.

دولت «آدولف هیتلر» که فعلاً مشغول دست‌وپنجه‌نرم کردن با شرایط خودمختاری مردم باسک است، از افتاء زودهنگام این خبر تاحدی دست‌پاچه شده زیرا ملی‌گرایان باسک مایلند تابلو «گوئر نیکا» در همان شهر «گوئر نیکا» که در منطقه باسک است نگهداری شود، زیرا بمباران این شهر به وسیله هواپیماهای آلمانی به پشتیبانی از فرانکو در سال ۱۹۳۷ موجب به‌وجود آمدن این شاهکار شد.

به‌گفته یکی از مقامات مطلع اسپانیایی، نگهداری این شاهکار در موزه پرادو بر اساس وصیت پیکاسوست، ولی دولت سوارز فعلاً مایل نیست در این زمینه حرکتی کند که خشم باسکی‌ها را برانگیزد.

در موزه «پرادو»، مسئولان در جستجوی محل مناسبی برای این تابلو مشهور هستند. این موزه قرار است در اوایل سال ۱۹۸۱ صاحب یک سیستم تهویه مطبوع شود و مدیر بخش نقاشی موزه هنرهای مدرن مادرید اصرار دارد که این تابلو در محلی نگهداری شود که تهویه مطبوع داشته باشد. او ضمناً معتقد است که این بار «گوئر نیکا» باید در محلی ثابت جای گیرد که دیگر انتقال داده نشود زیرا در آن ترک‌خوردگی‌های نگران‌کننده‌ای پیدا شده.

نکته جالب آن است که باوجود به‌کار رفتن

واژه «بازگشت» برای این تابلو، از سوی مردم اسپانیا، «گوئر نیکا» هرگز در اسپانیا نبوده است.

آهنگساز آثار پرشت درگذشت

هفته گذشته، «پل سو» آهنگساز ۸۴ ساله آثار موزیکال پرشت در برلن شرقی درگذشت. اوج همکاری او با پرشت در طول سالهای جنگ دوم جهانی در ایالات متحد بود.

«سو» زاده هامبورگ بود و یکی از مشهورترین مجموعه آثارش، موسیقی متن نمایشنامه «دایره گچی قفقازی» است. او در سال ۱۹۳۹ به ایالات متحد مهاجرت کرد، اما در ۱۹۴۸ به آلمان شرقی برگشت و در همانجا مستقر شد. «سو» عضو حزب کمونیست آلمان شرقی بود و جوایز دولتی بسیار دریافت کرد. از ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۴ معاون آکادمی هنرهای زیبای برلن شرقی بود و تاهنگام مرگ عضو این آکادمی باقی ماند. او از جمله آهنگسازان برجسته آلمانی در زمینه موسیقی مدرن به‌حساب می‌آید و علاوه بر موسیقی فیلم، اپرا، سنفونی‌های متعدد و موسیقی مجلسی، سروندهای تبلیغاتی برای آلمان کمونیست نیز ساخته است.

انواع وسایل نوری محصول فرانسه برای خانواده‌ها - نمایشگاهها - سالنهای تئاتر و.....

دستگاههای فلاش با
دیسکهای رنگی تک
و دوبل

پروژکتور صحنه برای سالنهای تئاتر

دیمر حرفه‌ای ۱۳۰۰ وات

سوی آینه‌ای با پروژکتورهای
مختلف

پروژکتورهای اسبالت با زوم
همراه با دیسک گردان رنگی
۵۰۰ - ۱۰۰۰ و ۲۰۰۰ وات

موزیک لایت سه کانال میکروفونی هر کانال
۸۰۰ وات این دستگاه صوت را از طریق
میکروفون گرفته و به لامپهای رنگی
منتقل میکند.
این دستگاه همچون رابطه‌ای با امپلیفایم
یا بلندگوهای دستگاه صوتی ندارد
و از این رو هیچ خطری متوجه
سیستم صوتی شما نیست.

پوبلیکو - خیابان نادر شاه جنوبی شماره ۲۸ طبقه دوم تلفن ۸۹۶۸۰۴ - ۸۹۴۴۰۶

دیجیتال کننده مجله : **نینا پویان**

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library